

الطلاق

ذوات و فرزندان با فرج و زانی ایشان نمیکند که ما اینجا ضایع و سبک بود و ایشان نیز از اینها مبرا میباشند مگر در موارد
 حتمی و زیاده ایشان نشانی که یا **الدین من أموالكم** که بگویدگان این من ز و لیکر و اولاد که بگوید بیسکه بعضی از ذوات و فرزندان
 شما که مانع بپوشوند در زین و شما امتناع نمیکند **عدل و لکفر فاحسن نیتهم** دشمنانند از شما و او که بگوید که شما میباشید و اینها مبرا میباشند
 پس حذر کنید از ایشان فرقیه مشهوره شما را از اولاد بزرگان اینها که با ایشان سپید میگردند و چون بعد از این آمدند در بند که باز آن مهاجر کوش
 از این مهاجرت کرده بودند فریاد غمگینی کامل و ذواتی فاضل شده بودند خداوند بر بند و فرزندان کردند و گفتند ما بیجهت شما را از علم و فضل و غیره
 ما نیز بر بدین سبب ایشان نغفیه را ذکر فرستند **حصصا فرموا و ان نعفو او اعفو** کیند از نو بدین فرج و اولاد نیز در معاویه ایشان و **ضعفو او تعفو**
 و اگر بگوید از ایشان در آنچه از ایشان ضار شده بود و بپوشید از او عاقبت ایشان **ان الله تعفو و رحمکم** پس بیست که خیار امر زنده و
 مهربانست و از ایشان در گذرد و در شما هم معامله کند که با ایشان بجا آورد عفو و مغفرت و بعد از آن فرمود که **انما أموالکم و اولادکم فتنه**
 جز نیست که مالها شما و فرزندان شما از مایشتانست مگر در آنکه که ام از شماست چون برابر ایشان اختیار نمیکند که در مال بدینها از عیال
 بزمینگریزد و **الله عظیم العظام** و خدا تر است و دست بر زمین نمیگذارد که عیالت خود و اولاد خود را از عیال ایشان کند که عیالت و اولاد
 در حدیث آمده که روز قیامت مردی با همسازان خود که بندگان و غلامان او هستند و او را خود را انداخته بود و او را **الله عظیم العظام** با ایشان
 الحوائج از دست دادند **قوله الله ما استطعتم** پس بر رسیدن عیالت خود بر هر چیز از عیالت خود و او را **الله عظیم العظام** با ایشان
 خشنه حضرت غره و **انتم عمو او و اظهروا و انفعو اخیرا** و بشنوید و عیالت خود را بر هر چه از او نغفیه کنید و او را در وجه البرای نغفیه
 کند مال از انقضای بگویم نغفیه خالصه که **انفسکم** برای نفسها خود چه عیال این حال نفس شما راجع خواهد شد که آن در عیالتهاست در دنیا
 جان و من فوق نفسی هر که نگاه داشته شود از نفس خود را باز در آن محل در حقوق مفرغیست **ولذلك هم المفیلون** پس اگر در منقلا
 ایشانند **ستگار و در دنیا از دنیا و در عیاله از عیاله** و در عیاله از عیاله **انفسکم** که در حق خود میدهند از انفاق حقوق
 واجبه نشا که عوض آن بر خدا و اجبت که خدا از حقش بپوشد و با خدا من در شایسته را و منفی است **انفسکم** که زیاده کردند در کارها که داشته
 باشد برای شما یکی را داده و با همسازان بر حقا و بیعت کرده و بپوشد که با شما از مسأله و انفاق و غیر آن **والله**
شکور و خدای برادر هند سباس راوند که است که هر که در شکر او مبالغه نماید ختمش در مقابل آن مثنویان بالله جوی که است عریض **عظیم**
 بر باد است به غرض مسکا اگر چه در تو با شما از حد حصر بیرون باشد **عالم الغیبه** که دانای نهان و آشکار است پس چه ظاهر نمیکند
 شدت و آنچه نهان میدارد از اهل علم و دنیا **الغرض حکم مخالف تمام الفدره** است بر نفع که بشود از کینه حقوق واجب را با خدایان نهد و خد
 کند که بگردد و در حق خود کند که از روی صدق نماید یا حکمیکه هر چه کند و در حق و صدق کند از ثواب و عیال و **الطلاق** بگوید
انفسکم که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند پیشین بپوشد در دنیا بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا که
 که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که
انفسکم که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که
انفسکم که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که
انفسکم که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد
 بپوشد در دنیا و بپوشد در دنیا **انفسکم** که هر که عیاله از عیاله بپوشد که هر که **سؤة الطلاق** بخواند در عیاله بپوشد که هر که

الحشر

اشناع نماید و با ما در دوا شود بشیر ذرات قسیر ضعیف که آخری این فرزند باشد که شهر و عهد فرزند زابیه پدری که سخن می نگوید
 است که باید بداند زابیه زاییده که در نزد فرزند خود در مادرش زوا و کذا در لینیق و ذر سبب من سبب باید که نفع دهد خداوند فرزند توانگر از
 غنا خود بفرزند توانا بر طرفه نفع کند من قدر و عظیمه زرقه و فرکه نبات کرده شده است بر او روزی او بینه فقیر نکند است باشد
 فلینیق فرأ آیه الله من باید نفع کند آنچه داده است خدا او را لا یکنف الله نفسا الا ما اثمها تکلیف کند خدا هیچ نیازی و امر که
 بدو عطا کرده است از مال و تکلیف ما لا یطمان نفسا یسجد الله بعد عیسای زود باشد که بدید او زود خدا پس زود شود و
 نکند شیء شایسته و توانگری که بر چه بر چه فادد باشد در انفاق آن فقیر نکند و کاین من قرینه عنت عن امریه و بها انزل و بهی که ذر
 روی عتوا و جهل سر باز زدند و عرض کردند از فرما هر فرد کار خویش و در سیاه و زار میفران او در مخالف و خصیما از حد رکند شده
 فحاسبناها حسابا حسبا با شد بد پس ما حساب کنیم ایشان را در بیانت حساب سخت یعنی در حساب او سنگ کبری کنیم و بلبل و کثیر او را در حساب
 ابریم و عتبا بناها عتبا با نکر او عذاب کنیم ایشان را عتبا سخت بعد از حساب که هیچ کس مثل آن عقوقه نداند باشد فدالت و بال امرها
 پس بچسبند نازل آن دینه عقوقه کار خود را یعنی سزای که در شره را و کان عاویته امرها خسر او بود سر انجام کار ایشان زبان کاری که جنت
 این محرم شدند و بزندان چه مجوس کرد بدند عتبا الله طم عتبا باشد هر ماده کرده خدا برای مشرکان عذابی سخت در هر دو سرا
 نکراد از جهت تا بکند است فاقوا الله یا اولی الا لئلا یسیر یسرین عذاب حکما ای خداوند عقابها از حال و مال ایشان خبرت کرد
 و در دنیا که چگونه است استصفا کردند و در آخرت معتاد کردند این اصحاب عقول الذین آمنوا انکافی هستند که ایمان آوردند
 قد انزل الله الیک ذکرا ان یحقیقوا که فرستاده است خدا بسو شایسته باشی ذاکه فرانش چه شرف دنیا و کرامت عقیقه واجب است همچنان
 عمل کردن با امر و نواهی آن و ابو عبد الله فرمود که مراد بدن که حضرت رسالت که مواظبت نمایند است بنیاد و فرمان و باید که و انست اسم شایسته
 او بر است خلعان بقوله رسول که بیان کرد است کافیه که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی آن ذکر فرشته خدی است بنا بر آنکه مراد فرمان باشد
 کلام است که انزل فرموده بشما رسول شود در کتاب توره و انجیل میا و اعلم انکم ایما الله میخوانند توری بنیای اینهای خدا می بینایید و در عالم
 روشن کند ایشان را ان حد و احکام بشیر بعد از آن و از آن سال رسول فرمود یعنی در راه بود و او سبحان یا فران یا رسول الله من امر او
 اصحاب ایشان را که و دیدند و کافها شایسته کنند من الظالمین الی النور از راهی بر روشنی بود ایمان مراد است که تا خاندان که در راه
 برای ایشان انچه حال بر زندان میا و عمل صالح و من یؤمن بالله و یعمل صالحا و هر که مکرم در مجتهدان کند کار شایسته و پسندیدند انچه
 جفا و ستم میخواستند از آن در او زیاده و ستمها که میرد از زمین مسکن با انصاران جوینا ابر و شیر و غسل خالی درین دنیا با آنکه در دنیا که در راه

عجل کردن با امر و نواهی آن

جبرئیل

خلق

کانشد و در آن جهشت که هرگز از آن برین نمانند قد احسن الله که در زرقه تحقیق که بنا کرد بنده است خدا در جهشت برای بغیر مؤمن صالح در روز
 از ثوابان جمله و در جا علیه الله الذی سبع اسمو ابر و من لا یرضی الله عن خلقه و من لا یرضی عن خلقه و من لا یرضی عن خلقه
 مانند آنها در کثافت او در ده که در فرمان هیچ بقیه نیست که دل که کند که زمین هفت طبقه است الا این ابر در دوایه اند که مابین هر دو
 ساله زاهنت تیر الی الکر مریدین من فرمیدند از آن است اسمها و زمینها یعنی ناند است حکم او در جمیع اسمها و زمینها میجو و موسی و
 و مرفوع و غنا و فرسایر بود بر وجه حکم حاصل که جمیع اسمها و زمینها را از زمینها و ان الله عز وجل خلق کل شیء بقدر معلوم و ان الله
 انکه خدا اینها را از زمینها و ان الله عز وجل خلق کل شیء بقدر معلوم و ان الله عز وجل خلق کل شیء بقدر معلوم و ان الله عز وجل
 حقا تحقیق که فرستاده است هر چیزها از روزگارش یعنی علم او محیط است به همه چیز از موجودان علوی و سفلی او ذایع علم و قدر مراد خدا
 نیست سور الکریم که در آن است که هر که از زمینها و زمینها را از زمینها و ان الله عز وجل خلق کل شیء بقدر معلوم و ان الله عز وجل
 بیسم الله الرحمن الرحیم او در ده اند که حضرت رسالت از هر نماز صبح کرد هر آن روز نماز نماز و بعد از آن با موش شیخ پیام نمود وقت زینب است
 همش مقدار غسل زاننده نگاه المحضر بجزه و بی امکا شریه فرمود که حضرت بیشتر توقف کند انحال بقینه زاننده عایشه و حفصه با هم اتفاقا
 کردند که حضرت بعد از اشامید غسل نزد هر کدام از ما که در آید گویم از تو بوی مغفور میاید و زاننده دیگر زاننده که شد اما مغفور باشد
 بعد از آن حضرت شریه اشامید بود بجزه امده سوره با خود گفت سخن دروغ به پیغمبر گفت بیعت است از آنکه کرد پیغمبر از آنجا بیرون آمد بجزه عایشه
 عایشه بیعتی با پیغمبر بگرفت حضرت با ستم بگرفت حضرت فرمود چون چنین کردی گفت از تو بوی مغفور میاید فرمود مغفور شد کدام اسامی بجزه
 شریه غسل اشامید ام گفت زینب از دشمنی منفرجه منفرجه چون بگرفت حضرت بچو این خبر میگردد اشاع نموز فرمود
 غسل بچو حرام کردم اینها را بشد با آیهها ان یحیی لکم حجرا مما احل الله لکم ای پیغمبر دفع منزلت حرام میکند بر خود آنچه حلال کرده است خدا اشاع
 مراد یعنی غسل بدوایه مشهور است که سبب نزول این آیه بود که پیغمبر در راهها از دست کرده بود سیاه از خال انفا با هر کوزه و بوی با پیغمبر گفت
 با رسول الله اجازت فرمائید بکند بدو هم حضرت اجازت داد بعد از آنکه او بیعت حضرت مانیه فاطمه کرد که در این زمین بود بجزه حفصه طلبیدند از خدا
 بچند وقت خودش مشرف کردند حفصه بعد از آنکه حضرت چون در حجره ایستاد دیدن با نبشند از سویر و در مدینه از درو گشتا که سبب میکند حفصه
 و گفت یا رسول الله کثیرک در خانه میزوری و با او خلوه کردی حضرت فرمود ای حفصه این کثیرک منست خدا او را بر من حلال کرد اینها و من او را
 برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سر نیست نزد تو با ملکت با کسی نبوی در آن خندان تکلف حفصه قبول کرد و چون

بوی

بگویند که اینها از کتب معتبره است

چون میان او و عایشه حضرت بود در پس دیواری که میان عا و عایشه بود و او ای که من خصمه و گفت ای خرافه زود با او که در کتب معتبره است
چون حضرت بخانه عایشه آمد عایشه بر سبیل کایه این چکانه بماند گفت از سوره فالتش که پس از جوشن منبک ایمنه خدا بشمار بود حال سائین که قطبه
از او اجالت میجوئی بدین بحر حشوت و زنان خود را و حال آنکه ایشان احفند از خود طلب خست و خاطر خاطر و الله عفو و غدا از زنده است
نشد بفضل خود و توانی بگو کرانت مرمانی چشم هم بران در مرا جفت تو با فضل و الو قد عرض الله که بحاله آمانی که و بجهت تو که نقد بر کنده و بدید
برای شمای بندگان که کنون سوگند از شما یعنی آنچه که سوگند شما را از ایل کرنا ندم که فدا سوگند است و الله مؤمن که و خدا منوب کار شایسته کار
که صلاح شما در است برای شما بنیاد و هو العا لم الحکم و او است و انا بمصالح بندگان ضواب کار در هر چه کند و فرمایند در پیش که حضرت از زود
چنین را بکنار که بمن و مرا جفت عبادت و حضرت بنده از کرد و مرا جفت عبادت و اصحا ما بر بندگی که اگر سوگند و انا شو بر من مباح و بنده از ان تیان غایب
عنا فندان موجب که آرد و بنشیند و بعد از خصمه مرا جفت نماید بیان اسرار حضرت منبکد خصمه و از استر النبی الی نبی و از وجه حدیث او بدید
گنبدیم و مشا چون از کند پیغمبر یعنی از زان خو شخرا فل انبیا که درین هنگام که خبر کرد خصمه عایشه را حدیث و انا لله علیه و شاکر
خدا پیغمبر زبان جبرئیل و او را مطلع ساخت بر آن حدیث حضرت بعضه شما اگر این پیغمبر می از ان حدیث را بخصمه جز را او را از انشای بعضی
از آنکه خبر می نماید است یعنی با و گفت که خصمه خبر می نماید که با سران امر کرده بودیم و او نشان نمود و آخر عرض عن بعضی و غرض خود سوان بعضی دیگر
عرض صلی از قریب فشا ذکر خیاست خصمه و ان و از خبر قیامت عایشه حاصل میشود پس بیخوب حضرت و سائلتم از در حکم و کم تمام ان را بر روی ان نیاز
و با آنکه حضرت علی اعلام دی کرده بود فلما انبیاها برین هنگام که خبر داد پیغمبر خصمه با آنچه خدا او را بدان مطلع داده فالت من انبیا که هلت گفت
خصمه را پیغمبر که گذر بر این که من و از انرا شاکر از کردم قال نبی فی العا لم الحکم گفت پیغمبر خبر داد مرا خدا بشکند تا ما است بجهت ضایع خبر داد از مکتوب
سر از هر وقت که شود که من گوید در حضرت ظاهر شد خصمه را طلاق گفت و چنانچه بدش فرستاید زملو و بی روی چشم گرفت و گفت اگر در انجا ان خبر
بود پیغمبر را طلاق ندادی پس حضرت بگاه از زان ان غیر ان نمود و در جوه نماید ضربی شد حقیقتا جهت معاینه خصمه عایشه از عینت خطاب لغات خود
فرمود ان تو یا الی الله ای خصمه عایشه که از کردید بسو خدا و در او از دل پیغمبر پشت مشوید پس ان بجای خود خواهد بود و بر شما نوبه واجبست
صفت خلو بکار پیغمبر که بکشید و گفتا شما از امر واجب که ان محافظت سر پیغمبر است و ان نظا هر علیه و اگر کم پشت شویید زود در دن و در مکتب
حضرت و سائلتم و انچه باک فای الله مؤلیه پس بدینکه خدا او است یا و مدد کار پیغمبر و چه بر نیاید مدد کار او است و صایح المؤمنین بر
که مصالح جمع مؤمنانست بر کزده اهل ایماد پیشوای متقیان یعنی حضرت امیر المؤمنین علی هم نیز از ان مندا است اما که بعد از انک که پیغمبر در
انسان و زمین از زمین خدا و جبرئیل حضرت امیر المؤمنین پیش میزد که او معمان و بند پیغمبر با وجود آنکه خدا و جبرئیل و مصالح مؤمنین حاضر
اویند جمع ملائکه نیز از ان مندا اویند در جنت که پیغمبر و توبه و قنن ان امر المؤمنین را بر شما شنا که ایند که توبه ان توبه که هر که من مولای
اویم علی مولای منست و توبه دیگر که ای صالح المؤمنین فالتش دست امیر المؤمنین بر زمین و او ای مؤمنان این در مصالح مؤمنانست چه از ان
بند از ان حقیقتا خدا بدو جان میفرماید عیسی و بر ان طلمکان شاید که برود کار او یعنی پیغمبر که طلاق دهد شما را بجهت ادا و ان شما ان بند
از و اجازت میباید که بدهد و از ان نایب که خبر باشد از شما مسلما اعتراف نمایند که با شما پیوسته خدا بنده و بنده است و مؤمنان
با و در انکان حقیقتا رسول او فالتش از ان خدا و رسول یا خضوع کنند کان در امر ایشان یا نماز کنند انکان یا با انبیا کان از پیش
انوال و بیخ افضال نایب با انکشتکان از گناه و جوع نمایند کان با مرد شوخا بد ان پیغمبر مندا کان و فقام نمایند کان با پیغمبر متعبان کان از
فرایز و سنن یا خضوع کنند کان در امر رسول و سائینا من دوان شوند کان و اطاع خدا یا اطاع رسول و با و زده از ان تپشاست شوهر بندگان
انکاد و در خن این توشور و پشت که حضرت بنده است از انکه طلاق خصمه کنند و بدینصدا ان شده طلاق زنان دیگر بگویند چون پیغمبر بدین منشر
منافقان زبان دراز که در سخنانی با نه میکنند و حضرت را از انکه طلاق خصمه کنند و در ان مشغول شدند و از ان که شنه زادم شدند و در ان
ترو پیغمبر و گفت یا رسول پیشوایم که در صدای که در انرا طلاق میدی و آنچه من گوید شد از تمام زود و شرح انشای و خوشحالی منافقان و در انکی خطا
معرض انشای صحیح جواب نداد و انتظار روی منکشد جبرئیل مدد زاید و انخل انک انشاء من بعد فالتش ما خلد و حقیقتا نادر بیخ و سائینا کان
ان نماز شد در عقیبت مؤمنان را از زود و در ظایف طاعتا و خبنا از سبب نادیده و در و شما بنده یا ایها الکتبن انوالی تا که کردید ان
قوا انفسکم که داوید نفسها خود را بر ک منافع و عبرت منافع و عیبا و اهلکم و نگاه از انبیا هالی خود را از ان زبان و فرندان توبه
مفرضا و مصالح و مواظقان را و فوکها الناس و انجاریه از انشای که از انشای ان مرد شما باشند نه کفایت و انس و سنک مرد که برینست
که از ان کشتن انشای خلاصه کلام انست که پیغمبر با ان نوع انشای که از انشای ان نباشد مگر در شما و سنکها و در حدیث شما که در حدیث شما
که گوید با اهل بیت خود که ای اهل بیت محشایر شما با که نماز بکنید و روزها بگذرانید و در حق منکین و دینیم و نفسانها احسانانین
حقیقتا انشای بان مرد در پیش جمع کند و از عقیبت انک انرا بر هاند و در دو ایام که حضرت از ان غذا نگرند و در دنیا منان باشد که اهل عیال
باشند انشای انرا بقیان از انشای عا لم الحکم که بر انشای و درخ فرشتگان باشند مرد زبان و درخ طحون انشای انست که موکلند بر انشای و درخ
در ان سخنان در و خیان باشد شد انسخ کان و انوا در نقدی که اهل درخ را با انشای قولا جنک و سینه ان باشد لا یصون الله قوا
امر هم نافرمانی میکنند خدا را آنچه فرموده باشد انرا و یفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده میشود بدان بلکه خبر چه

از خدای بود و کتب و کتاب خدا یعنی انجیل با آنچه خدا نوشته بود از قصه و بی خبری و دلجو محفوظ و کسا و دیوار کاغذ من القلم
 و بودم از فرشته بر زبان چه او را و عطار هر وقت که بر او می آید و فریاد آنجا می خیزد و در وقت صلاه است و از سر بر دست
 او مردان بسیار ایستاده اند که او را نگاه دارند و در هر چه از آن سینه بخت می آید و هر روز در غایت خیزد و در آنجا کمال بخت خود را
 الملك ملكه و ثمن را بر آنجا بزرگسازد و در آنجا بزرگسازد که سواد و کتاب ملک است که سواد به پیش پدید آید و در آنجا است شفاعت فارسی خود
 کند و از سواد بسیار است از این مسعود و از آنست که چون مرده را در قبر خندان فرشته گان عذاب در این زمان بفرستند و فرشته گان را بشنود که شایان آنست
 و آنوقت که او را از سواد الملك ملاحظه می شود هر که از او در شب پندگشاید که باید در مردم عزت کرد و در آنجا جعفر و زاید کند که سواد الملك است
 ملاحظه است و در آنجا عذاب فرشته گان و هر روز از آنکه سواد که هر که سواد است در فرشته بخواند و در خصلت خدا باشد چون حضرت امام سجاد علیه السلام
 نمود بقول و صلوات الله علیهم و علی آبائهم و علی اولادهم و علی اهل بیتهم و علی من اتبع الهدی و صلوات الله علیهم اجمعین
 در ذات و صفات با ثبات و ابراهیم را که از آنست که با او است پارشاه در عرف و در جیب او سواد که در
 آن در غایت است و در وقت و هر چه از آنست که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 ان الذي خلق الموتى اعادها اليه و افرغ من السواكب و خلق من لا حول له و لا قوة الا بالله العلي العظيم
 حقه تعالی مرگه را بر صورت کبش افرید یعنی گو سفید ترسیا و سفید و او بر هر چه که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 بر هر چه که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 کدام آتشها بیکدیگر را در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 زای شوند با اختیار عمل حسن از قبیل چند در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 عاجز نباشد ساحت و فرزند از آنست که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 دیگری از کعب الاحباب است که طه بر اول بیضا ایمان دنیا مویخت محک شده مرگش سینه است همان روی است و در آنجا است که در آنجا است
 در این وقت با قوت شرح و آقا است و وقت است میا هر جانی میخورد و او را با است از نور که نهان است از خدای تبار و نام فرشته که کتب
 بر آن کتاب قیامت در آنست و بعد از خلق بیجا است که از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 بنیدد در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 موضع تکبیر است که از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 آن نهانست که مرجع البصر من قلوبهم و انهم لا يبصران و انهم لا يبصران و انهم لا يبصران و انهم لا يبصران و انهم لا يبصران و انهم لا يبصران
 و انی در خلق بیجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 بان یقلب لیک البصر حاسبا و هو جسیر و انکر در سواد خود را با آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 او مانده باشد از بدست بسبب طول معاندان مراد است که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیب و نقض در آن نخواهد داشت و لقد رتبنا
 السماء الدنيا صبا برب و بدست که ما با او است تمام است از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 در شب و جعلناها رجا و ما الشیاطین و کرد ایضا هم ستاد کار آنندگان مرد پوزیر و البته که بیجه است بر کلام اولی ملاحظه
 آنها کنند و خواهند که در دنیا کوشش بیجا است از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 در شیطین بیجا است و هر که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 اقل سوان در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 للذين كفروا بربهم عذاب جهنم و یلیس المصیر و انما النار است که کافر شدند با فرید که او خود عذاب اقل در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 است در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 مریض را از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 منکر قطع بفراداید و هر چه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 من العظیم نزدیک باشد که بان با او و منفرد شود و از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 باشد بقوله کتابا القرینا فوج مرگه انداخته شوند در دوزخ که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 دوزخ که ای مشرکان آری بفرید از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 بلی قد جاشنا ان من کونید کافرین در جواب ایشان که از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 بر آنکه بفرید از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 انهم الا فی صلاله کثیر نیستید شما و در حکومت شیطان و منکر و کفر را می فرزند یعنی مارد و تک نیا شایان فرط نمودیم تا آنکه ما الله نعوذ

در اینک از ان بشارت و قوالوا الو کا لضع و کونند کافر ان باغز نه بر وجه راسته که اگر میسر شود تا که منشور سخن بنمزد و باقی
 عباد و جلال بنمکره در او عقلی است که در درگاه آیش او فکر میگردیم در انواع حکمتها کما فی الصحاح السبعین
 ما از زبان دوزخ قاعتر قوا بدینهم از غیر ان کنند بکاها خود که ان کفر است و نکند نیسل و در قبتکه اعتر ان فایده بدید فی
 لا ضحای التبعیر بن و در کر زانند خدای خود را مریان انش سوزان و ایند از ذکر و عید و در بیا وعد فیبر ما بد که ان الدین حیون
 ربهم تا الغیب بدستیکه انانکه بنمندا از عذاب برزد که او خود باجنبا از معصیت و ارتکاب طاعة و ذخالینکه ان عذاب ملتبس است غیب
 و کما بنمک بدین خس که در باشند هم معقر و اجز که برایشان است از فرزند که اما مزیدی برینکه لدا غطیه انرا سجاد و مقابل ان در آنها
 حماده باشد بر لغیر جنانش و در وضو و عنوان و اسیر فاقولکه او او جهر و اینها ان شاهد که در خود را در باره بنمرد اشکاو کند
 بان پیغمبر خدای صمدیکه علم بدین اسما الصدق و بدینستیکه او داناست آنچه در سینهها است مثل ان که بر زبان گذرد پس گفتیکه
 برضایه و تفسیر ان بشیر که با بیجه نزد او نیکان است که ایشان از انرا الا بقام من خلق ایانند که اینها ان نحو حدیثی است که
 بعکس که ایندی است سینهها تا یا عالمها باشد برینند کان و هو اللطیف بحیوان و حال انکه او از یک بین و بینک و اناست بطور
 و معانی مکنونان اگاه بنمرد و مقابق مکنونات هو الکنی جعل لکم الا در ذکر لولا انظن که کر داند بری شما زمین و از ان باهر
 و چه که میباید در ان میرود و می شنید فاشو ابه منای که با پس برید و در دو شاوین پس فرگاه و فتاوسین بنمرد چیزی
 نکیل و دام کرده باشد که در منای که ان که عبا است از اما ان صعبه توان رفت پس هیچ دیگر از ان غیر متداول خواهد بود و منای که از ان
 یعنی جبالست و کوا من در رفیع و بجودید در خدا که بر شما هم در رفو بقیه گذرین و ویندا شد از دوع و اشجار و میان و صایر نباتات
 و الیه التشرور و سوا و سب انکجهن مثل از رفو و در وقت و در طند بد کفان بنمرد ما بد انهم من فی السما و ایا این شد بد
 کافر ان از انکس که در اسماها انکس نجس لکر الارض کاذهی مورد انکه در بر شاد از زمین پس انگاه که بر زمین فرودند باشند
 کرید با خطراب تا شما نیز بر انکند مانند فارون که در زمین او را بر بری و فکنند تا بر زمینا نام انهم من فی السما و ایا این شد بد
 از حد که در اسماها انکس بر ان بر نیل علیکرها صبا انکه فر فرستد بر شما با انی که سنگ در بر با باشد چنانکه بر قوم لو طر متبادند شد
 تستعلون کیف ندر لکم ابدا باشد که بد ایند چگونه است بی کردن من و ان دانشن شما از اسودند و ولقد کن لکم من قبلهم
 و بدستیکه نکند پس کرید ان سو خود را انانکه بودند پیش از کما در ان زمان تکلف کان تکلم فی چون بود بر زبان معنیه من که با کلام
 است طاعة او که بر تو الی اطر فوهم ایا بنمکره بد بشیرنخان که بر زمین بر ایشانند یعنی معلق بر مواصافا و در دخیانیکه صفتها
 کشیده اند یعنی بالهای خود را کسرا بنمدا اندر زمین و بر بسیر و بقبضون ما عیساکهن و فرام نمیکند بالهای خود را و بینکه بر بلو خود پس
 باغبند از ایشانند در هوا بر خلاف طبع یا در زمین خط و قبض انچه ایشان از سقوط نگاه میند از الا الرحمن مکر خدا بزرگ بخشایش است که
 شیعی صبر بدستیکه حکم را بر خیزها بنیاست و انانکه خلق غریب و بد بر همانها از ان ایکیست که اشاره بر ان کرد و او هذا الذی
 این انکس است که او را که خایه هو جندلکر اولش که شماست یعنی مد کار شما یعنی لشکر که باد شاه نگاه بنداند فیض که اهن دون الرحمن که
 یاری دهد شما را بجز از حد از عذاب ختم ان الکافرون الا فی عرف و یفلسند که یونید کان مکر در فریب شیطان که میگویند یا ایشان که
 عذاب شما را از ان خواهد شد من ایاکیست که مشار الیه شو با هیکه هذا الذی بر ذکر ان انکس است که محض عنایه در وی بند شد
 شما از ان است که رفو ایا با ذکر در و خورد از اسماها انکس با ان ای که بر او طعنه دور و از اسماها انکس که شاد در و رفو اندازد
 بل جردی عیبه و رفو بیکه باج و ستیزه کرند بسا از رفو سکت در دهان سکت و در بر ان سو معدان از برای و مشاو کافر انرا مصلح
 میکنند که امن مکتبا علی وجهه ایا کیست که میرود در دخیانیکه فرامانده است بر خود یعنی نکند سورا و همچنین در وقت نمن بشر
 و بر دست چپ خود ای بنید و بر روی اید بر روی در اندام اولی و در غلبه و سائله امان من بیسته سورا ایا کیست که میرود
 در دخیانیکه دانست استاده است همچنان خورد اسماها انکس میکند همچنان سائله سدر در دخیانیکه در بی ماند و در انست علی صراط مستقیم
 بر زاه دانه که در شانده است بعضی بعضی من خفا بیضت و معینه اینکه ای محل که کفار جواب ندهند نکونید که نامر خداست بگو
 باشند هو الذی انشا کون ناصر و ذوق شما انکس است که بعد از کامله آفرید شما را از عذاب و جو او در و جعل لکم السمیع بکره
 یعنی بید کرد برای شما شنو اینرا استخفا بشوید بدانیند کردید و الا بصما و دیدها از انانکه در وید بر و بدای طر و اسماها انکس که انانکه
 در طهاران در شفا کلمات الهی قابل و لغیر نماید از ان عبرت گیرید و با جو این فلیکلاما تشکر ان انکس که میگویند بر این نعمها افضل
 هو الذی ذرک فی الارض کون و رفو او بر غیر او باز کردید و خواهید شد بی ای یا نشو و يقولون و میگویند شکران بسپهر بیا ان
 تا طاعة او نماید و الیه لیحشرون و رفو او بر غیر او باز کردید و خواهید شد بی ای یا نشو و يقولون و میگویند شکران بسپهر بیا ان
 ان از رفو اسماها ان متی هذا الی عذاب کتم صداره بین کی باشد این و عذاب خفس ارسال خاصه یا در عذاب خشر و یا نشو
 برای در دنیا انکه سبید است کونان قل انما العلم بکرمه و جود او ایشا که جز این نیست که دانش و وقت عذاب در دنیا یا علم بها
 فیما من عند الله تر خدا نیست غیر ان بر ان صلح نیست و انما انانک من مبین و بر این نیست که من هم کنند ام اشکاو انما بر اولی ان

ست

ان دانائشم قلندار و بر انگام که به بیند معذرا ز اولغاه سپیدت و خالیکه ان نزدیک باشا باشد یا نشا باشد شود شکر ازین
 شود و جوهرالدین کفر و او چنانکه کافر شده اند بگویند با او بوجانیت خدا و قبل هذا الذی کنتم به تدعون و گفته
 شود یعنی موثقا با ایشان گویند که این است که بودید بپوشیدن بان طلب میکردید تعمیل و توقع ان میگردد و زودا اند که هایش کفر انهای
 حضرت و مظهران و میگردد حضرت را خطا کرد که قل آرايم بگویم تا یاقی ببینید فیضا نامی میاید بدینکه ان هارکع الله
 و من معی اگر خواهد مرا که کند مرا خدا و انرا که با منند از مومنان او در جهنما با جهنم با او اجل فادنا آخر انکند من بچیر الکافرین
 من عذاب کیم پس کینا که او نهاد دهد که ان عذاب دودناک یعنی در کاشا از سودنا و دوجو و مظهر عذابا که شما بکنید چه عذاب
 دهند شما از عذابا که خلیفان و توحید نیست کل بگو آنچه باین کفار از زود و چی که هو الرخن المنابر انکه من شارا بگو او دعوه میکنم
 بزاد بخشش است که نعیم او یعنی خدیق پسیدا کوید این با و بجهت آنکه علم و خدایت در بوبیت او در این و عاینه توکلنا و برونه برین
 او توکل کرده ایم و اعتماد عوده همه کار خود را با خدا کنیم مستعلون من هو فی حداله یبین بر زود باشد که بدیند یعنی بدین
 مشاهدات عذاب معلوم کنند که کینت از عذابا که او در کفری هو بد است قل آرايم بگو آنچه با ایشان که ایا چه می بینید در این کفر ان اصبح
 ما و کرا عقر و الا کبر ذاب شایسته اب ما در مرم و اب بزمین خضر که هم مشرب شما اند و در مرم زمین چنانکه او و دستیان از شد قن ان که
 بیام معین پس کینت که بیا و در ای شالی ظاهر چنانکه هر کس ببیند نزد بعضی مراد مطلق است و در اثار اند که بعد از انلا در این ایه باشد گفت
 الله رب العالمین و در بعضی تفاسیر من کور است که زود می بیند که معنی شاکر خود را الینین میگردد قن یا انیکر بیا و معین او جو اراد که بر
 نبیره را با زود شایسته باشد مانه او از داد که اینک چشمه چشم نوغایر شده بگو که بفرود باشد زود زود و گویند انکس بجزین ذکر ای بلیب بوی
 سور الکلم مکین انذنا و جمیع این که بر کتب زده خبر صلی الله علیه و آله و آیه که که سوره الف لیل میگوید خدا بیا علی نوح ابی
 حسن لا خلق داشته باشد و کرانف فرماید و چشم بدان در زمان باشد و ابی عبد الله فرمود که هر که این سوره تلاوت کند در فرزند او
 نظر از ناله باشد حتما او را از قفر این کر داند و از ناله در فرجه ای باید چون جمیع آخر سوره الملك بهی که تکبیر کفار و وعید ایشان
 که انذناح این سوره نیز عیش ان که در فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم** پیش بعضی از مومنان که نام نورانی است و شایسته
 بکلمه که است و نزد بعضی اسم سوره است و نزد بعضی اسم است بنصرت حضرت عزت مرزبان و مومنان زود مجاهد و شکر نام ما هیست که عالی
 پشت کا و است و کابریه است مانه ای ای ابی با در بار بزرگ خدا البشاد جلک فذله و دانست که حضرت سالت فرمود که اول چه کرد
 خدا بیا با فریب علم بود پس بخت رسید در او نگاه کرد شکافه شد ببند از ان نور با بار بزرگ ان و دانست و قلم از ان و دانست و نوشت هر چیزی را
 که با ایمانت شاکر شود و دست انوال نون اسم و دانست و عینه است که سو کند بدان و القلم اعلا که از نور است و طول ان مابین آسمان و زمین است
 و با نوح محفوظ مکه و بشکاز انالک علم است که جمیع کلمه ها از ان نوشته شده است و احکام شریفی است مستطابان محفوظ کشته و ما کسیر
 دیگر سو کند با آنچه مینویسند حفظ بر بندگان از احکام و جویچه بان ما موشوند و زودا اند که ولایت مقبره او و حمل جوی از حضرت سالت است
 دادند و حضرت عظیم خلق عظیم عمل این خشتا میفرمود که سو کند این مومنان کور که مشتملند بر نواید عظیمه جیلند ما آنت ببعثت ربکم کما
 نیستن بواجب در خالی که مستحق و مکرر بنوعی در دکان خود که بنوعی و فطانت عقل و بصیرت که زودا کار خود و انرا که است کرده از نبوه و کمال
 عقل بفهم که بود توان نیستی و ان لت لا جی و بدین سبب که مرانست و توانی بر کشیدن یاد نبوه و تحمل مشقت بر جفا امت در احکام حضرت
 عمر ممنون که در مشقنها است یعنی حتما بدن و دسترس که از او منت باید کشید بو عطا کا طرا داده و تدراک مفسر است یعنی مسئولیت
 یعنی مردی بر دوام و بعد از ان در مدح حبیب خود میفرماید که و انک لعلی خلیق عظیمه بزرگوار خلق محمد بنو چهر او مشیت خود را از دست
 با داشت و خود را با حق گذاشت کابینه و در نظر او چیزی نبود و در ادبلا مصرف شد و در عطا مصرف کشد و او را هیچ مقصود جز حضرت عظیم و در نوشت
 که حضرت زد و بایکی از افعال او خدای مدین بر میکشت بدید که پر از دینی بر سر چاهی میخورد که ابزر کشد تا بتواند حضرت زیدی نشا و فریوانی
 مجوز از افرای توان بر کشم کسان اکنتم لانک حضرت بر سر چاه آمد و دور کشید و مشکان ذر زو کرد و بر دوش میانک نهاد و چون
 گفت پیش را بن خدا چه خود بکنم انما انفس که بقیو حضرت بوقهر چند خوش است که از وی چندان بقیو نفرمود و گفت من انکم بکشید بار امشب
 مجوز پیش میرفت و حضرت از عقیق زو انشد باید چهره سید انشکذ الخا بزمین نهاد و بر کشد و مجوز و در جبهه و دست فرندانرا کند بر زمین
 و مشک دا بچهره او دید کنند اما و مشک را چگونگی زود که کردی گفت جو اندی بخیر زیان و زیبا روی من بلفظ کرد و مشک را این کرده
 داشت و با اینها و سائید کنند که از دست گفت اینست که در زده میرو دایشاد و عقب حضرت فرار شدند بچرا ایشان خندیدین چهره دیدند گفتند
 اما در این جوانمرد انکس سکه نوبی اما او در آینه از جبهه برین دوید و فرزند ابی زیدی او دیدند در دست با حضرت فنا دند حضرت ایشان
 بلطف باز کرد تا بند پس جنابش این او در ده و انک لعلی خلیق عظیمه در خبر است از پیغمبر که هیچ چیز در دکان زوی خان کران مر از خلق بنکوست
 و دوستان برین مر مانه خدای نا شاکه بیکو حیو باشند بعد از مدح و سوید که خلیق عظیم طند با صل عثمانیکن که جدا با این و صبر نماید
 فستبصر و بیصرفن پس زود باشد که به بیند ایچر و بر ببیند معاندان نو از اهل مکه یعنی در ان وقت که خدا باندان شو معلوم کرد
 در یانکه ان مقولون که کدام از شما در نسله چون انشا و در دین و فوج عذاب معلوم شو که مستحق این اسم نام باشد ان دکان هو اعلم بالچی که

در این کتاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که هر که این سوره را تلاوت کند در فرزند او نظر از ناله باشد حتما او را از قفر این کر داند و از ناله در فرجه ای باید چون جمیع آخر سوره الملك بهی که تکبیر کفار و وعید ایشان که انذناح این سوره نیز عیش ان که در فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم پیش بعضی از مومنان که نام نورانی است و شایسته بکلمه که است و نزد بعضی اسم سوره است و نزد بعضی اسم است بنصرت حضرت عزت مرزبان و مومنان زود مجاهد و شکر نام ما هیست که عالی پشت کا و است و کابریه است مانه ای ای ابی با در بار بزرگ خدا البشاد جلک فذله و دانست که حضرت سالت فرمود که اول چه کرد خدا بیا با فریب علم بود پس بخت رسید در او نگاه کرد شکافه شد ببند از ان نور با بار بزرگ ان و دانست و قلم از ان و دانست و نوشت هر چیزی را که با ایمانت شاکر شود و دست انوال نون اسم و دانست و عینه است که سو کند بدان و القلم اعلا که از نور است و طول ان مابین آسمان و زمین است و با نوح محفوظ مکه و بشکاز انالک علم است که جمیع کلمه ها از ان نوشته شده است و احکام شریفی است مستطابان محفوظ کشته و ما کسیر دیگر سو کند با آنچه مینویسند حفظ بر بندگان از احکام و جویچه بان ما موشوند و زودا اند که ولایت مقبره او و حمل جوی از حضرت سالت است دادند و حضرت عظیم خلق عظیم عمل این خشتا میفرمود که سو کند این مومنان کور که مشتملند بر نواید عظیمه جیلند ما آنت ببعثت ربکم کما نیستن بواجب در خالی که مستحق و مکرر بنوعی در دکان خود که بنوعی و فطانت عقل و بصیرت که زودا کار خود و انرا که است کرده از نبوه و کمال عقل بفهم که بود توان نیستی و ان لت لا جی و بدین سبب که مرانست و توانی بر کشیدن یاد نبوه و تحمل مشقت بر جفا امت در احکام حضرت عمر ممنون که در مشقنها است یعنی حتما بدن و دسترس که از او منت باید کشید بو عطا کا طرا داده و تدراک مفسر است یعنی مسئولیت یعنی مردی بر دوام و بعد از ان در مدح حبیب خود میفرماید که و انک لعلی خلیق عظیمه بزرگوار خلق محمد بنو چهر او مشیت خود را از دست با داشت و خود را با حق گذاشت کابینه و در نظر او چیزی نبود و در ادبلا مصرف شد و در عطا مصرف کشد و او را هیچ مقصود جز حضرت عظیم و در نوشت که حضرت زد و بایکی از افعال او خدای مدین بر میکشت بدید که پر از دینی بر سر چاهی میخورد که ابزر کشد تا بتواند حضرت زیدی نشا و فریوانی مجوز از افرای توان بر کشم کسان اکنتم لانک حضرت بر سر چاه آمد و دور کشید و مشکان ذر زو کرد و بر دوش میانک نهاد و چون گفت پیش را بن خدا چه خود بکنم انما انفس که بقیو حضرت بوقهر چند خوش است که از وی چندان بقیو نفرمود و گفت من انکم بکشید بار امشب مجوز پیش میرفت و حضرت از عقیق زو انشد باید چهره سید انشکذ الخا بزمین نهاد و بر کشد و مجوز و در جبهه و دست فرندانرا کند بر زمین و مشک دا بچهره او دید کنند اما و مشک را چگونگی زود که کردی گفت جو اندی بخیر زیان و زیبا روی من بلفظ کرد و مشک را این کرده داشت و با اینها و سائید کنند که از دست گفت اینست که در زده میرو دایشاد و عقب حضرت فرار شدند بچرا ایشان خندیدین چهره دیدند گفتند اما در این جوانمرد انکس سکه نوبی اما او در آینه از جبهه برین دوید و فرزند ابی زیدی او دیدند در دست با حضرت فنا دند حضرت ایشان بلطف باز کرد تا بند پس جنابش این او در ده و انک لعلی خلیق عظیمه در خبر است از پیغمبر که هیچ چیز در دکان زوی خان کران مر از خلق بنکوست و دوستان برین مر مانه خدای نا شاکه بیکو حیو باشند بعد از مدح و سوید که خلیق عظیم طند با صل عثمانیکن که جدا با این و صبر نماید فستبصر و بیصرفن پس زود باشد که به بیند ایچر و بر ببیند معاندان نو از اهل مکه یعنی در ان وقت که خدا باندان شو معلوم کرد در یانکه ان مقولون که کدام از شما در نسله چون انشا و در دین و فوج عذاب معلوم شو که مستحق این اسم نام باشد ان دکان هو اعلم بالچی که

الحاقه

و قبیل دعوت به نیک نامی و روشی و عقیدت آن کیند مبین بدینیکه عنونین من حکم است که فی جیز دفع ان از ایشان نشو اند که
 پس از آنکه نویسنده نماید که ام کشفه آخر ای طلب میکند از ایشان مزی بر دعوت و از شاد هذایت که هم من مغیر ح مشقون از ایشان
 از غایت و تاوان زندگی آن بر کردار شد کاند بدان سبب فی ان فی مزیگر اند و قول ایمان میکنند که عند هم الغیب هم بگویند
 بازمیگفت ایشانست لوج عنون که متینا در انست پس ایشان مینویسند از انجا انچیز بدان حکم میکنند قاضی که در بک این شکیا باش حکم
 از پدید کار خود در راه کمال افران و ناخیر حضرت تو و تبلیغ وحی در محل از ایشان و لا نکر کصا حیرت و مباحث در استیصال غلاب و دلالت
 در بیرون رفتن از میان قوم خونمانند خداوند مای غیبی بودن که صبر کرد بر ایادی قوم پس جفتالی حسب خردا میفرماید که چون رفته بود
 انمیر به یوش بر آب بلند بر کبابند ام پس باید که صبر تو بر تبه قد باشد فی نادای و هو مکطوم یا در کن شیخ بخواند و این مرد در کاد خود را
 دو شکر مای بکله طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه پابین اندا بود از خشم و زنده و کولا آن نداد که نهم من غیر
 اگر بنویسی که در یافنا و در حق از پروردگار خود با جان بر دعا و محاسن و از شکر مای لبند با قرآء و هو من موم مرینه افکند استک بعضی
 خالی از این گناه و در انجا هلاک کشته در حال آنکه او ملائت کرده مثلا بود و در از رخه و کرانت ماد حه الهی شامل حال او شد لا او ذابنا حل
 سلامت او رد قاجند که بر پس بر کردار و ذایر رد کار او بنویس و الفای وحی تو جمع که من الصالحین پس گردانید و از استوکان
 فرمایند از آن او و لا اند که کونا نظر ان فریش از قبله به اسد حیرت که بحد چشم بد شهرت داشتند انجا گردند و انجید بیستامستظم
 ساختند نام یوحنا استعدا را از اسبب چشم بد ایمنه رسد الفصنه میبایدند که در سوز چشم بد ساند حقه ما حافظ حد چشمه شال این
 ایه فرستاد که و ان یکا الالین که و الیر لفرقک یا ضما هم و بد سبب که نزدیک بود انانکه کافر شدند که بلغز انند و بیفکنند و هلاک
 کنند چشمها خود کنا اسمعوا الالین انکم کون میخو اقد و یقولون انه لجنون و بیفکنند از غایه حیرت بد سببیکه
 این مرد بنویسند که خرد عاده از او سناز میشو و ما الالین که لادکر لعلالمین بحال آنکه بنیست قرآن مکریند و موعظه عالمین از اینست بحال هو
 مکر اشرف عالمینا و در بعضی روایه که پیغمبر در مسجد نشسته بود در قرآن میخواند و انجا غلبه در مسجد انیستاه انظار میکشیدند تا حضرت
 مسجد پیونید و در ایام بد چندی فی سناستند جبریل این ایه او رد و گفت یا رسول الله ان ایمل او فرما تا از چشم دغم ایشان ما حفظ این ایه
 بخواند و بر خود میدرد و در مسجد چندان مدتی چشم ایشان بر حضرت تمام کرد و شدند و دیگر در انقادند حضرت بسلاست بگذشت و در ای چشم هم
 انیست سویرا الحاقه فی حق و محسوس ایه بر کعبه پیغمبر روایه کرده که هر کس سوره الحاقه را از آن کند روز قیامت حسا او ساگرد و گزاید
 ایه از این سوره بخواند از نند و حال این کرد و حضرت امام جعفر صفای فرمود که هر که این سوره بخواند نور گردد و از سراندم او فرو کرد تا
 بدین حد وضوان برسد چون حقه عاده از سوره القلم ذکر حدیث قیامت کرد و عهد کما انتساح این سوره نیز در کتیا منکر و فرموده است و الله
 ان خیر ارجح ان کافر ساعینک حقت قوم و ان شناخته کرد و او حقایق ایشانما الحاقه است استقامت استقامت برای چشم است و چشم
 شان و هول ان و ما الالین ما الحاقه تو چه چیز را تا گردانید که چه چیز است ساعینک حقت و فوج ان بغیر که او را عیند فی حد ان عظم
 از انکه در در ان حکم بدان رسد مراد روز قیامت و خافه یکی از سناغی نشد و بعد از ذکر نغم ان بیبا حال مکتوبان بهنگد که کز بق نمود و عا
 بالغا و غیره بکند بگردند فی ساعینک کونید فی روز قیامت کسکیند انست مراد ما انرا با فرغ و احوال و سناغی انشقاق و انقطاع
 و درین دایره و نجوم را بطرس قمانم و قاهلک و ابا الطاهر در ما قبله که قوم صالح پیغمبر بودند پس هلاک گردانید شدند بسبب طغیان
 و کذب بخیان و انما عا د قاهلک و ابرج صخره غایبه اما قبله عاده که کوه است بودند پس هلاک کرده بیادی سخت سرد که میوه فرشته
 بر اعضا از حق میساخت پیغمبر فرمود که در آن باد و قطره آب فرستاده نمیشو بدینا مکر بوزن و مقدار معلولاب نوم نوح و هر که به و با دقتیا
 کرد و خوشتر و نامکین نه و نند بعد از ان این هر دو ایه را از آن و موعظه ها حکم سبب لبالب و ثمانیست امام حسوم است که بنیاد با در نوم
 عاده گفت شمس فشد روز منوالی از وقت نماز صبح چها شنبه و او فرمود چها شنبه یک که یکی از نند کذا انست قری القوم فیها صری
 پس بنویسد یک قوم عا در ان که حاضر میبود در ان ایام در حال آنکه انان بودند و ملائک کشته کانه انجا از محل خاویه کویا ایشانها
 درخت خنمانند متیانوم بوسیدل باد بر او خورده و مانده و فامان نشاد و از آن که بود و بیخند حقتا ایشانرا نخل کشید فرموده قهیل
 حکم من یا قیصر فی ایه حیرت انیست باقی مانده فی حد هم سناست شده و یکی از ایشان باقی مانده و حقا و فرعون و من قبله اند
 انها که پیش از او بودند و الموت قکان با الحاقه و انل بیها موفیکه اهل خود که فرای اولی بود بودند بخدا و گاه کافر که اعظم خطایا
 قصوا و رسول و هم بر غافه شدند هر وی فرستاده پروردگار خود کا خد هم اخله و ایه بر کرفت خدا ایشانرا کز نند که انرا
 بود و شد بر کرفن ام در کججه نالی فی انحال ایشان انما طی الماء بد سببیکه ان هنگام که طغیان کرد اب و احد در کشت تا بحد که از بالا
 کوهها چهل که میاورد شد سنا که در ایجا و نیزه ششم شد که شاد را ضلالت ایشان بود در کشته بودند از انجا انها که کز نند که
 تا بکر انیم ان ضل که انما مؤمنانست و افران کافر ان بری شایند و غیره و یاد بود در دلا لایذلا و حکم صانع و کمال مهر و در شفق
 و قیها اذن و لعینه و انگاه از او زمین کوش گاه دانند که نفع کرد از انچه شنود و نکر بدان نماید جل خیر تمام کند و دره انکه انرا
 ندشان غالب است اعلی ربنا انهم نزل یانند و و انست ابر الوهمین که روزی سید انبیا مراد بر خود کشید و مراد سینه خود منضم است

و آمدن روز

المخارج

بنی من با و نشانی آنرا بقول رسول کریم بدینست که قرآن هرگز نماند و سوزش بر او که از هر طرفی که آن بریندگان میخوردند که در دنیا
و ما هو بقول شیاع و غیرت قرآن سخن شاعر چنانکه ابو جهم و اشاع او میگویند قلیل اما نوحیون اندک مضیق میکنند آنرا و لا
تقولوا کما هی نیت قرآن سخن کینه که آنسا انجا میکنند عقیبا به چنانچه عصبه و اشاع او میگویند قلیل اما نوحیون اندک مضیق میکنند آنرا
این و معجزه از او شمرده اند امتیاز میکنند نیز بل من در دنیا عالمین قرآن فرستاد مثلا است که از هر روز در کار عالمی با او است جبرئیل
و لو تقول علینا بضع الا فاولیل و اگر آنرا کند بعد از بدو معجزه بدهد بر ما بعضی سخن از چنانچه زعم شاست لایحان تا منتهی هرگز بکیر
و کما لیحین دست راست و او آتم لقطعنا منه الوتین پس بر او اوله دل و از آنکه منقل است بگردن این نوحیون هلاک اوست یعنی او را بگرد
و بقیه او را بقدر سابقیم فافیکر من اجد عنه حایر من پس نیت از شما هیچکس نیستند هم شما از لیل او منع کنند کان و این
نشد که لا للیقین و بدینست که قرآن هرگز نماند و سوزش بر او که از هر طرفی که آن بریندگان میخوردند که در دنیا
ما یبدا بهم ان فیکر انکه بعضی از شما ای مردمان مکه این سخن نیک میگوید قرآن این ما ایشان را این سخن نیک میگوید قرآن این ما ایشان را این سخن نیک میگوید
الکافرین و بدینست که قرآن هرگز نماند و سوزش بر او که از هر طرفی که آن بریندگان میخوردند که در دنیا
و بدینست و بجهت آنکه قرآن هرگز نماند و سوزش بر او که از هر طرفی که آن بریندگان میخوردند که در دنیا
پس بلیغ کوی بنام پروردگار خود که بر زکست و او را بنیاد و سوزش بر او که از هر طرفی که آن بریندگان میخوردند که در دنیا
هر که سبحان الله العظیم و بعد از آنکه بگوید بصدای شیخ او سبحان الله العظیم و بعد از آنکه بگوید بصدای شیخ او سبحان الله العظیم
سوره الماعج اربع و از شیخ اینها میگویند پنجم و زوایه کرده که فرستاده الماعج بخواند حقیقتا ثواب گناهان که نماز میباید از یاد
و ذکوة دهند در نامه اعمال او ثبت کند بوجهی فرموده که هر که بر فراش سال سائل سائل مدارش کند حقیقتا در روز قیامت از گناه او پزند
و از او هشتاد هشتاد میلیون رحمت و اول او که در دنیا بداند که چو حقیقتا سوره الحافه نمود و معین مشرکان افشاح این سوره نیز مثل سوره الحافه نمود و بعد
فرمود **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ مُّتَعَدٍّ وَرَأَى الْمَلَائِكَةَ كُفَرًا مُّبِينًا**
تا که بیدگان مردیست و امام جعفر صادق که پیغمبر در روز غدیر خم شاه ولایت پناه داد منجست خلافت داد و او را او را تا مقام خود که در این دنیا
او فرمود که هر که من نوا ام با و صاحبی نوزده و او را در پیش علی مولا ای دست حقا صفتی در دامودین او این حکایت در اطراف عالم منتشر شد
در میان مردم گشت تا این نوحیون بر نامه نوشته شود هر که از این باب بجزد استاجاره نماید چو مجلس حضرت صادق را در آن مجلس
مهاجر حاضر بود گفت یا محمد او ما را بکله شهادت دلا که کردی از تو قبول کردیم و بعد از صلوات خوش نمودیم و بگویم که در این همه راضی شدیم که دست
این پیغمبر گرفته من گفت فوله نهاد علی مولا این کار با من خدا کردی حضرت فرمود چنانکه غیر از او خدای نیست که آنچه در باره علی بن ابی طالب گفتیم و گفتیم
و ساینده با من خدا بود باینده و در این من چون محاکمات پیش من بشنید و خود را از ان قبله اسلام بگردانید نیز خواست و گفت خدایا آنچه
میگوید در حق علی اگر راستست جز بر منست بر ما سنگ بنا چون گفت این دعا کردی که از اسم این سران تا کن خود و از برش برین وقت
در شاعر این آیه نازل شد که سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ مُّتَعَدٍّ وَرَأَى الْمَلَائِكَةَ كُفَرًا مُّبِينًا و خواست خداوند که از ان قبله اسلام بگردانید نیز خواست و گفت خدایا آنچه
و غیبا از کس که رَآهُ عَذَابٍ مُّتَعَدٍّ وَرَأَى الْمَلَائِكَةَ كُفَرًا مُّبِينًا و با او نازل شد و با نیت او از ان قبله اسلام بگردانید نیز خواست و گفت خدایا آنچه
مراد تحقق او فوج است و هیچ وجهی نکرده در ذی الماعج اعجاز او که خدا در حقیقت اینها را نیت غیبی در چند دو جلد که برای انبیا و اولیا
خود مهیا کرده با مراد و پیغمبر فرشتگان یا طبقات آنها که ملائکه در ان عروج میکنند فرج الملائکه و الروح بالامر یهدون فرشتگان و
جبرئیل افرار روح بدن که جهت غیر است از ملائکه نیز به فضل عروج میکنند اینها در فی يوم کان مغدوا له جنین ألف سنة لیوم عرش خدا
که مهربان و مراد الهیست در روزی که هست اندازه آن که هر سیه مقرر باشد پنجاه هزار سال یعنی گویند مراد در روز قیامت و گویند مراد است که ما
پس اسفل خا را با اعلای شرف عرش پنجاه هزار ساله را منک گویند مراد این مغدوا و مؤلف خلفا است در روز قیامت برای حسابی اگر ان
حساب و دنیا بود در عرض پنجاه هزار سال تمام شکر اینها بر این مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدا نمیدانند که چند از ان گفته
و چند باقی مانده ابو سعید خدری گفته که یکی حضرت زین العابدین یا رسول الله چه روزی در ان خواهد بود در روز قیامت حضرت فرمود حق خداست که
شما محمدا بیدارید و او است که این روز سبک تر باشد بر او از نماز نیتیه که در دنیا گذارده باشند حاصل که حقیقتا حسیب خود را میفرماید که عذاب
که از برای نگذارد است فریغ میشود البته و بر انبیا و ان شود فی صبر صبر اجمیلا پس شکیبا باش بر تکلیف منکران شکیبایی بنویسند
شاید عروج و شکیبایی آنها هم بر قدره بعد از بدستیکه کافران مکه آن می بینند عذاب یاد روز قیامت داد و انکان یعنی مظهر ایشان
است که ان موجود خواهد شد و تریزه تریزه با او می بینیم ما انرا از دیاب با انکان یعنی مکه ان موجود خواهد شد و تریزه تریزه با او می بینیم ما انرا از دیاب با انکان یعنی مکه ان موجود خواهد شد
سفان مانند ذره که از خنده یا مس که از خنده یعنی اسما در ان روز بگذارد و تگوان الجمال کالعیون و کرد که در آنها مانند چشم و نگاهند
دیگر که در انها مانند هر جمالی مختلفه لایق است پس هر گاه در برابر او شود و مانند عین منقوش شود که با دیر هوا برده باشد و لا
کیشل جسمی او بر سینه نشود هیچ حویثی از حویث خود یعنی از او طلب حویثی نکند تا او نگوید که خوش بود که است زیرا که هرگز در
یکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند چنانکه میفرماید که بجز و تمام دنیا کرده شده باشند حویثشان بخویشان یعنی هر کس خود

خود را

المنه

خود را شناسد با خوال او بنیاد بود و دانند که هر یک چه حال مشغول بوده اند در جهان است پس که خود را بشناسد و در یک ساعت باشد
بعد از آن میباید که بگرداند و از هم که بزند بود الحرج و دست نازد و اندک کند کار او و بعد می گویند خداوند منم خداوند تو
بگشاید از عذاب نبرد به خیران خود یعنی خدا کند بوضوح خود پس آن خود را که عزیزترین خلقان بودند نیز در حق صدای جبریه و خداوند من
خود را که غمخوار بوده و آنچه و بر او خود را که هم پیش و مدعا بود که خصیله است محراب و خوشایند است که خود را که از ایشان کشنده بود
افراد باشد آنچه نوشته بود بر آن عسیره که جا داده باشند و از دنیا از نزد خود یا با او بوده باشند بدست و منسحق الا رضی جبریه او و دست
که ندادند هر که زار در زمین است همه ایشان را هم نیچیه پس بر مانند او را از خدا دادن کار آن چنانست که او را نگاه دهد از عذاب همانند آنها
لعل بعد سینه که اشرار و فرج که مجرم از او ندادند و قاید ندادند با آنرا اینست خالص که هیچ چیز با غلو نباشد تا موجب گشاده حرارت
ان شوند من همه اللشوی بیجا کشند است نرم دست پای مشرکان یعنی در حالیکه نزع کنند است پوست گوشت دست و پای ایشان از سینه
مردینت که هر گاه پوست و گوشت را از استخوان بر بایند الحال گوشت و پوست یکبار در دوید و با اقل از نزع کنند نزع گوشت خود را
یعنی همه کنند در معالجه او بر و باید که در آن که اشرار بود که کامله در باقی گوشتها مانند گوشت جانور است و بر آن ضعیف بنام و لقب بخواند پس در هر
کسی که پیش کرده بر حق دعوی کرد باید که از معیون مطلق و جمع قانع و کرد کرد تا دنیا بگذرد ملاحظه حلال حرام پس و عا کرده و خوف و
انرا نداد و بیعت کرده حرم آن از دین حق بازمانده پس در بیان محبت ایشان بمال نیز نماید که آنرا انسان خلق ها و عابد سینه که از
افزاید شده است بسیار هر جمع اموال و سیرخ المتع از ادای حقوق مقرر شده ان و در صبر و سیرخ المتع از ادای حقوق مقرر شده است که هلو ج جانور است
در پس کوه فاف که هر دو هفت صحر از نگاه خامینگر دارند و هفت دنیا بیغ شامد و در کربا و سرها صبرند و در هر شب در اندیشه که فردا چه
خود پس حقیقتا و نیز در صبر بر آن جانور تشبیه کرده و فرمود که اذ منته الشرح و عا چون برسد و از چیزی مانند نذر مرض بسیار
جزع و نزع کند و از استه الخیر متوجها و چو برسد و از انکی مثل توانگری در نزع است خود را از طاعه و انفاق مال در راه حضرت
الا المصلوبین یعنی جمع ادبها بدین دو صفت متصفند مگر همان که اندک آن که اینها هم عمل صلوات هم دایم آن که ایشان از خود را موا
نمانند که اندک اند و او فاطمه که طبع فعلی از اشغال از ان بازمانند و بر اینست دیگر دایم آن که در حال صلوات ساکن باشند و در او مثله
مصرف سازند یعنی بر سر حجاب اتفاق نکند و آنرا هم حق معلوم دانند که در ممالک ایشان حقیقتش شده است چون ذکوة مفرغه
و تصدقا موظف للسائل و الخروج مرد در دنیا خواهند از برای علاج ناخوانده که مردمان پیدا اند که او غنی است و او را مردمان سازند از اهل
اموال و الدین یصدقون بیوم الدین و انان که خدا بوق نمایند بوقوع در دنیا و الدین هم من عذاب بهم مشفقون و انانکه ایشان
از عذاب نبردند که خود در میانند بر هر که مبادا بر نفس ایشان واقع شود عذاب بهم غیر ما مومن بدست سینه که عذاب نبردند که ایشان را
فشاد است یعنی از وقوع او این نتوانند شد و آنرا هم لغز و حرم حافظون طمان که ایشان در هر جا خود را نگاه دارند که مشایخ که هر کجایی که
الا علی از و ایچ او ما ملک مگر فرمان خود یا انانکه مالک شده باشند آنرا هم دستها ایشان یعنی کثیران که مملکت همین دستها صرف خود
آورده باشند و آنرا هم غیر ما مومن بدست سینه که ایشان را مملکت کرده اند سینه که حفظ مزین دست بر مان و کثیران فن اینتی و رأه ذلك من هر
طلب کند منکی را غیر از آنچه گفته شد از باحث منابع برای مزین قائل است هم العادون پس نکرده ایشانند در دکن رند کان از حد و خدام
دیجوت در مملکت از باحث چه خدا فرموده و آنرا هم لا یأثم و عهدهم داعون و انانکه ایشان مرمانها خود را و پناها خویش را رعایت
کنند که خواهند امانت حق باشد که ایمانست و ادای مقرر شده و خواه امانت خلق که او را نیست غیر چه با امانت عهد فاکرین از اجهان
مفروضه است و آنرا هم بیگانه از انهم فامون و انان که ایشان را کوا فی نوحیام نمایند که اندک اندکان در آنچه علم بان داشته باشند از حقوق
خداوند کان و آنرا هم عمل صلوات هم حافظون و انانکه بر خدا خود محافظت میکنند یعنی با ذات شرایط تمام مینمایند این امانت دلیل فضل
و شرف است بر سایر عباد و انانکه ابوجعفر و سایر کرده که مراد نماز مریض است که نزد و وقت بگذارد و عافت باشد بخوان و غیر از اینها
نکند حقیقتا برای بنویسد که هر که او را عذاب نکند هر که انرا در غیر وقت بگذارد او را عذاب نکند و اگر خواند او را عذاب کند و انانکه
فی جانی مکر موقن که بدین صفتها موصوفند بنوشته اند اموال و اشجار و اعماد که در حجابنا شده است که ای کرده شد کانند مکر و معز
نیز حضرت عزت قائلان که قریب الیک مصلوبین پس چیست چه بوده است مرا تا مرا که فکر بود اندر این صفتها مذکور در این جمله اند اما الیک
بگو و شناسند کانند و کفرین در کانند کان بنویسند و کفرین کان بنویسند و کفرین کان بنویسند و کفرین کان بنویسند و کفرین کان بنویسند
مفوقه اند و کفرین خلق در کان و در ذوات اهل که مستهزایان هیچ دهن بودند که کرد که در حضرت خلق ذمه است که او سخن بران مبر کردند
حقیقتا آنکه ایشان کرده فرمود که ایضاً کل امری و غیره یا طبع دارد هر فردی از ایشان آن بعد از آن که در او آمده شود با مومنان
در دوشستان با غیر یعنی مشرکان را عیب است که بدین ایمان و طاهر در در صفا جاناد و ایند که اگر چه نیست و هر که کافر از دشتها و مومنان
ایا خلقنا هم مریغون بدست سینه که ما از انرا هم ایشان از آنچه مینمایند یعنی از خلق طیبند از فریغ که ایشان را با عا لغز مناسبت نیست
پس اگر بوسیده ایمان و طاهر از لوث کد و دوت شان شوند استغناء بوجبت خواهند داشت فلا ایتم بر چهار لشایق پس در چنانست که
کفار میگویند سوگند بچویم با نرید کار مشرکیان را دانست که هر فردا نقطه دیگر طلوع میکند بر حسب حکم و انرا و خداوند مفرطیا

که ایشان را شناسد

نوح

که امانت است و هر روز بلفظ دیگر و بین ما این الفاظ در وقت علی ان تبدل خیر اینهم بدستیکه ما توانا ایم هر که بد کینم این شکران
 هلاک است و بیدار باشد خلدی دیگر بیا فریدیم که پسر و فرغان بزدانرا ایشان باشند و ما نحن بمسبوقین و نیستیم مانسبوشدگان بخیر اگر
 امری کنیم هر کس در آن مرتبه را پیش نواند گرفت و پیش که او را خداوند پیشا که چون بر ما سبقت توانند کرد و چون چنین است خداوند هم بخیر
 و بلیغی و پس بگذارد و سبب بدار ایشان را شروع کنند در او با طایفه خود و بیادیم ما شغوشوند در شواغل فانیه رینویج حق ناپا او نهر
 الکی فی یوم عدون تا او پیشکده ملاقات کنند و در خود را از روزی که وعده داد شده اند در مقام مستی نوح بخیر چون هر که از اجداث در وقت
 ایندازت برها سلب را در حالینکه شناهند تا باشند با جانیت سربل کانه هم الی غضیب نوح فحیون که با ایشان بیسو علم برای کرده نشناهند
 چنانکه لشکر را کند که علم خود را فایم بینید بجاستن شناهند چنانکه در دنیا بیکدیگر سبقت میکردند و شباهت ایشان خاشق آهنگ در حد
 نابل و غیر امتداد باشد بیدگها ایشان خاشق غیر فو چشم نه اند کشور و سر بیابالامینو انند که در هر مقام ذمه نبوشد بفروردین ایشان خود
 و نکونت از ریشاید انوم الکی کانوا یوعدون ان یروزان روز نیست که در دنیا بودند که وعده داده میشدند بان و ایشان همیشه
 صدق بان میکندند خودی و در یزدند سوزن نوح شما تر شمشیر و شایر مکتب را بمن که یزدند بفروردین و از آن کرده که هر که سوز نوح بخیر
 در دعا نوح باشد انما گفت در با غفره و اول الله و ذابو عبد الله مردیست که فرکا ایما جهاد او در و بکار و نظر او نمیکند باید که از کثرت سوره انما اول نشنا
 فو جانکند هر چند که بجز این سوره بخوانند در فرضیه با ناطقه حقیقا او را در مسکرات ابراهیم احد بدارند که حقیقا سوره معراج نوح و عبد اقل
 نکه این معراج این سوره که در بعضی نوح و نوح او را بخیر ایشان سبب کند بیاید عذاب طوفان در نوحین و ان الله الی الخیر الکی انما ان نشنا
 فو حل الی طوفان بدستیکه ما فرستادیم نوح را بسو کرده او که ال فابیل بودند آن نذر و فو مکتون قبل ان یا ینهم عذاب الکی بانکه هر که در نوح
 پیش از آنکه بیاید ایشان عذاب اودان که طوفان است با عذابها فالی با قوم الکی لکذیر مبین گفت نوح ای کرم من بدستیکه من شما را
 فرستادم و بیم کنند ام هویدا و شکادا ان ایچیل و الله و اتقوه و اطعوا انک به سبب خدا را بیکدیگر و بر سریندا و عقوبت و از ما فرمای
 بر فادی فرمایید مراد هر چه فرمایید و نهی که چه طاعت من مفرود نطاعت خداست بغیر لکرم من و نوبکر نابینا مراد شکا شادان بجهت انکما
 شما که قبل از اسلام بکتابان شده باشید چه اسلام قطع نوح مامول میکنند و نوح که با اودان در شادان از عقوبت من که پیغمبرند و در شان الی
 اچل هستی فو وقت نام برده شده یعنی بانقضائک که مقدر شده است بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاید زدن پیش از عمل متبع با عمل انکه کلون
 هلاک شدن ان اچل الله اذا جاء لا فوخس بد دستیکه مکه خدا تقدیر فرموده چون بیاید من بعد و مقر زمان این کند نشود و بعد از
 و تدبیر در ان عاید فرستاد پس مبادور لا کند طاعت او گنم تقوان اگر هستی که بفروردین نظر بدارید که در اجل ناچیز ما نبشت لغت نوح
 هر زمان الی عید از پنجاه سال الکی که و جی با نازل شد فصد پنجاه سال قوم را دعوا کرد ایشان سرگشته بودند همیشه در از ان حضرت بگوشتن
 و چون از ایمان ایشان ما یوس شد قال و یرانی دعوت فو می گفت ای هر دو گار من بدستیکه من خواند کرده خود را بطاعت و عیان لیندا
 و کفارا شده روزی یعنی پیوسته دعوا کردم و هیچ و تمی در دعوه نقیر نکردم فکم بزدیم دعای الی افرا و اس نیز فرمود ایشان را دعا کردن و خواند
 من مکرر چنین و در میلد ایشان و نفو نون از ایمان و رانی کفارا دعوتهم و بد دستیکه من هرگاه خواند ایشان را بوسیله عذاب لغت نوح بنابر
 ایشان را بوسیله ایمان او درن جمعوا و اصابهم فی اذنه در او رفتن نکشتها خود را در گوشها خود و در مکن در مسامع از استماع دعوت
 برنیشند و شنو ایشان هم و برورد کشیدند جانها خود را را براند بینند و صروا و مصر شدند بایشان و ننگه هر مصیبت لیسلاف و در نوز
 و ظان شوند که هرگز از کفر نیکرند و استیکر او استیکر او از سرگشته کردن بزدیم رانی دعوتهم و جهاد
 پس بد دستیکه من با وجود امر او استیکر ایشان دعوا کردم او را بلند شد ان اعانتکم پس بد دستیکه من اشکارا کردم دعوت را برای ایشان
 در جمع مجالس و محافل و کلمه ایسرا او بر نكتم مر ایشان را زد گفت یعنی در خقیق دعوت ایشان کردم و بلند گفت نوح باین طریق نوح
 بدسر ایشان شد و او را دادی که یا قوم قولوا لا اله الا الله قلل ابو یفیکه یوحید نادستکار شوید و اشکارا گفتن او با نبوح بود که هر
 بداننے که مجالس استجماعت و کلمه ایسرا بود که یوحید لا اله الا الله نادستکار شوید بهم گفتن وی ان بود که چون یکی را بیدیک او را از نوح و طلبد
 در هن را بر گوش او آوردی و کلمه یوحید لا اله الا الله و چون سخن و ذاب نوح فو قول نکند و در دیدگاه فی نیاز او در و گفتای او و در دیدگاه من
 که دانستم طریق لطف ایشان را می داشتم و در جمع مجالس و محافل و خواص سر عدایه ایشان را بجمعی خواندم فبی قایلند ناد چون بد ایشان فخر کردند
 چهل سالها از ایشان بازگرفت و نمان ایشان را غیبه ساخت و ایشان من دعوا کردند فقلت استغفروا و یکرانه کان غفا و ادر کنم اثر
 طلبید از هر دو کار خود و فوبه کنید بد دستیکه خدا مر نند کا فان چون فوبه کنید رسول السماء علیک کفرا او افرستاده با انسان
 بزی شایسته بار نده نبی و عبد ذکر با اموال و بیکان و مدد دهد شما را با مال او فرزند ان و بوشناتها مملوا و اشها و امانا فو محفل
 لکرجان و بد دهد شما را بوشناتها مملوا از اشها و امانا و یجعل لکم اطهارا و بد دهد و نمان که با اندکی شاهجهما ابد القسطخ
 بعد از انرا بشفقتا بنگار منی بشار بود ما لکم الا ترجون لله و قاروا چیست شما را که میدانند اید مر خدا را بظلم و فویر کردن و شما را کاف
 که انداز استید و طاعت امر او نمایند و کف حلقه که اول آنرا و حال انکه افریدا است شما را مانا بعد نمانه بنده غفلت در حلقه اول نطفه
 بودید نگاه علف تشدید بضعه و عظام و نم بران چنین نگاه طفل بران صید بعد از ان مرا حق نگاه محلم انکه سن شباب بعد از ان کموله

مشکل شوند با اشکال مختلفه و در این دنیا نیست بر آنکه حضرت و سالکانش از این دنیا فراتر از ایشان خوانند بلکه انسانی در بعضی فرشتگان و حاضر شد و شماع
فران کردند فقالوا اناس معنا فرانا عجبا پس گفتند چو میمانوم خود در دندند که ای قوم بدانستید که ما شنیدیم که کانی بغایه شکست
کلام عجیب ندید که مبین کلام آدمی است در حسن نظم و در تکرار کلمه برایش مثل آن نذر نداد لطیف بی الحی که تشریف داده مینماید بیک
براسته و صواب و صلاح دین و دنیا فاقمتایه پس کردیم بدان که متعین تصدیق بود جلالت خدا و رسالت حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله
چون نیا آمدند و هرگز شرک نیادیم و انبیا از کبریه هر دو در کاف و تو یکی از ضلالت و غیر آن چنانچه پیش از آن میناوردیم این دانش بر آنکه حضرت سالک
مبوسست بر همین و انش و آنه تعالی جبار و بیا و بد نیستیکه بلند برایش عظمت و جلالت پروردگار ما از صجالت مخلوقات در ذات
و صفات ما آنقدر صاحت و لا ولد انرا که فرشته دینی همچنانکه بعضی از بنی مبعوث میگویند نه فرزند بر چنانچه طوطو و نضاد بدان اعتقاد
دارند و آنرا کان یقول سبیها علی الله شیطا و بد نیستیکه متکلم میگوید جاهل و نادان ما کرده جن یا ابلیس طرده جن بر خدا
سخن دو در دنیا و از حد که ان نسبت صاحت و ولد است بوی و انا ظننا ان لن نقول الا للرب و بد نیستیکه ما پنداشتیم آنکه
نکویند دنیا و دنیا علی الله کن یا بر خدا دروغی لاجرم هر چه سفید ما نمیکند با او و منکریم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ
بر خدا بسته پس از آن بر کشتیم و مؤمن شدیم و آنه کان رجال من الاشرار یؤذون بر رجال من ایچون و آنکه بودند مردانی آدمیان که در بعضی
در بعضی موضع پناه گرفتند همزمان از جنیان و اینچنان بود که چون کینه بر بیابان هولناک رسید کینه پناه میگردیدند این وادی و شرکها
قوم او و اعتقاد او بود که این نسبت سالک مانند فراد و هم در حقا پس بفرودند دنیا مر جتیا ن ذاب سبب ان استغلا سر کتبه و جعل جهره
ایشان سبب این گفتند که بفرقی ما بر تبه ایست که آدمی پند ما میجویند و ما نمیکند و حاجت رسید ایشان و بد نیستیکه آدمی پند که در ایشان
کمان بر نماند چنانکه شما کمان برده اند ای جنیان ان لن یبعث الله احدا انکه هرگز بر نه انکه در حقا از مردگان برای حساب و جز آنکه بعضی
خدا بعد از موتی غیر رسول او و انا لمستنا السماء و بد نیستیکه ما خدا را نموم و طلبت سید کردیم با شما برای استراق سمع خویش
ها ما لم نك حرمنا شنیدند و شبها پس نایافته اسم از این کرده از پاسبانان و انا یعنی فرشتگان که برای منع مقرر شده اند از
ستادگان در خشنود انش نشان و انا کما انفعدهم من هاهنا عدا للسمع بد نیستیکه بودیم که می شنیدیم از انسان در نشن کاه برای
شنیدن احبنا شما که خالی بود از سر و شهب من کیستیم الان بچونکه پس فرکه از جن طلب شنیدن نمیکند اکنون شما با صدای مینا
برای خود رسا و روشن نشن با نگاه دارند از وضعی منع کنند از استماع قول فرشتگان و اما در آن برای سوخن او و گویند شهادت زمان
حضرت و سخاوت شدند قبل از او نبودند بنا بر این از جمله مؤمنان بنو خاند و انا لاند بر اشرار و بد نیستیکه
ما پنداشتیم یا بیک خواسته شده است از خواست شما و باز داشتیم ما از استماع قول فرشتگان بگنا اینکه در زمینند از آدمی آدم و آدمی
در بهم و شکلی با خواسته است برای ایشان پروردگار ایشان خیر صلاهی یعنی در وقت حد و این علامان که کفر و جهل منع استراق سمع را
لفظ فرجه و انا مننا الصالحون و بد نیستیکه از جنس ما شایسته است مستند یعنی مؤمنان بگویند که ما شنیدیم در خبرک و مینا و ذون فلیک
و ما کرده می شنیدیم و در انصالحان که میان دروان باطل ما اند و بدان که کما اطر انو قد و استیم مانینه هست طرف ماطرف مختلفه و
مقطعه از یکدیگر و مذاهب مختلفه و انا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض نفی بد نیستیکه بیقین دانستیم انکه هرگز خارج نتوانیم بنا
خدا بر در زمین یعنی هر جا که هستیم در زمین نتوانیم که او را عاجز نشانیم و لن نعجزه هر جا و عاجز نتوانیم کرد او را در حالیکه بر نماند با هم
و اطراف شما یا بگویند و عاجز نتوانیم ساخت و داد زمین که ما او را امری نمایند و در ذکر چنان از اطراف انسان بیرون رویم اگر طلبنا
کند هر جا که هستیم در تحت فرشتا اویم در در فضیله قدرند و انا لمانا معنا اهلک امتا بر و بد نیستیکه ما الفتکام که شنیدیم فرما که
سبب هدایت عالمی است که در آنیم با او یا بانگس که از او شنیدیم یعنی حضرت سالک تو مقرر است که هر چه پیغمبری بجن مبعوث بشود الا حضرت
خاتمیت که دعوت او بطن جن و انس رسیده من مؤمن بر تبه پس هر که بگردید پروردگار خود قدر انجاف جنس او و ادره حق او ترسد
او نفعش در دینی او و نه حقوق کراهه و مذلت بر وجه او بر فراتر از عبادت نشینند جنس خود را در ذیادین عذاب بر زمینان حق و اقران
مینا المساهون و بد نیستیکه از ایشان نوع ما مسلمانند و متدین بدین اسلام و مینا القاسطون و از ما ستم کارانند بر خود و درکن
از طریق حق که ایمان و تقا عتس من استم پس هر که درین حکم خدا بر زمینانکه ما استفاد حکم اویم فاولکات محرقا و شدایس
انکر و اگر درین نهانان قصد کرده اند راه راست را و اما القاسطون فکانوا و اما بیرون و متکان از طریق حق و پس باشند و از حق
بجهنم خطبا مر دوزخ را هر که بدایشان دوزخ افروزند شو و ان لو استقاموا و ان لو استقاموا و دیگر وحی کرده شده است
پس که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریق غیر بر طریقی یعنی بر فضل طریق که دین اسلام است لا یستقیمنا هم ما غدا که هر انبیا بدیم دنیا
اب بسیار مراد از آن سعه دوزخ است و کمال و منال که لازم با دانش یا اگر جن بر اسلام استقامت در دین ایشان از صفت بسیار از انی
دایم لیفتیم و بنده نایابانیم ایشان از ان یعنی با ایشان معامله از مابندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر گذارند و بگو
قیام مینمایند من یعرض عن ذکر ربی و فرکه اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یا کفران نعمه و نماید بسلسله عذابا صعدنا
دو در دحکا او داد عذابی سخت که فوق طاقت او باشد و غالب بر و ان المساجد لله و دیگر وحی کرده شده است بجن که مسجدها

مردمان است و خاص نسبت بدانند و قائلند عوام الله احد پس بخوانند و آن با خدا یکی و بقیه غیر او داد و آن پرستش میکنند چنانچه در
 درصاتی که در کتابین غیر و مسیح و ابالو همیشه یاد میکنند یا عباد او را و آن بر این میکنند حسن بصری که در از او مستغاثام رو و نیز آنست که
 که مسجد حضرت دنا لکنست که حضرت فرموده زمین را برای من میگرد کردند و خاک او را پاک کنند و ساختند تا جا که با ششم نماز کند این را
 اب نیایم نیم کنیم معنی آنست که در هیچ بجز از بقیه با این گفته دیگر را با خدا خوانند بلکه عباد او را و هر جا حضور او را دیدند جایز نیست
 که غیر او را سجده کنند و آنکه لسان الله بد عوفه در دستیکه آن هنگام که بر خواستند خدا که محمد است و بطن خمره بنام
 صبح پیش از نماز خواند نماز و جن فرشتان و میبندند تا که او را بگویند و نزدیک بودند که باشند و در خستیدگان از غایب از خدا
 براد بجهت تهنیت از آنچه میدیدند از عباد او و امتدای اصحاب با او در قیام و قعود و کوع و سجود هرگز مثل افعال ندیدند و مانند این کلام
 نشیند چنانچه چون بعد از استماع قرآن با اهل توحیر جمع کردند با ایشان خبر دادند از احوال اصحاب آن طرز احباب در وقت آمدن ایشان با او در
 در آثار آنکه که حضرت نام خوشتر از نام عبدالله بنو لیکر طبعان و محبوب تر از جبرئیل است و چون آنحضرت قیام نمود هیچ کس نماند که با او مشورت نمود و قل
 انما ادعوا ربی بکواجهل بشیرکان که بر این نیست که بجز این بقیه منبر است و در کار خود را و الا اشیر که بر اسما و انبای دیگر بر او یکی در این
 سر بدیع و منکر نیست تا موجب تهنیت شما شود و لایق لا امینت که در صرا و لا نشد او که بجهت بدستیکه من سالک نایم از برای شما در صرا
 و در مسائیل خیر و صلاح چه من مأموم تبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایه بر شادانه غیر آن دل را بی آن بجزیر فی من الله احد
 بگوید بستیکه مرا هرگز نخواهد شد در پناه خود بگردان عذاب خدا یکی بقیه اگر خدا خواستند باشد که هر کس در مسائیل از مرض و انواع ابتلا
 کینه ترا جایزه نتواند کرد و از آن نگاه نتواند داد و آن جلد من در وقت حیات او و نیایم هرگز بجز او بجا نماند که در وقت او و از آن بلیغ
 یا هم حاصل که پیغمبر خود را فرموده که بگو که من مالک نفع و ضرر نیستم بشی الا قبل ان یخامر الله مکرر نمایند که از جانب خدا صفت نسبت هم
 قول او را برونه قول غیر او را و در مسالایم و مکرر بیایم او بقیه ادای حکام که بمن اوسال فرمود و بعد از آن در وعده کما میفرمایند من
 قیض الله و در سئواله و هر که تا فرمائی کند خدا را در پیوستش او و فرستاده او را در امر حق فدان له فارجعتم خالد بن ذیها اهل
 پس بدستیکه از دست ایشان رو فرخ و در خالینکه کجا بود و در کاند و آن همیشه این تا کید خلود است یعنی هرگز از آن خلایق نیایند و از این
 خدا بدان مشرکان نظام بر خدا و پیغمبر و مستقل بجز خود حق را و او اما رسولان تا و فیکه بر بیدند آنچه و خدا داد و بیدند
 که آن دانه بدست با عباد بجهت و در نشانی از فیستعلون من اضعف ناصرا و اقل عددا پس زود باشد که بدانند چون عذاب
 موعود بر بیدند که در مؤمن و مشرک که کینت ضعیف تر از جهت با و مدد کار و کز از روی عدل کما بعد از شنیدن این کلام گفتند که ای این
 موعود کی خواهد بود ابراهیم که قل بگو آنچه و خدا داد و شد است دست راستت از البیض خواهد شد لیکن و نشان بر من بختیست از در
 آخرت ما تو عدل و ن بیدانم ای آنز بیکند آنچه و خدا داد و شد است ای از عذاب ام یجعل له و بی ممد ای اگر داند است برای او هر دو کار
 من زمانی که مکنان دوزخ باشد عا ل العین قد انظرم علی غیره احد اوست دانستند بوشید هاجن اشکارا نشان از در مطلع کرد
 بر عیبی که مخصوص است با علم او یکی را الا من از ترضی من از ترضی من رسول مکرر کن را که پسندیده و بر کزید باشد از فرستاده پیغمبر مکرر
 رسول خود را که بر پیغمبر از آن اطلاع دهد و حسب مصلحت امری را بیاید از آن حضرت و سبب ایا مطلق اینها علمهم السلام است که از آن دنیا
 محفوظ است بجز از مردی که جو دانش میدهد باید که قرآنه فیستعلون من بین یادی و من خلفه و صداما پس بدستیکه میاید خدا از پیش
 روی و داد پس او که با آن فرشتگان که در امر محافظت میکنند از شرشتا طین من دانش از سپید بر جبرئیل است که جبرئیل از پیغمبر عیال را با و
 چهار فرشته میبندند یکی در پیش وی و یکی در پس وی و یکی در جانب راست وی و یکی در جانب چپ حفظ وحی میکند تا تا جبرئیل امر از حضرت میرساند
 و هر پیغمبری مبعوث شد مکرر که با او جوی از ملک که بگوید که مرا است و منکر نماند از اعجاز حق دانش حاصل که فرشتگان محافظت نام رسول بود
 لیعلم ان قد بلغوا انما اندر سوانکه بجهت و ساینده اند جبرئیل و سایر فرشتگان که در بیدند و در وقت نزول وحی در مسالایم و در ترم
 پیغامها فرستاده شده پروردگار خورانی سفیر و تبذیل و احاطت بما لدرهم و فرما که نیز است علم خدا با آنچه نزدیک پیغمبران و فرشتگان است
 از حکم و شریح بر وجهی که هیچ از آن از علم او بسیار فراتر نشد و نخواهد شد و حقه کل شیء عدل را و شمرده است هر چیزی را و ضبط هر شیء
 نموده در خالینکه آن محمد و در محض و استنزه او سبحان انکه طرکها با آن و در یکجا بیایان و از ذائق در خفا و کف و دما هلا ماشا انرا احدی که
 یعنی هیچ از ذرات غام او خالی نیست پس چگونه غایب باشد با آنچه در سلسله از ذوق و کلام او سوار که المزل مکینه عشر و ان تالیف ترکیب
 از حضرت پیغمبر و زایر کرده که هر که سوره المزل بخواند حق تعالی شوقی بیاورد و در دفع نماید و از آن عبدالله علیه السلام نقل کرده اند که هر که در نماز
 خفتن یا در سلسله المزل بخواند این سوره در حق او کواهد نمود و از او جعفر علیه السلام روایت کرده اند که این سوره مرکز محراب است و در آن کس
 حفظ کند سوره العن نموده که در سلسله اشباح این سوره نیز در کلام و رسل نموده فرموده که بسبب المزل الرحمن الرحیم او را اندک حضرت
 رسالتی در میند اسلام که نماز کند که بکلیت خود را بپسندد و نشیند و از خدا بگریزید و خداوند نقل است که آن مثل چادر شیشه بود و در آن در آن
 بر بالای ای مایه بود و شیشه در سوره یوشی که نماز کند که بر سیدند که آن هر چیزی بود که گفتند فرمود و هیچ نماند که از این دنیا بگذرد بلکه از او
 از تو بر بود و بود آن او مشهور و در آنجا نماز شب جبرئیل میزد این ایراد و در که با ایها المزل ای کلیم قد خیر فی کل لیل و در شب نماز جبرئیل

منصف فریوقا قافر اما قیصر من القرآن پس بجا آید آنچه انسان تو شاد و از فران و آنچه میسر شود شاد و آن نماز شب بقیه نماز شب بقرات مثل
اذا ضل بسا اذ کان ذکراً و کوع و غیره و غیره و گویند که از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
آن سبکون بینکر فریوقا قافر اما قیصر من القرآن و کوع و غیره و گویند که از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
در زمین بیدعون من فضل الله طلب میکنند و فضل خدا و وجه حلال کس میکنند تا بحصول علوم دینیته میکنند و حقون
بقا بلون فی سبیل الله و کرد و عود و کاردان میکنند و در راه خدا میروند و از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
شما میرسد از اینجمله حقیقتاً از آنکه تخفیف بود با دیگر فریوقا قافر اما قیصر من القرآن پس بجا آید آنچه انسان تو شاد و از فران و آنچه میسر شود شاد و آن نماز شب بقیه نماز شب بقرات مثل
سبیل فریضه است و اقیهوا الصلوة و اتوا الزکوة و بیایید نماز فریضه بدهید و زکوة واجباً و اقرضوا الله قرضاً
حسناً و فرموده است خدا بر اینها که اینها را از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
کافر من خیر بخل و عیناً لله و آنچه از پیش فرستید برای منسها خود از پیشکین بیا بیدار از خدا و خیر و اعظم اجر الهی
از آنکه مؤخر کرد بیدار است از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
الله و طلب فرزندش کند از خدا بقرات است که خدا امر فرزند است که امانت بدهد و هرگز آنکه بیاورد و هرگز آنکه بیاورد و هرگز آنکه بیاورد
حکم و اینها که بن کعب و پیغمبر هم کرده که هر که سوره مدثر بخواند بعد هر که مضبوط بخواند و تکبیر بی کرده او را ده حسنه بدهند
و خوانند این سوره را از صد یقین و شهیدان صالحان نویسد و از جمیع بیانات شکران باشد هر که این سوره را در نماز فریضه بخواند حقیقتاً او را
از رفیق محمد نویسد بدانکه چون حقیقتاً امر فریوقا قافر اما قیصر من القرآن و کوع و غیره و گویند که از اینها فراتر است یعنی آنستکه جوهران بقرات قرآن مشغول شوند و بدین علم
منقول است که حضرت فرمود که در زمان فطرت و حی در وادی میرفتم تا گاه مر آرد از آنکه یا محمل آنک و سوا الله از چه دانست پیش و پس خود نگاه کردم
کعبه را دیدم یکبار بالا نکریم نیک تمامان را که در دعا و سر اینها بود که هر چه دشمن بود میان ما و زمین از سقوط و هیبت و خوفی عظیم بر زمین
دشمن روحی من الفکر غایب شد بجان خود بجز از کشته و کفتم مرا بپوشان من در اندیشه بودم که از جانب حضرت خدیجه و حی مذکور است که با اینها ملک
ایجاد و سر کشیدم هم بر غیر از خوان نگاه خودی گویند این اول سوره بود که نازل شد در بعضی مراد ثار بنو قریظ یعنی این لباس نبوت در آن نکتند
نیام کتابی از این سوره قانن و پس بر بیان بندگانی که عیناً و سوا الله از چه دانست پیش و پس خود نگاه کردم
خود را ببینم یاد کن و شیابک و طهر تمامها خود را از کسان است از آنجا ساء چه فطرتی است با جنت و نماز و الی جن فافهم از کاهان کاهان
مردانند که بر اینها ثابت قدم باش چه حضرت از جمیع اثم معصوم بود و لا تمنن تستکثر و عطا الله و دخالتی که طلب کنی آن کنی و منت نهی
و یو بک فاصبر و انه برای صلای خود کار خود پس صبر کن بر ذیبه مشترکان یا بر مشاق تکالیف ماموّه از مبلغ رسا و ادای فریضه و سنن فاذ بقصر
فی انما تو پس چون در زمین آقا و یقین صورت را در نغمه نایب است که حقیقتاً فرمودم نغمه خری فانا هم فیام بنظر من فذلک یوم تشریح
عسیر پس از وقت دمید در آن روز و زو زو زو است و او یعنی امر دشوار است علی الکافی من عسیر کسیر تا گوید کان نرسان و این تاکید
لی یوم خلیفت الی انکه آن روزی که آن عسیر باشد و شقا بر کعبه مؤمنان است بر بنیامع و عید کافران و وعده مؤمنان باشد و در آن روز
که چون فواح خایم مؤمن نازل شد بر مسجد و داماد و از اینها خوانند لیکن مغیرة مغیرة یعنی لعنة الله علیه قریب مسجد نشسته بود از استماع که حضرت
ذکر با عاده آن فرمود و لید از آنجا میافوم خود داماد گفت بخدا که حالا آنچه کلاهی شپندم سخن حق و ادبش نیش من مثل خود با گذشت
ایشان جان بر بند که ولید آیتا آورده ابو جهل ملعون گفت هیچ تشویش بخود راه مدهند که من او را از این بر کردم و نیز ولید آمدند تکبیر و بید
پلید گفت قریش بر تو طعن میزنند که فواح می شلا ولید با ابو جهل نزد قوم آمد و گفت ذم شما انستکه محمداً بخواست هیچ عدا منید که کلاف
بر یوانکی کند از او بدید که گفت هیچ کس از او بدید که گفت هیچ کس از او بدید که گفت هیچ کس از او بدید که گفت هیچ کس از او بدید که گفت هیچ کس از او بدید
ایم ولید و شکر شد گفت ما هو لا سحر نیست و نیست مکر ساحر نهی بدید که میثا از اوج نفوق میکنند فرزند را از پدر دیدند از فرزند
می میکنند مثل مجلس از ابله خوشحال شدند حضرت چون خبر داد شد بیامول کشتاید در آن و من خلقت و حیدما بکنار مرا آمد
با آنکه او زیدم او داد و حالیکه آنها بویضه هیچ مال و ولد حضرت انداختند و حیدنت از یک زبیر که او زیدم بود و از آنی عبد الله رویش که ان الوحد
ولد از نونیز و صفت نید پلید میفرماید که جعلت له ما لا یمد و ذاکر زیدم برای و ما فی کشته یعنی کثیر القاء منقول است که او را
از دستخ صد هزار دینار بود و میامکه و طایف شتر است و گویند چندان داشت که بخسار و نیامد و او را بوشا بود که بهوشا او را بوشا او را بوشا
و لهذا حقیقتاً او را مال محمد خوانند و بنین شهن و او را زیدم از اینها در دخالتی که هر چه حاضر بودند در مکه و همیشه بقیه ایستامه بود
و هر چه بگویند سید بودند و از اینجمله است هر چه در اسلام پسیدند و هر چه که تمهید او بکسرت هم برای و بشارت او و بنا بر اینست که کسرت
و بجهت که بجا و خدم و چشم بیکانه قریش و عهد قوم ملقب شد تم قطع آن آوید پس جمع میندازد آنکه زیاده کم عطایه خود را بر او گذارد چنین
که من هم خود را بر او فروخت سازم و در غنمه بجا و چنین کشاد بکنارم آنکه کان لا یا ایها عینید اینست که او هست هر چه برای شما کلام خارج
و ادله ما را سید کند و انکار نمائید بعد از ترول اینها مال او در عجز آنها تا هر چه در صحنه مختلف شد پس از آنکه در کشته هم منبر مایند
ساز هر چه صغیر کرد و در نا باشد که در دستان او را بعبق که عبقت بسیار با لای ان توان رفت پس بدینا بقیه کفر عتاد او لید بر مایند آید

المدر

فکر و تدبیر است که فکر کرد و نیند که طعنه زند بر قرآن و اندازد با خود داشت که چه گوید و قتل نفس لعنت کرده کفره ماد و بعد از آن بعد از آن
 سرنگ کرد و با آن قدر چگونگی بر کرد پس بجهت مبالغه و تعجب که در این لفظ که تم قتل نفس ملعون باد و منافق بفرمانه بیکر که اشد باشد از
 خطاب اول که گفت قد و چگونه اندازد تم نظر پس نظر کرد ندان و متفکر در آن تم و کسب پس در آن سر کرد بجهت آنکه موجب طعنه
 نیامد در آن تم آرد بر پس در بگردانید از حقیقت قرآن یا محمد از و عتقا و است که در آن کتب که از منافق پیغمبر حاصل که ولید پلید بود
 از نامل و متفکر است و در خطاب کرد فقال پس گفت با ایشان این هفتاد نیست بلکه محمد بنکونید الا یسیر یوشر مکر خادونی که در و این کرده پیش
 از سحران با بل که هارون و سار و نند یعنی سحران سحران با و تعلیم کردند این هفتاد نیست بن الا قول البشیر مکر سخن اوی پس حقیقت داد و
 او پیغمبر نماید ساسا ضلیه سفر کرد و باشد که در افکنیم و ولید را بست که در که پیغمبر است در دوزخ و ما آرد ذریک ما سفر و چه چیز با آن کرد
 ترا که چیت سفر این از برای بنیسه است بر بنیهم و طویل سفر بعد از آن بیان میکنند که لا یبقی بقیه سقر است نیست که باقی نکند از دوزخ است
 و عرو و عصا و عظام را هر چه دوزخ بیکه هر را بسوزد باز حقیقتا سوزد اجزای او را و لا یبقی در دست با نند از دانه را بسوزد و او احد
 لبالبشیر کتب بیسیا سیداه کنند از مویس کافر از انا لا یخ و ظاهر کرد در برای اشاعه علیها استع عشران انش است و در ملک یا نور در
 از فرشتگان بقیه موکل بران و مسلط بر فلان و ما جعلنا و ما نکر اینها این اصحاب لنا و ملازمان و موکلان انش دوزخ را الا انما
 مکر است که قوی برین خلفانند نه مکر بلکه از جنس شما باشند تا با ایشان معاومت نو آیند کرد از پیغمبر هر چه نیست که چشمها ایشان ما
 بر فست و دهنها ایشان مانند حتما میکنند مویس کافر از او با بنیهم و او را با بنیهم از دوزخ میانند از دوزخ و مریک از ایشان مثل قوه او میان و بر
 و یکی از آنها اینه را بد و وزخ و انگی کوئی از انش بر کزین که در و بر سر ایشان نند از و در دایره دیگر امد که چشمها ایشان چون بر جهنم است
 هر دو دوش مریک از ایشان یکساله را هشتاد فرسخی است مریک بر مریک که مثل بنیهم مریک را نو آید کزین و هر گاه توند وصلای مریک با برین
 بود چگونگی ایشان را دفع نو آید کرد و ما جعلنا و نکر دایره هم عدل هم عدل موکلان دوزخ و الا فیین مکر عدل اند که مفسد نشد
 باشد لکن بن کفر و امر از آنکه کافر شدند بقیه تا ایشان از غایبه عتاد و فرط تطبیح چون استماع این عده خاص کنند بان استهزاء کنند
 استماعا نمایند که نوزده بن چگونگی اکثر نقلین را عذاب نو آید کرد و اگر چنانچه راه عتاد را نمایند باشند و با عقول مریک مکر عدل
 مریک عالم میشدند بر نکر و دشمن ایست و ماضی حکم و ماضی صلح است حاصل که حقیم میفرمایند که ما از بانه با این عده منفر کویم
 لیستیقن الکنین تا بیکان شوند تا نکر او تو الکتاب ده شد اند کتاب نوید را یعنی کتب بقیه کنند از آن بنویسند
 میخیز یا صفت قرآن بر قرآن را یا بند که مسک تو ریز است موثق ان در این قول و بجهت این متیقن شوند و آنکه قرآن از نر و عتاد
 و عهدتی است کتاب ایشان خوانند و نشند و با وجود این ان خبر و صد و یزاد الکنین امنوا و بقیه ایگانا نکر گویند نند
 اینها تا مکر و بید را بصدیق کردن با بر بجهت آنکه کرد و بید بود نکر بر بجهت آنکه بود بر بجهت بر سر راه بر یا دق ایمان در کتب باشد کفیت
 یا بصدیق اول کتاب قرآن ایمان ایشان را رخ کرد و واضح کمال رسید بر مریک ایمان در کفیت باشد و لا یزتاب الکنین و ناشک
 انا نکر او تو الکتاب داده شد اند توین و المؤمنون و شک نکنند که و کان هل اسلام دزان و لیقول الکنین و نا
 مگویند چه نکارا مانند که قلوبهم مرض و دلهای ایشان بیمار شک نفاق باشد و الکنافرون و نا که و بیدگان که جازم نند
 در تکذیبها اذا اراد الله به شیء خواست بهیلا بر عتاد بجهت آنکه از دوزخ مثل یعنی منافقان و کافران گویند که حقیم با برین
 پیغمبر صد نمود که نوزده بانه تعیین کرد و بر مریک که نام است یعنی گویند که این سخن خدا نیست خبر که از خدا بود این سخن ما نقل کردیم
 نیست که الکنین که حقیم مثل این عده خاص اخبار مکلفان میکنند ندر نیز تا نند در آن عده ان تا خلافت و عدالت ایشان ظاهر
 شویمین یصل الله و کراه نیست از خدا یعنی در بینک از دوزخ است الطغ و بنی از بیکر مریک که در اینها اهل عتاد و انکار کرد
 ندر بجهت آنکه در دوزخ و مکر پیغمبر چگونگی مریک که در راه بنیامند مریک میخوانند و ما یعلم جود ربک و بیدند اشکرها پرورد
 ترا از حیث کتب و کفیت عده خاص که مشتمل بر عتاد کامل و ناقص باشد الا هو مکر ان که عالمش همه معلوم باشد غیر از و مفسد دیگر
 ممکنان میخوانند که در مطلع میخوانند شد بر حقایق و سفا موجدان و آنچه موجب خصما مریک از آنها است بان از کتب در عده ناقص و کامل فاند
 حکمت در عده سعادان و ارضین و ایام سندر و شهور و بیج و کو که اعدا صلب صلوة و اوضاع مریک از آن و غیر ان از عتادان و ما هیچ نیست
 و یا عده از نالیسوا الا ذکر مکر بیک لبالبشیر بر مریک که کتب انچه داشت که کتب انکار سفر نو آید کرد بازن خزیه نو آید نمود و با بر الکنین
 قرآن میکنند نام نند شوند و القهر و سو کند بما که از ان عتاد است و غر فیه زیاده و عتاد و الکنین انفسهم بحر من شرب ان
 چون بیاید در عتاد و قوا الصمدی از اسفر بجهت مریک که با نند خال و از نادر یکی را از ان که نند انچه با نند سلیک سفر کرد
 الکنین مریک یکی از مریک که انهار از نظر باشد که لبالبشیر از دوزخ است و بجهت آنکه با نند خال سلیک که نند انش مریک شاع
 مریک که خواهد مکر از شما آن تقدیم آنکه زود در غیر طاعه و دوزخ کویا اسر یا با نند است در مریک معصیت بجهت مریک که ایشان
 مگرین داده اند فعل طاعات و عتاد انچه است و شر در دوزخ است ایشان از نند مریک فیضیل از اجهت حسن زیاده کرده که انچه مریک که مریک
 که در دوزخ است ما از سفر ماضی کرد و مریک ماضی کرد از محبت ما و بیکر از نند سبت کرد بسفر و پیش از مریک ماضی کل نفوس ما کسبت

هر غیبه

المدر

تا یفکیم یعنی سلامتی او را با وجود صغر و طمانیج کنیم و منضم شایم چه استخوانها بر کف و کف لایق است بلکه میخواند عکایدی این نکات
تکذیب لیهی که تا همیشه بطور مستقیم باشد اما در دنیا که پیش وی نشاندن دنیا حیوة از سبب خیر و بدیت که مراد است که دنیا مقدم بر
و توبه موخر سازد و کونید سوزان و نباشد که توبه عیان تا آنکه موت او را در دنیا بدیهه و اعمال واقع افعال دنیا بجز بخت کذبیت کینت است
از کجاست هر او استبعا ایا آن که می خواهد بوقوم القيمة روز دستگیر بعد از آن بیاعلاما حادث نماید میکند که فادامر ق لبصر کس
افسکام که خیر و متبر شو چشم از کفر فرج و مهر و حسیف القمر و غیره که در ماه و جمیع الشمس و القمر و جمیع کوه شوانان ما یعنی ایشان
باید یک جمع کرده در دنیا انکند دنیا بجا و امانت و اگر از اینها و بجهت کونید مراد جمیع شمس و قرانت و در ماهها متوالا انکار یکی عیان
هر مردمان کامل کرد و هیچ نور و روشی در کونانند هر که در آنها نکرمانند دو کا و سبب و نظر او اید با در طلوع آنها از مغرب بقول لایق
کونید ادنی یعنی کافر مکتب بود و در این المشرق کجاست کما که بخت نمایند اول کس که توبید شد با شد دنیا من بقول لا و زوت
چنانست که در بختن فایده دهد کافر را چه بیپناه کافر نباشد ایشان را الی ربک بگوید در کار دشت نه غیر او و مکتب المستقر
ردان روز فرد کاهی بجهت مشیت خود مقرر کس بر حسب حقا از جنت و روزی مقرر کرده پس مستحق بجهت و او در و اهل و روزی
و یبوی الانسان خبر داده شواهی و مکتب بما قدم در آن روز با بجهت از پیش فرشته از علی که کرده و حق و بجهت ناخبر کرده ازان بجهت کفر و از
کردار خیر شر و یا بجهت مردمان در این داشته که بعد از بجای رند از طریق حسنه یا سینه و یا اول عمل در آن دنیا بجهت معاد و یا خیر طاعت یا بر عکس
یکی از کار بر فرود که گاه از پیش فرشی بجزک و ما از فر کداری بجهت گاه بنوبه نیست کن نمایند مال و اهنک بده تا نمایند اول لایق است نه چنانست
که ادنی محتاج بانبا و اعلام باشد بلکه ادنی علی نفسه بضمیر کبر نفس خود و بجهت نیست شامد است از مال و کوال خود و در آن دنیا
و کوالقی ذکر الفنا کند معاد بر کلام خود را یعنی هر چند گاه بیند بر خود عدل و انبیرم و در دفع او مقل باشد چنانست
او گواه خود خواهد بود و عدل و کمال دروغ و خیانتها باطل خود خواهد دانست و لهذا هر چند عدلها انبیرم از وی قبول خواهند کرد و توبه
که ابو عبد الله عم این را در نظر فرموده که چه پیشش بودی که عدل و میاد و در برای مرد ما بر خلافت بجهت حکما میداند و اعمال او بد و سینه که حضرت است
فرمود که هر که سیر بر کافعل او در حق او ظاهر نشاند خواه نیک باشد و خواه بد از این عباس مویست که چون جبرئیل صحر حضرت و سوز خواند پیش
از آنکه وی را تمام کند حضرت از خواند بجهت خوف که نباید فراموش کند حق تعالی فرستاد که لا یحکم بقرضینان بجهت بقران لیسانک
ذبان خود را قبل تمام و صحر لیتعمل به تا تبصیر کند با حد و بجهت عافیت که از خواطر توبه و دوی تواند بود که این فعل از حضرت صدق شد
و نهی از جهتان باشد تا نکند ان علینا بد نیست که نه است جمع که فرام آوردن سینه توبه یا یاد کبری و قرآن و اثبات قرآن بر زبان
نویا فرانت ما بر یوا حفظان کنه زیرا که مناس بجهت از بیم خوف فوطان بر خواطر راه صدق از امر فاه پس چون بخوانیم انرا بر توبه زبان جبرئیل
فایع بر سیر کن قرآن خواند از بجهت در عقده قرآن جبرئیل قرآن غمای و مطهر استان نفس خود را از خوف عدم حفظان که مناس بجهت
اویم تمام آن علینا بر سینه که نه است بیان روشن کردن آنچه مشکل باشد بر توبه معان مرفیست که بعد از توبه این بر چون جبرئیل
ایته بر حضرت خواند که در پیش نماند و چون قرآن تمام شد و بر بجهت قرآن فرمود که گفتند که منصف تابع قرآن نیست که عمل غماق با بجهت
اوست از احکام حلال و حرام بدانکه توسط ای لا حر له به تا بوجه ان علینا بجهت قرآن میا ابر سابق و لا حق بجهت کنه توبه انچه است کرد انشای
نمزل سابق و لا حق از حضرت صدق شد بود و لهذا با از سر دشته سخن با بجهت کشته میگویند که کل انچه است بجهت او میا که کان برده اید
از عدم وقوع نیامت حد حشر و نشر و حسادان و بجهت این تدبیر نفکر نمیکند و ذات جل جلاله بلکه دوست میدارند دنیا
شناهند و سیر الی الی و من دون لا خرک و دست باز میدارند از کار آخر که با نیست و حال آنکه کار او بر عکس میباشد که در دنیا
حال مرد متاد و نزهت میفرمایند که و جوی بود مکتب در بهادان روز یعنی در نیامت فاضله نازده و ما بان یا مسره یا شادان باشند
و جویا انبیا و اولیاء و مؤمنانست که حق تعالی در دنیا ایشان را انضاد و طروت کرد و در دنیا که وسایر خلافت بدان علامت بدانند که ایشان ق
و مقرران در گاه سخطا الی و بها بجهت خود نا صرک بکنند یعنی مستغرق در مطامع و ان جلیله که خست با ایشان گرفت کرده باشد
و چون بدای عقلیه و براهین تیرا و تیرا حقیقتا است چنانچه در کتب کلامیه مبرهن شده پس مراد بجهت است باشد بر خرد خدا که مراد بجهت
در جهات عالیست نه بکرمین بلکه خدا و تفصیل و تبیین این معنی و بجهت از طرف شاعر و در جواز و توبه و اثبات عدل و توبه او در دنیا و حق
بدایل بجهت بر جویا و اکل در منبع القیاب این مرفوم و مستور است و جویا بود مکتب با سیر لا و زوت بهادان روز سخن برش باشد یعنی
رجوه منافقان و مشرکان و اهل طغیان فظن کمان بر خوی نیندای بجهت بدان یا کمان بران نفس یعنی بیقین بشناسند ان یفعل لیا آنکه
کرده خواهد شد بد قاصد عفو بجهت که شکند هر پیشش باشد این کما بجهت از توبه عطا عظیم و کونید فلن بر معنی خود است یعنی کمان
برند کمان را فی الجمله و بجهت ان عالم نباشند کلا چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از حق توان غافل شد از این
رابع شویک نامل نماید در اینک از ابلغش التراب چون برسد روح باستخوانها که بر الای سینه اند و زمین دیدن احاطه مقدم محلو توبه که
ان موضع چهره کونست و قیل که کند شود یعنی کسان محض کونید من فراق کینت نسو کنند با دعبه علاج نمایند با دویا کونید ملائکه
ایمان که رجعت و در مرتبه شاند با سنان یا ملائکه عذاب به نیران از ابو العالیه و ایتست که ملائکه رجعت و عذاب با هم مزاج کنند بر الای من روح

مقل

و ظن و یقین کند محض آنکه الفراق که آنچه بداند تا نشد مقدار نفسی سبب جدا بشتن از دنیا و صحت مغالطه از افرا و اجبار و صند و آورد
امدی که بند علاج شد ایزد کند و حالیکه فریب از منقلبها او نیز یکبار سلام کنند گویند بزود که جدا بشتن از من و من از تو و از دنیا من
الفراق المساق و بر بچند شاخصه است با ایشا او بچند بارها او از قول ترک و سخن چنانکه در دم بچید و فتاده گفت که مرا داشت که ساکن
مفرد و مضطرب شو و پیوسته یکی از پیش خود کشید یکی را فرود گذازد و از عباس عجمه گفت که منی است که جمع شود ششده ششده شد از آن در حد
افلا که هیچ مغز سخت مراد فریبست که اولین مترسک منازل آخر او از بختی معارف نیست که چون بند از او فرزند چنان فرشته بیاید یکی بر سرین و یکی
بر پایین و دیگر بر دست و دیگری بر چپ فرشته سرین گوید که اجل حاضر است و عجل منقضی شد و آنکه در دست باشد گوید که مادقت و وبال مانند آنکه
بر طرف چپ باشد گوید که مادقت و اعمال مانند آنکه بر راست باشد گوید که خوشحال بود و شغلش بیشتر و ذوالهلال خاصه بر او
مد که در است که شداید بر محض مستجاب شود و هنوز از یکی خلاص نشده دیگری که از او سخت مراد شد که مراد شریکی از بخت پیوسته بود که در او
تو مشین المساق در آن روز بعد دو زمانه موضع داند نشد بگویم که در این محشر کشند فلا صدق پس تصدیق نکرد بر او با ایزد
و در اکثر نفا بینه که او جمل منقول باشد معاذات با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود و حقیقتا ادب او فرمود که نکرید با او جمل بجهاد
صدمه نداد و از آنچه از جانب مال او بود و لا صلی و نماز و مفروضه که نداد یا بیکر نکرید و لکن کن ب و لکن نکرید او را و تو می و نکرید
از راه حق شرم زده پس زنی اهلیم بسوگن خود بقطعی اینها پیدا زود افتاد که من نکرید هم که ام و نکرید شام از محمد و تابع او نشد ام
بند از آن از عینت خطاب با لغات نموده نیز فرماید که اولی لک بینک سر او است از ای کافر معاند شدت هلاک و در دنیا فاولی این سر او است
را عذابا بهم در فرستم اولی لک بینک باشد از قول میماند فاولی پس بنیاید سر او است ترا خواهد در روزی او در آنکه بعد از نزول
ای حضرت رسالت او جمل داد در بطن او بد جامه اش بگرفت و گفت فاولی لک فاولی ابو جمل گفت چه چیز مرا پیشتر شایسته حق که تو و خدا تو هیچ نتوانید
کردن با من بذر بسبب که من عزیزترین اهل تکام چون روزی شد قوه فرشتش و ضعف لشکر سلو دیدید هم شاک نکرید و دانست که ایشان پیغمبر
شوند روی زبیر گوید و گفت پس از این روز خدا خود را مرست که مراد لیل کرد از این چون جنک معلوم شد حقیقتا او را منگوان ساخت عبد الله که
پیر بود در کمال ضعف فاولی کرد کشکان فماده منکش هر کرا منی می یافت منکش چنانکه از عبد الله مرویست که گفت ابو جهل از این
در آن معرکه در میا کشکان فماده بود پای او را که زخم و از میا کشکان پیرون او در دم و پای فرشتش نهادم چشم باز کرد مرادید که گفت با ای لبتک
نهاده گفت ای ابو جهل با بحال و سینه و هنوز مراد تکریم کنی گفت ای عبد الله دانم که مرا اجوافی کشک ترا نه و صیت منکم فاولی اول آنکه تحمل
بگو که در جهاد از خود شرم بر می نداشتیم و دریم آنکه مرا پیشتر من بکشیم آنکه سر مرا از سینه ببرد پیش تر از او خوش آمد گفتیم خدای که خدا را از این
شر زد که تو عهد را و الله که بغیر از شمشیر خود ترا نکتیم و سر ترا از تیغ بیزم تا از هر کس حقیقت را بیه پس گفت سر ترا بر یک و خواستیم که بر تو درم قوه
نداشتیم و بشارت بر سرش بستم و میکشید تا بر زبان رسول خدا او در دم حضرت مراد به طشت که در خدا بر اشکر کردم و فرمود که مرا بفرست و فرمود
و فرعون امتی ابو جهل بود و بعد از آن که مراد بد و بعد از سبیل انکار میفرماید ای محسن انسان ایای پیدا دادی یعنی ابو جهل این
کافران آن تیر لکه آنکه و آنکه نشسته سگ در حالیکه مهمل و معتدل مضایع باشد بد نیاید پس بفرستید که میفرماید بر کمال قدر خود آفر
یا ک فطفة ابی نوحه است ادعی طره ای من منی از منی که در چینه می شود در دم یعنی بچینه تم کان حلقه پس نوحه است خون جگر مخلوق
پس تقدیر کرد برای زنی ملک در دم یا از زید اعضا نامنه و ظاهر حقیقتا او را در شکستوی نسو است که زاید او را با عبد الله فامیست
صود و کمال خذره یا تنویر فرمود هر چه از برای علی که مختص است است جعل مینه پس که زاید از انبی التوجیحی و وصف الدنک
والانته لرف ماله که شناسل از و حاصل پیشوا لیس ذلک یا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بفرمود علی ان یحیی کلونی نوانا بیکه و نانا
کرماند مرد کافر یعنی هر کس که فادو باشد بر اید فادو خواهد بود بر اید و بعث چه فرمود نوانا شد باینکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه
مضغه را جلم و عظام پس تنویر ان عو حوله بخشد حواس خمس و اعضا شریفه که هر یک از آن فایده هست که ان ذیکوی اینست که مراد
تقدیر ذکر و آنست نماید که منشائنا سل مرانیه فادو خواهد بود بر اید و ان بعد از موت برای نماز اما حال و مکانات افعال از این عازیه و اینست که
چون ایراد باشد پیغمبر فرمود سبحانک اللهم ربی و این روایه از صدیقین میفرماید است سوره که الذمیر یکبار احد و ثلاثون مرتبه این
گفت از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره الذمیر بخواند اجر بجز جنت و جز باشد و ابو جعفر فرمود که هر که این سوره بخواند در هر صبح پنجاه مرتبه حقیقتا این
حوالین عند او چهار مرتبه بیا نماز با او کرامت فرماید بیست و الله الرحمن الرحیم هل انی بجهاد که اندیش از این بر ما الله
علی الانسان برای راه جنس است چنین منکافی نموده و معین من الذمیر از زمانه متد غیر مجدود که بکن در حالیکه بنویس
ادی شنیاصد کو و چیزی یاد کرده شد که ان عنصر بود و نطفه جدا از با او هم کس نام او نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد بود
اکثر مفسران برینند که مراد با انسان دم است که جمل سابتیا مکه و طایفه فماده قبل از نفخ روح در او و روان مکن در بعضی زمان خاک بود
دیگر کل جاء صامنا و کویتد جمل ساخا بود و با ان برن میباید بعد از ان تکچه ها ساد بیکر کل بود و بعد از آن متفرک کش خراه شد جمل سا
دیگر بر این خاله بود پس بخارون آثار خشک شد و سال کشت و بعد از جمل سال دیگر روح در او میداد شد و آنچه از اعطای اینها سن نقل
است که آدم بعد از صدمه بیست سال تمام افرید شد و در این مکه بیکر نماز که و جن و ارواها نشاء حق یاد میگردند نمیدانستند که تمام اوست

فایده خلقت آنچه باشد در تفسیر صل البیت مد کو اوست که مراد علی بن ابی طالب است و مثل اسفند باد معنی می آید یعنی میخیزد بوی آب
یعنی معنی زمانی بخش که او در آن زمان من که در نشود بلکه همیشه معروض و من که بود و چو تیر چنین نباشد که نام شریفش با آب خدا و در
زیر شاعرش در دشت نوشته باشند پیش از خلق عمار در مناسبات خود و می زمان جگر خدا الله انصافش کرده که پیغمبر فرمود که بر دشت نوشته است
الله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب و رسول الله قبل ان یخلق عمار و الاضی بانی عام یعنی هر سه کلمه در دشت نوشته بود یعنی از
لین اسماء اورز مینماید و هزار سال و دگر در کتاب من که در مسطور است که امام حسین بن علی فرمود که بود من دیدم یک نوری بود در نزد خدا شایع
چنان هزار سال پیش از آدم مخلوق شده بودیم بیانی احادیث در این باب حواله بمنزله القادریان و مؤید بن فولک نزول این سوره در وقت اربعه بیست و
ساعت چهارم پس چنانکه بعد از این مد که در شیخ انا خلقنا الانسان بدست که ما فرماییم او فرماییم او فرماییم او فرماییم او فرماییم او فرماییم او فرماییم
بنام آنکه مراد یا آدم یا امیر المؤمنین و علیه السلام است از آفتاب و نیز در کتاب مزبور که مراد است که پیغمبر فرمود که جبرئیل بر آمد هر دو ال خود را کشید
که در آن نوشته بود الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب و اولی الله پس بر زمین خفته محمول بر عموم خواهد بود اگر چه هر دو من و او در زمان او نام چنین
هنوز خواهند بود که هر دو میان از اول حاکم و عناصر بودند و همچنین زخارف و آثار از خودی ایشان بعنوان انسانیت ذکر میکند و این ایشان از
طایفه انجاد فرمودند و بعد از انسانیت در سائیدیم و چون منی هر یک از مرد و زن مختلف از است در در فواید هر چه در عفو از ان مایه اعدا عفو و محفو
پس در از این جهت مظهر و الا انکه مفر است بیج صفت فرشتگی که امشاج می خوانند که اینها است که از انکه اند که دیار امد با مشاج طبعی است
و از هر دو در وقت و در طوبی و بیوند که خستگاه آنها در در طیفه انجاد فرمودند و این خاصه یعنی انسان است که از فرایم ادبی و ادب خلقت که او را که در آنکه با تلمیذ
یا مایه او در امر تکلیف است که موهبه انعام است که از او پس از کریمه و از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
استماع این یعنی بیعت که او را اول ابتدای و از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
تله با امر که این بیعت بعد از عطا سمع و بصر که انسان از انها است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
فوق و یا با سبب این که فرما حد امر انست که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
نزد انهم لیکافون بری ما که در آن سلسله است که از انها است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
پس از او که در آن همیشه موهبند پس در کواحل امر انهم لیکافون که از او است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
طوری که این انجام بخش که کان فرجهها کافور و از انها است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
او در چشم انست در دشت خوش بود و سعید و وید انست که بدل کافور او در دشت که حکایت اینچنین است با شدن که اسباب چشم که بیشتر بیضا
شاند از حیث اولی الله بندگان خدا که فرمان می داد او بود که با شدن یعنی در بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
اندر لیس بولت بدون منوع مانع بود در جنس که از او است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
بسی اهل حق که انما یترکون منکم اولادکم بعد از انست در شان عا ایشان حکایت اینچنین است که از او است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
خادم انیشا بود از انست که از او است که اوست که از او است که مایه او بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
دشان اهل بیت کرام علیهم السلام از نزل بانند و در سبب اول او چنین ذکر کرده اند که در بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
بمعنی کتابتشان در نور دیده در حضور میو دل زهر رفتند بخیر شاه اولیا امر فرمود که ابی الحسن از برای این دو نور دیده را در کن تا حضرت فاطمه
تا حاجت ایشان شفا دهد تا باس صحت و عافیت در ایشان بوشانند پس انست در بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
ادم چون حضرت زهرا فرمود حضرت فاطمه حسرت حسین و ویناد ما ایشان فضه موانت فرمود چون حضرت فاطمه انست در بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
کردند که بیند و خوشیام نمایند نیت روز که کردند حضرت فاطمه در روز اول که صانع جوارد کرد و بیخ فرض بر بخت چون شب آمد نماز شام از فرمود
تا نایب که مایه ساخته بودند حاضر کرد که اظلا کنند گاه او از بی بکوش ایشان رسید که السلام علیه که اهل بیله محبت من سبکتام انفسا کن محبتام
یک رسنه مرا طعمای هیند تا حقیقتا اشوا از مولد جنت مخلوط کردند پس سر و او صبا و سید سخیا از من خود را با او خدای فرمود و اهل بیت هیند
نقلا نموند و در انشایاب خالص مطارد فرمود و نصیب فرمود و در وقت فرمود و در وقت فرمود و در وقت فرمود و در وقت فرمود و در وقت فرمود
دامد خوانند که اظلا کنند گاه او از بی بکوش ایشان رسید که نایب مایه انست در بیضا نامی که با شد بر مشاهدت دلائل
بار مقد فرمود و اهل بیت و نصیب نیز نمایان کردند و در انشایاب قطار کردند و در روز سهیم ان سید ظاهر بیخ فرض دگر بخت چون خوانند
که اظلا کنند گاه او از بی بکوش ایشان رسید که من سیرام از این سیرام و در سیرام مرطعمای هیند تا حقیقتا اشوا از خان جنان حلی کامل نصیب
شامل از زانی فرماید شاه اولیا فرض خود را از فاطمه حسرت حسین نیز فرمایم خود را با ان سیر بخشدند و در انشایاب قطار کردند و در زخمها
سرود اولیا دست حسرت حسین گرفته بخدمت حضرت زینب و ان دو نور دیده را زهر از جوع و ضعف میبردند چون چشم میان حضرت و سالک
ایشان نماند فرمود ابی الحسن ایضا موهبنا چه حال دادند که چنین ضعیف ما توان شد انک شاه اولیا صوة حال به عرض سید انبیا رسید حضرت
بجانب خانه فاطمه روان شد و چون مجرای ظاهر زهر داخل شد دید که فاطمه در مقتدی شو بیضا نشو و نشو و از بی تویی و گریستن شکم از
بر پشت چسبید این حضرت چون قره العین خود را با نخلت یزاده از درون مباحش بریند و گفت و عفو یا الله اهل بیت محبت بو تون جوها

هر دو کادغارا اهل بیت پیغمبر بود که یکی بخوانند در پس جبهه شیل در دسید فریاد بجز این که خوش باش این کرامت که خدا بندگان را در حق اهل
 بیت بفرموده است و سوره اهل بیت زانا اش بفرموده است که پناه نبردن فرموده است که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و ناکند بنده که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و میترسند بوی ما کان شکر از دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 منتشر کشد و طعمه کون الطعام و میند خوردن و اعلیٰ حبه بر دست خدا و سبکی که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و اسیر ترا که بر دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 نشسته اب دهد حقیقتا او را از شراب بستی سیر که انداختند از آن حقیقتا از خلوس برتیا نشان خبر میدهند که اگر ایما طعمه که بر دسید در دسید در دسید
 بخورد این شهادت اهل استحقاق این طعامها را لوجه الله برای خدا لا یزید منکم شیء و میخوانند از شما پاداش و مکانی برین و لا شکو
 و نه شکر کذابی و در احسان متنتها و بوضع جز اگر زن تو ابرایکا هاند بلکه اطعام شما بجهت نیست از آن خوف بدستیکه ما میترسیم من یقینا از هر دو که
 خود بوی ما عجب و ساد در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 قطره بر او که در غایت مضمون که آمد که بسبب زردمان روی خود را بسیار دم کنند چنانکه میفرمایند که فوقهم الله پس کما در دسید در دسید در دسید
 شکر ذلک لیوم از بد که از دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و نازکی و کشاده روی و خوب و بی و سرف و فرج و شادی و زدن و جرح هم و پاداش و خدا پاداش ما صبر و اسبب بر کردن ایشان را
 و اجاب هم را و پاداش و طاعتها بجهت بوسنیها مملو از ثمار و سایر طعمه و شکر که از آن خوردند و جرح را و جانها بر شکر بهشت که پوشند و میگویند در دسید
 که نکتند کمان باشند قها علی الاکرامت بر نهها از آنست مملو از انواع جواهر و نواقیص که برین قها نه بنیند در دسید در دسید در دسید در دسید
 لی یقین که ما از نیابند و لا و مهران او نه سرنیاز از آنست که مواهبت منند بود از این عباس فرقیست که زود اهل بهشت و شکر از یاد از عادت
 بنیند گویند یا خدا یا ما از عادت داد و فرمود که لا یفرق فیها شمس و لا قمر فی این نور اناب حقیقت خطایند که این خود را نشان نیست بلکه مید
 او صیبا با قاطره زهر علیهم السلام لطیفی که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 ایشانرا بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود علیهم السلام خطایند بر ایشانها در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 مدام کردنی نیستا بود چندان و بطنای علیهم السلام و کرد ایند میثوب ایشان را بیتی که من فضیله جانها خوردند دست داده که از هر دو باشد که
 و اینها هم از دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 که اندازند کنند بهشتیان از طرفها از در مقادیر اشکال معقنه او و خود را اندازند تا نمایند سائیان از طرفها از فرخ و هو ایشانرا تقدیر
 اندان کردن چنانچه هر کس را خود و حوصله او جای دهند که بدان سیراب که کند و در آن طرف زیاد و مقصود بود و کیفون قها و ادا شامید شود
 در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 زنجبیل و نیاست عینا از با بدل زنجبیل است یعنی خمر است نه آب چشمه بهشت که طعم زنجبیل باشد مستحق سلسبیل نام نهاده شده است
 سلسبیل بجهت سلاسه اندازان در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 مانده بر حال مغلوبه یا گوش و آن را در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 مشهور آمد و دید مشاهده شده از صند چنانچه در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و چون برین صند در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 و در حدیث آمده که پست تر کوی ز اهل بهشت که نظر در ملک خود هر ساله زده بنیند این چنان باین وصف طوفان کنند بر ایشانرا که هم
 ثیاب سندی در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 اند که این دنیا اسیر جامه باشد و حلو او پیرا بریند شوند و ادا شد که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 که نقره بهشتی زنجیری صفاداشد باشد که آنچه ما و زای آن باشد برین توان دید و سقیم هم و بیانشانرا بر او هم آفرید که در دسید در دسید در دسید
 ایشان شرا با کله و ریش و پانک از آن ناس و از جامه و پانک کنند از غل محسد و سایر صفات زینله بدانکه چون گوشت در دسید در دسید در دسید در دسید
 مسالمت ذکران در سوره الکوتر خوانند اما چنانچه جو دیگر از متقیان است که این شهر معسل و خمر صفات آنها در سوره حمد که با آنند در دسید
 از اهل خشت است و در چشمه از صفای این است و این چنانچه چشمه در سوره الرحمن جل و علا ذکر یافت و شرب و بحق از این است و در دسید
 از مریا شد این هر دو در سوره مطعین در مده تیا کرد و در چشمه از اهل است که آن کا نور و زنجبیل است و اثر سلسبیل خوانند در دسید در دسید در دسید
 نیز از ایشان است و در بعضی و ذابیه آمده که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید
 سید ایشان علی بن ابی طالب است که شکر اهل بهشت است و انجبا بسا از مخالف موافق مظاهر است که سراسر علی بن ابی طالب هم خوانند و چنانکه گفته
 اند و هر کس که من آب شکر سونی و اعف عن حق الیسوی و یسقیه شراب بکفر علی سید الارباب و یسقیه سونی طوق مذهب و بسبب که اینها
 شد از استانم کان لکر بجز آنست شهادت پاداش اعمال حسنه طاعت مبریده و کان سعید که در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید در دسید

و طاعت

باشد بخواند و آن پس جواب گوید بگویم **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ دِينًا كَمَا كَرِهْتُمْ** و در جزای آن که امر و است که در آن روز مؤمنان را از کافران جدا کند
مکافات یا در حکم کردن میساخته است **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ دِينًا كَمَا كَرِهْتُمْ** و در جزای آن که امر و است که در آن روز مؤمنان را از کافران جدا کند
بگوید و در سوختن کله عذاب است **لَا يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ دِينًا كَمَا كَرِهْتُمْ و در جزای آن که امر و است که در آن روز مؤمنان را از کافران جدا کند
الآن من یسئبا من أنظر أیسانند چون کفار مکه وان قتل بدر بود و غلا و غنم و غیر آن کذب است مثل این فعل شیخ **فَعَمَلُ الْبَارِئِينَ**
بهر گناه که در آن روز کفایت بود **لَا يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
باید خدا یا در اول عذاب است **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
من **مَا وَهَبْنَا لَكَ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ مَا كَسَبْتَ** پس هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
معاونت با بدداری داشته کشند و معین شده که آن زمان و در وقت که آن در ماه و یا کمتر بر هر تقدیر **فَقَدْ نَأْتِيَهُمُ الْقَارِعَةُ**
پس توانا بود بر هر نفسی شما پس نیک توانایم ما در دنیا و آخرت یا انداز که در هر خلق شمار از طول و قصر **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ**
پس نیکو انداز که کشند **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
بر عاده بشال این **أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ دِينًا كَمَا كَرِهْتُمْ** و در جزای آن که امر و است که در آن روز مؤمنان را از کافران جدا کند
یعنی چهار فرام آورده از بر خود و انوار خود را بدو خود داده **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
و پاره شایخانی بلندتر از او است **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
و این چشم **لَا يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
گویند **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
ان **لَا يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
است که در جهنم نشوید **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
عشق کافر را **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
این که در آن روز **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
مشق و در نماز **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
خوف که در یکی **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
بهه کافران **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
و مع **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
حرف و نامه **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
پس ان **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
مایل **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
دفع **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
مواظب **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
حق **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
نکند **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
نیکند **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
جمع **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
است **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
پس **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
شک **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
یا **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
چشم **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
دفع **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
پس **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه
کدر **وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ** در آن روز هر کس که نیک کند کار است بر او ضلعت بعد از آن دو هفتاد یکصد و بیست و نه

وَأَنْ هَلْ يَكْفُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ

النبا

حق سبحانہ و تعالیٰ حضرت شاکل باشد در دنیا با خطا باشد با اهل جنت در آخرت بر سر امران کور مراد حق سبحانہ از این است که ای متقیان
 القبر اکل و شرب نماید چون دانستند باشند که اکل و شرب لایق حق سبحانہ است سرد ایشان بیشتر کرد و در میل ابتدا زیاده شو پس مراد و پیکار
 مستلزم عیب نباشد و قبل از اینگاه پنج و دم و وقتیکه دران روز المکانین بر اهل تکذیب است که بنشینیم طشت بینکر وند و امر باوردند
 کلوا این در موضع خالص از مکذبین یعنی کلمه عذاب تا انبیا و مکتب با نرا و حالش که از دوزخ ایشان که نیند که بخوردند ای مکذبان بنشینیم
 در سب و او متعوا بر خوردار شوند و قبل از آنکه بگویند شما مشرکانیند و قبل از وقتیکه وی در سب در آن مکذبانین
 سر یکدیگر که نیکر که با باشند عذاب اهل با خطا تا بنده اهل نار با این گفتار دران روز میجستند کبر با نند مراد ایشان مجال سبع ایشانند در دنیا
 و آنچه کردند بر نفسها خورد ایشان متاع قلیل بر نفیم مقیم جاوید و معنی اینکه ای کسانی که در تفاوت دنیا فرو شده اید و پشت بر حق آورده اید دنیا
 و عاقبت اندک که شما کافران با شدید عمر کوتاه زود با خرسند به از دوزخ که قرار شوند و او افضیل و چو گفتند شود دیگر از کعبه امر ایشان که نماز
 گذاریدند لایق کعبه نماز گذارند بر کعبه اسلام و تفسیر ان بر کعبه است که نماز کن اعظم است بعد از شهادت نبی منقول است که چون
 کفار ما پیشویند با سلام آوردن اسلام نیاند و قبول این امر نکنند و برانست که اگر خود شمر شوند در خبر آمد که ما کان علی المر یا شد من لایق السیر
 از این نقل است که این در دوزخ قیامت باشد که مگر ما ترا میجو خوانند ایشان را تا فی نمانده باشند که جمله گفتند و قبل از وقتیکه المکانین
 نفرین دران روز مرد و دروغ گو ما ترا است که اسلام را قبول نماندند قبا ای جعل بیست بدام سخن بعد که پس از قرآن یوقنون میگردند
 بفران نکریدند که بجزیت مشتمل بر پنج واضع و مفعول لا یجدر در خبر آمد که بعد از خواندن این آیه بایند گفت است بانه سور الف باک من جبر
 ای ی فی بحر کعبه حضرت در سبک پناه و وایه که که هر که سوره تم بخواند حقیقتا او را در دوزخ قیامت شرب سرد و خنک بیاشاماند و در وقت
 از اقی عیدمانه که مگر این سوره را قرائت کنند هر روز بقدر این صفت نماید از آشتی بیرون نیاند تا بجزین از آن بدین الله الحرام مشرف کردیم اللهم
 از جزیرتیم آورده اند که چون حضرت رسول و دعوت اشکرا از ایزد و قرآن بر مردم مآخواری نهادند و نبوت و نزول قرآن و وقوع پیش آمدن کردند و
 میبرسیدند با از پیغمبر پیش میخوانند حقیقتا از سب و لایق ایسم بشت اولون آنچه میبرینند اشکها برای نفیم شاخیریت که از آن سائل کرد
 اندام بد از آن بیاشان و نفیم ان میکنند بقوله عن النبای العظیم از خبر نزدیک یکی که از سوال نیکند الدنی هم غیر خصله من
 آنچه میگرد ایشان دران خذلان کنند کاند بخوبی جزو ایشان میگویند که بیانات منان ما شفاعت خواهند کرد که مولا شفاعت خداست
 و بعضی مطلقا مکر زمان می آید و تالیف دنیا و کفر فی شک دادند در وقوع و لایق در ان تها و برخی دیگر میگویند که خشر لایق خواهند بود
 نه خشر اجسا و طایفه دیگر میگویند که احوال اینها هم احوال آخر خواهد بود و فرقه دیگر میگویند که لغز خواهند بود اما لجست و دوزخ خواهند بود
 و گروهی دیگر برانند که طشت باشد اما اکل و شرب متع بدان نباشد گویند معنی است که هیچ مردمان از نعت سوال میکنند اما اهل اسلام تا
 حسنه ایشان زیاد شود مستعانا شوند اما کفالا است شهرای ایشان میقتل اید تا اخلان ایشاند و از آنکه بجز است بر نوع قیامت مصدق نبوت
 حضرت سائلم نیر و اور البیر و کمانه نسبت میدهد تا ناطق ابونهم اصغفا که یکی از اکابر اهل سنت و اهل اکتفا کرده است از سب که حضرت کاشا
 فرمود که مراد از بیاعظیم و لایق علی بری طالبت کفر او را داد بود و از آن سوال کنند هیچ میندیشد شرق و غرب بر بحر الا که منکر و بیکر اید و سوال
 کنند و لایق علی بری طالبت از او سوال کنند فطوری البصید بولا و لایق الکلک بولا نیه یعنی شاخال نیکو که بولا نیش تصدیق نبوت است
 و او را امام و پیشوای خود دانسته و بحمل مودتش اعتضا نموده باشد و در ابان حاضر معا که از لایق تیش هر روز بود در پیش از اسطر بر عمل میگرد
 که او گفت مراد محمد بن حنین شمشوک که او گفت من از ابو جعفر نه سید که مرا آگاه کن از تفسیرها العظیم فرخواتا النبای العظیم الدی فی اختلفم و معاخلا
 سنا زعم و عن ولایه و نعت بعد ما نبلنم و بیغیرک هلاکم بعد ما بیغیر عن الکفر نون یعنی من ان خبر بر کرد که در من اخلان کردید بر مخالف من
 بنوعی از ولایه من رجوع کردید پس از آنکه قبول کردید بیغیر و مت شو هلاک کشید بعد از آنکه دشمنی من از کفر میاید تا بد و در غدیر انداختید من
 و لایق خذلان مرا بر حق متعارف میفرمایند کفالا از سب و لایق اید ایشان بقوله کالاسیاعلون بانا ان انما ان ابن سبوا اورد
 شود از این معنی که بچاند است ای عثمان میگویند بچاند با سب و لایق اید سب و لایق خذلان از این میگویند کالاسیاعلون
 پس عنقریبی او شوند در آنرا بجهت عقیدت و طلاق قول خود پس بعد از آنم خوفیند از بیایند با آنچه منانیری بنیاد نجب منی که دانستند بحال آن
 و نا بدینه ایشان باشد در جنتند لایق بر صدقیت بچاند دران اخلان میکنند میفرمایند که اگر بجز اخلان در من لایقها و از ان که در دنیا
 در کجا شما باشد و الخصال و کذرا نیندیم کوهها او را در اینها من نا با آنها اسلو اشو و موقر نشود مانند سقله که بر کاد بساط طشت اخلان
 بانیا فریدیم شما از آنرا لجا جفت بجهت نر و ماده نامسانش شویید با یکی کرد و نسل شما او مانند با شمار انواع مختلفه فرشته سیاه سفید
 زرد گناه و دوزخ و غوث دشت و هر یکی از انانی دیگر و طبع دیگر و جعلت او که این بدیم تو فکر خواب شما اسیما تا انجری که بان قطع
 حس و سب کد شما تا سایش نمایند بجهت کمال الدلیل و ساختاریم شب یا ساسا بوشید که بطاعت خود هر چیز ما تا بسو شاند تا مگر که از شما اورد
 اختلفا داشته باشند طلسمان مستر شتو و جعلتنا التیارت و در این بدیم روزا معاشا رفت طلب معیشت تا ایندا کشاد و در حلال و مکاتب
 منقلب شویید در دوزخ پس ان جنت و نحو ما نیشد بلینا افوقک و بنا کردیم بر نبر شما سبعا بشد ان اعنت شما یعنی مکر و اسیر که دران
 مشکلان که نشان خذلان باشد نیست هر دو در دوزخ و دران قصوفت و پیدا میشوند و جعلنا و افریدیم در شما بر ارجاء و ها جا جری در

سب
الاجنب

و ما بان

النار

و این هواس فیه که مخلوقی از وی بیرون است در همه وی نهاد صوفی باشد و باقی ملک در صوفی او در بزگی بر او فرود آید و در عین آنجا او را که
 که مقام روح در آنجا هم است و در روز جزا از وی فرستند و بگویند و از هر شیخ از او ملکی مخلوق بگرد و در بعضی چیزها است که با ملک ضعف
 کشند لا یکنون سخن بگویند و بآب شفاعت الا من آتون که مکه کشند دستور داده باشد و از الرحمن خدای بخشاینده که شفاعت کند
 غایب است و قال صوابا و گفته باشد انکر گفتاری به صواب که ان لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که ملائکه موعظان
 از وی بمنقولست که خبرش از خدا ایشان است لزره بر دوشها او فناده از هر انرا او حق بدم صدمه رسیده مینمایند و همه ایشان پیش خدای
 ایستاده باشند سر بر کلاه میگردانند چون روز قیامت باشد ایشان را در سخن گفتن سختی دهند ایشان هر یک با کله طیبه لا اله الا الله زبان بکشند
 این شافعی نوله و قال صوابا و معاینه بر جاورد و پایه کرده که ابو عبد الله عین معنی بر سیدم فرمودند سوگند ما هم اتان که روز قیامت این
 شفاعت و هنرا ایشان را ما هم که زبان بشفاعت بکشیم کفرمان رسول الله تمام نماز او باید خواهد شد فرمودن بجهت عقیدت بر روی
 خود بکشیم و بفرستند صلوات بر سید و از هر شیخ خود شفاعت کنیم ذلك اليوم الحق ان روزیست محقق الوجود غیر البشر واقع خواهد
 هیچ شک نیست در آفت آن من نشاء آنجا بر فر که خواهد از هر که را بر وی و بر سوی ثواب برود و کار خود ما با از کشته با بیان و طاعت بقیه که
 خواهد که عمل صالح کند که موعظه تقریباً و ثواب خود را پس و مقرر خواهد بود بر آن بجهت ایضا بر فر ابداع رسولان را انان در کفر بدست کشایم
 شاه و در نمایندیم تا با قریبها از عذاب نزدیک که عذاب خود است و فریب با عیبا محقق است که هر انرا او فریب نیست بوم بنظر امره روزی که نیکو
 ادی ما قد امت تباد ان چیز اگر پیش فرستاده باشد هر دو سستی و بی غیر کند که از مومن و کافر کرد و در خود راه بیند و شرعی بقول
 الکافر و که نیکو کفر در آن روز با القیاب لکاش که من گفت مر با بودی خاک بینه هر که از هر که نشد روز قیامت از فریاد خاله بودی و مزاح
 نکرده ندی تا این روز اند بکن عمر مرد چست که روز قیامت سایر حیوانات را از خوش طبع بود و هوام و در آب و خشا خشر کنند به همه اقتضای که در
 کو سفتند شاخ از شاخ در بسا نند چیزی آن ایشان را خاک کرده اند کافر چون حال ایشان را بدینا کوید بالقیاب که در با من نیز چون حیوانات
 کشتی در بعضی لغایبین که در آنست که خوش در نهایت کافران به بینند گویند شکرم خدا که از آزادی نیافریند اگر چه امید برفت ندادیم هم
 دفع بخورید و از فغان منقولست که خدایم جمع و خوش و هوو طوبی واجع کند و ایشانرا گوید که کافر است گویند ان لخر الزیم خدایست
 بختنا عیب ما هر ان پس در سبانه بعد از اقصا من ایشانرا گوید که شاه را از هر که بودم در امتله برای من ام و شهادت در زمان حیا و اطاعت انما
 که بد پس حال شویدم چنانکه در اول خاک بودید ایشان حال کرده اند چون کافر نگاه کند که بعضی حیوانات خاک شده اند گوید یکا شری
 من در دنیا بخواه خوب بودم امر و ذکر روز قیامت خاک بی قوم و در بعضی و ذاتی مانع که منعتی بر آنست که جا خد و لا یفر من المؤمنین علیهم
 در امر و دنیا کند که انکاش که من از شیعه ابواب بودی تا کراهه و مرتبه و مرتبه و در وجه که ایشان را زدن من نیزه است سوتج النار عاشر
 حشر و امر با من مکتوبین که با از شور و ابای کرده که هر که سوره و النار عاشر حشر انما در احسانها شد در پیته و ان عیاس از و سوسم و در ابای کرد
 که هر که این سوره را بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر عمر بخورد و بنده بود و در سالی حجی عمره گذارد و از ابو عبد الله در ابای
 که هر که این سوره بخواند بهر چه گفتش مثل شوق است اللهم الله الرحمن الرحیم و النار عاشر سوگند بکشند کان شرقا از و شعله و قوه یعنی جلا که می
 که نزع کنند جانشان را از هر که در او است و در آن جاها عاشر است و اقصای آنجا بختهم و فر غام تا آنکه چیزی از اینجا او نماند و آنرا از جای خود
 پس با در یک نزع ان که بعد از وقت غفلت که ملک الموت را خوا او را که انرا از صوابان بر او زدن بمغوری که انرا شاخها باشد هر شاخ از آن
 بناره از همان ایشان را و بر پیکر انرا بکشند باز رها کند و النار عاشر ان سوگند بر شستن آن که بنشاط و روح بر بدن گانند از فر و موا
 قضا اینها در وقت بیدار و سعی مالک به هواست تمام روح از اینان ایشان مقابلت کند چنانکه در جبرائیل که هیچ مومن نباشد الا که نرد موه از
 و غرغان و سایر هم از هر که در کشد چون جا خوردا انجا ببینند بنشاط و طبع تمام جان بر شاره کند کافران چنان جای خود را در روح منشاء بیند
 با نوع عیوب عذاب ناپذیر است هر چه تمام تر جان ایشان را بر مینمایند و النار عاشر و جلا که کشند و کشند سببی است و کرد و فر یعنی آمد شد تا
 کان از زمین با همان و از آنجا زمین برای مری سببها انرا زمین هر چه که او است و در بی خواهد که کند قال لنا انما ثواب سوگند پیشه کردگان
 بر یکدیگر در وقت فرود آمدن زمین سببها پیشه کرده در زمین با بازی او امری قاطع است بر سوگند سوگند عمل آنکه کردیم بر کشد کانشانرا که اینها
 و دیوی است خبرش که بر بیاب و جنود مو کلتش انرا زمین که در آن میشود برای قضایا و انرا سببها که با از آن و کجاء متعلق است با در عمیق
 که نفس را از او سفت و گویند هر استار گانند که بسخت قطع نمائند انرا در شرق تا با عصاره و در آن انرا نیز بر هر چه سببها بینند
 بر یکدیگر در سیرت و خرد و متری اند که با آنها از گشته شده است از آن خدایان و تقدیر از منتهای انرا در انجا است که بنشاط تمام
 کاها میکنند از برای انرا حق بر در و عمر بر سببها میکنند سببها بر هر ما عذاب میدهد و چه از کتاب میکنند قول اول انقولست انما
 صلی الله علی سببها انکه الله بعوث کردید تر حیف لوان جبهه روی که بجهت جنینک از در دنیا گویند که بشارت عالم بر روی کلاه
 تنبها انرا در قدی در اینان از بی و زیند مر از انرا و ستاوند نند که در عقب جبینک برهنه که و شکانده بر کلاه شقی یا نخر تا سببها
 از نخل اول و استو و طوبی تو مشرک و اجبهه کلاه و در زمین و مرغان باشد انجا در دنیا و خداوندان و در انرا در دنیا
 بودیمه فرها در ان و قولون میکنند یعنی مکران نیست در دنیا و اینکه با ایشان میکنند که شامه گوش خواهند شد انرا انرا نند

فی الحاق قول ایضا ذکر دیند شد کما یم زدعا لثا اول یعنی یا ما را بیدار و زنده گردانید که ما خائفیم که داشتیم در حق ما نکرده اند کما عظمای حیرة
یا چون کردید استخوانها که نه زنده بجا آمدند که ما را از معنوت کردید قالوا انک انکر انک کما عظمای حیرة گفتند از دست ما نکرده اند اگر چنین باشد
ما را کشتن آن هنگام با ذکر کشته باشد خداوند خست و دینان کاران هم چون تا جری که دانش امان در باخته باشد بنویسند و بنویسند و بنویسند اگر کما
متحقق شود ما را در جوع بجز باشد بر زبان کاران باشد چه بنویسند و کذبان کرده ایم حق تعالی در جواب میفرماید که استحقاقا نمکنند و جوع نیامد که نزد
تاریک ما در کمال اسانت یافتی و جوع و آردا پس جزین نیست که آن یک فریاد است یعنی در پند اسرافیت که هر خلاق بوان زندگ شوند
نقشه ثانیه است فاذ هم باللسان هر چه پس نگاه ایشان بزرگ درین سفید هواری باشند که زمین بجز است یعنی هر چه در میان خشو شوند و در
و هب نقل است که ساهرا درین است نزدیک بدن المقدس در خونی جسد عسره و با جان خواهد بود و خداوند انرا کثاده کرد تا آن چنانکه خواهد بود
نشانه ساهرا از ساهرا چشم است بعد از آن حق تعالی بجهت همدید کف از قبرش بر تکتیب چشم و بنویسند و سلسله حضرت و ساسم هم بنویسند و در جوع عدا
بر آمد موسی که اعظم ایضا بودند در شوکه و خسته جسمانه بجهت تکتیب ایضا انکاره میفرماید که هبل ایبتک حدیث یا آمد ساهرا برای تقریر
است یعنی بجهت جوق که آمد بنویسند موسی فذاد به و غیره و بنویسند که بنویسند و در کاد حیره و با لوالوا المقدس طوی بیوادی پاکیزه که آن وادی
طود است و معنی و نداد این بود که از هبل ای فرعون که طوی را و موسی بنویسند و بنویسند که او از حد دو کت شد است از بکر و عتو و قتل هبل
لکالی آن حرکت پس بوی مرد را از ذکر لطف و عدا با ما و از آنکه میل در غیبه بخواهد که پاک شوی یا سزای وادی که از نفس شرک و عصبانیت
اندر طیمان پاکیزه که فرعون بکله طیبه لا اله الا الله ترتم ملک و اهدیک الی ربک فحشسته و با او خیزد وادی پاکیزه که تمام بود از ساهرا
خود پس بنویسند عدا و حد و کف از سر کشته و نافرمانی ایرد است بر همان لطف و بیخانه بنویسند که آن چه هرگاه لطف و بکنه که هر چه عروجه است
سال در حق خدا نکرده باین مرتبه باشد که موسی را کوبید با وی سخن نرزم کوی و نسبت با و لطف و عدا از امری در این نسبت بدو نشان در چه
خواهد بود پس موسی بر مشاهده استخوان فرعون رفت و تبلیغ رسالت فرمود و معجزه طلبید فارید لایه الکبری پس فرود آمد موسی معجزه
بزرگ که آن ملک عصا بود بجهت که اصل هر معجزات بود فکذت و عصی پس تکتیب کرد فرعون در و صغوی رسالت و عاصی شد از خدا بنویسند
بعد از مشاهده معجزه گفت ایتر از خدا نیست بلکه موسی استم از بر کتیبی پس پیش کرد موسی را غر از سر کرد از اطاعت و در حاکم است
بنکر بر تالابا بر بنید از اذها و پشت بر کرد دیند میشتافت در کرم بنی فحشسته فنادی پس جمع کرد همه لشکران یا ساسن لرا پس ندا کرد
مرا بشانرا بنفش خود یا منای از قبل او ندا در داد فقال انار و کما الاعلی پس گفت فرعون منم پروردگار شما و شود و جمیع مؤمنان که بزرگ
ش و بر تریم از همه شما چه هر که بنویسند هم ضرر بنویسند و مسا بنید پس هیچ کس بر تر از من نباشد در دظانف و در ده که ابلیس این سخن او بگوشید گفت
طاعت بنید این کلام نیست چه چیز تکتیب بر این هم بنویسند فرعون که چنین لای منم پروردگار او یکی پس در دیت که فرعون معجزان موسی را بنید
ملزم شد خواست که معجز او بر فرعون ظاهر کرد و طریق جمله نازی پیش گرفت و گفتا که بحسب من حدتایک باشد چنانکه در موسی است من هم از فرعون
بود چه شو او موسی است که همیشه کرسکی میخورد و بر همه کلامی بر سر جوی بر دست و غلبه پاد از نه اسب دار و در نه خلام و نه چاکر و در سون
من لباسها پاکیزه و نمازها دنیا بوشید انک بشو که تمام بر است با نازی سوارند و سترق در عیبه خداوند مال و منال و خدم و حشم از اینها
من و در تیزه موسی و خدا موسی معلوم کنید بعد از این که من عزیزم بزرگترم از او فاخذة الله نکال الاخری پس گرفت و داخدا بی معنوت
اشری که الحاسن و الاولی و بعد از آنکه اگر استن در اینها بنویسند عیاس بنیامین غرق شد فرعون گفتان این کله خهل سال بود در دیت که موسی
مناجان کرد که فرعون از مهلت نازی که حدتجهل سا انار و کما الاعلی گفتند که نیک سولان بنویسند و سولان کرد بوی که از نزی بنیک خلق بنویسند
در مقام زمان و اینها از دوگاه خود منع میگرد من خواست که معجزان او را با و در ساهرا و بجهت این او را و گذاشتند از مناع و بنیاعظوظا کرد در آن
کعبه را بن کتیبی ای حدت که در کفن فرعون فرایم بنید بجهت الهیاتی مکتوبی که از شان او باشد که بر سرند و از نافرمانی بجهت ستر خط
فرمان بر نازی نهاد چون بنیامین موسی بنویسند و مناع فرعون از آن و مقام شدن بسبب بنید از آن بجهت نکر منکران بعد میفرماید که انک افند خلقا
با شما استکان و نشر بخت برید و در شوار تر از خدای از روی فرید ام السماء یا امان باین عظمت چون شما بنید اند که اسما با عظم جز و در فرید
خداست پس چگونه او را در دنیا شد که با و بکر شما را با فرید بعد از آن در بنیان کیفیت خلق اسما میفرماید بستمها بنا کردیم از این طریق
تنگها بر داشت سقف از این مقدار ما را از زمین مد و در فرعون کرد بنید که ان مقید بنید ساهرا داشت سترها پس دستور فرمود از
قصود تفاوت ترا ساخت و آنچه موجب صلاح و صلاح است از کوا که در او بر غیرن و انعطش کتیبها و انخریح ضعیفا و نازیل حشا
شیا را بر بیرون او در و شیخ انرا با نصاب برده باین در و زانف و الارض بعد و حیرها و زمین را بنید از فرید اسما با بکسر و مناسبت
ساخت بجهت لزام کفن خلق و در آن دو روایه است که حق تعالی اول زمین بنیامین فرید فرید و در کعبه جمع کرد بعد از آنکه اسماها را با فرید بنیامین را امر کرد
تا زمین را از زیر کعبه بکشد و چنانکه جائه در هم بچید و بکشد از بنیامین اسما مخلوق کشت زمین را منبسط کرد و بنیامین فرید فرید و حیرها
در خاک که برین و در از آن زمین بر او چاکاه و کیمیا را و انجیال او سیمها و کوهها محک و بنیامین اسما ساخت و این همه انجاد فرمود و مناسبت
تکریم و کتیبها که بجهت فرعون نازی شما را در جهان با بان شما از بعد از آن در بنیان جت میفرماید فاذ اجابتم لتامة الکبری این چون بنیامین
بنیامین بزرگتر که بالای همه بنا شده غالب بر جت و فرید که همه را میبندد و تحتان بنویسند شود و ان نیامه است یا نفعه یا نسیه یا ساعه که اهل

دروغ را بدو زخ و مانند گل هشتاد و هفتاد سالند و میندک که الا نشنا ما سخی یاد کن و در هر که باد او در او می زاید چه گمراه از خیر شریف
 هر دانه شسته و در دست و در هفتاد و هفتاد سالند و میندک که الا نشنا ما سخی یاد کن و در هر که باد او در او می زاید چه گمراه از خیر شریف
 و بر روی آن هر چه ظاهر که زاید شود در زخم مری که بدیدید یعنی غریبه اشکارا شود که هر که از اهل دنیا باشد و او را به بیند و آقا من
 طایف من تا هر که در گذشته باشد از خود و خدای که ایستاد مگر نکرده باشد بوی دامن حیوان الدنیا و بر هر که باشد کند که دنیا را
 و بیجهت آن مستعد از شدت باشد و کاذب است و آقا من خاق مقام از
 و اما هر که در سید باشد از ایندان نزد پروردگار خود یعنی در موقوف عقارت با لادان طی النفس عن الجسد و غی کرده باشد و باز داشته
 نفس آماده خورد و از روی بیوفاتشای حرام و ناشایسته فان الجسد هی المتأوی بیهشاد ادم کاه او سنا و معالزل نقل است که این به
 در شان کینت که ضد مصیبت کند و خلوت و بدان فاد بود پس خرافت نفس نموده از خدا نرسد از آن عمل دست باز دارد بعد از طلب
 و عید خطابه بگو کرد و بیفرماند که یستأون انش عن الساعة ایا ن هر سیه های بیرونند و نوا می محمد از روز سنجید که کی باشد تا نماند
 در سید زمان خدا نیامر فایم که تا ندم آنکه من ذکر می فاد چه چیزی تو از یاد کردن و وقت آن برای من و بیجا کردن برای نشان بیست علم قیامت
 بی عقل و در دو و نور از آن دخول نیست و در وقت غنم میها بسوی پروردگار است موضع نه اینت قیامت و هیچ کس دیگر را این کاه نیست در جست
 کفاد فریض از پیغمبر صلی الله علیه و آله علم به وقوع قیمة المذبح میهنون حضرت نشنا بیجهت این پیوسته ذکر قیمة میگردد و از حق و تا سوال میهنون
 فرمود که ای محمد تو از دانش قیمة بیرون چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست از آن سوال مکن پس بجهت قطع مردمان از این علم بیفرماند که ای آنکه
 هنوز در من بخشیدم تا جری نیست که تو بفرماند که بیست که هر که در سید از قیمة یعنی تو بفرماند که بیست که هر که در سید از قیمة یعنی تو
 در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مستور شد بر ایشان تا آنکه از ایشان که از اهل اولان تا از آن بر سرند کاتر هم تو هم مردم آنها کوینا
 که کفاد مکه و روزی که به بیند قیامت و که از آن آمد میسرند که در وقت آن که در دنیا نکرده اند در دنیا یاد در بر مکر ایشان
 کاه یا روزی یا چنانچه از اهل اولان و چنان پیدا زند که نبوده اند و دنیا مکر ایشان کاه یا چنانچه کاه سویر العباس اربع و در سید
 ایتر هکتار از آن کعبه نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که این سوره بخواند از دست خدا بود و در هشتاد در دخل ظلیل خدای
 از مفران در کاه او باشد بدان که چون حقیقتا هم این سوره بخواند که انداز کند که مرجع الاسلام باشد منافع این سوره نمودم بعد از کس که عرض نماید
 از اهل خشتی بگویم الله الی غیر الرحمن از روز آمد که عبد الله بن ام مکتوم مردی اعنی ابویزید ک حضرت شام آمد و در او نوشت صغایند
 قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و لیدک منیر و ابی بن خلف و عتب بن ربیع و برادر شیب و غیر هم
 بجهت اید و از این بر نام ایشان با ایشان بخوی بیفرمود و دستا نری در میان داشت و از سر سر بر میان ایشان بالکلیه حاضر حضور خود را و توجیه
 ایشان را دعوت میفرمود این ام مکتوم ندانست که حضرت با ایشان مشغولش پیش آمد گفت با رسول الله از آنچه حکما تا نماز تو او خود مر من خون و مر یا
 و مکر این کلمه میگفت و سوره میخواند و ام مکتوم قطع سخن نمویانند و شکر که سباده سنایند فریض کویند که انشاء در سید نابینا بان سفلی اندازان عرض
 نمود و روی ایشان در هم کشید و خیر شل آمد و این از او در کعبه روزی مرش کرد و قوی دیگر داند و روی آن چاشنه الا علی که مذکور او نابینا
 که یعنی عند الله مکتوم و ما یذکر لعل یرکب و چه چیز با ناکر با نید ترا بحال ام مکتوم شایند که او پاک شود و اتمام حبیب بیند بر تو و التفات
 تو با او آوردن کس یا پند کرد با آنچه نداند و مواظف فتنفیه الذکر فی نفس سوود دها و زاید داند و نویس چ از او اعراض میکنی در او
 و لطف عظیم است از جانب ملک که در محشر است و لعل الیظیم و التکریم در آن که در ذکر علس و نون افلاخا غم نشناخت و نکفت عبس و توبت
 و بعد از آن بیستم عینت التفات کرده فرمود که اما امر بسینه اما انکس که توانی که در در باب بیانی دانند از ایمان فانت که تصدیق
 تو برای و در میانی یعنی برای اقبال میکنی از هر حص نور ایمان او و ما علی ان الیترکی نیست بر تو و در دانی در آنکه مستغنی از دست
 با سلم چه بر تو همین مدت بود و حال که میشتاد در طلب علم یعنی این مکتوم و هو کجستی او او بیدار شد از خدای یا از ایت که فاد بیست مکر من تو
 خائف است از آنکه مبادا بیجهت عی و در این عطا او نصیب پذیر فانت غنه قلبی پس تو از او مشغول میشوی یعنی از او اعراض مینماید و در
 که مثل بود اسرار نیست که از برای مستغنی محمد شود و از پیغمبر که در دست او است که هر چه بود که در او را بر حضرت میخواند و بیشتر مبادا تا
 میفرمید و در کتاب وارد که بعد از این ایتر که در آن جوینا و سالت با ب خطاب شد و هشام دید که ان نورید پدید آمد که در دست شیخ راه
 میزدند در خبر است که سید عالم صلی الله علیه و آله در عقب این مکتوم رفتند و او را باز کرد این سید در دود و دای مباد خود را بکسر ایند و در
 بر سر و نشانند و با انواع لطف فرمود و آنچه کمال عظیم بود در معنی داشت و بعد از آن مکه و میرا بیک گری داشته گفت که جابن عاتقه بنه مفضل
 کن من خاجد خوش ای آنکس که نزد کار من مکتوم کرد مراد باره بویج خاجی داری و در دها و او از مدینه خلیفه خود کرد و فرمود که سید
 در نیست که انحضرت بعد از این ایتر که در عقب این مکتوم رفتند و او را باز کرد این سید در دود و دای مباد خود را بکسر ایند و در
 مؤمن و بدان که تالیف حال مؤمن که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تالیف مشرک بیجهت طمع و دایما او در دن و کلا فرج شواز عبس و
 و تالیف مشرک از تالیف مؤمن است و تالیف مشرک از تالیف مؤمن است و تالیف مشرک از تالیف مؤمن است و تالیف مشرک از تالیف مؤمن است
 مکه خواهد حفظ کند اثر و اثر فراموش نکردند چه تمام اختیار بد و بیستادند از اولی که در آن کرم است تا تالیف مشرک مکر

در صحیفها

در سینه ها نوشته شده بود و بعضی با او در وصف انبیا کرامی گفته شد از خدای عز و جل فرمود که تا شنیده شد در اسما هفتاد یا بیست و نه نفر
 پاکیزه که در شده اند تا نفس نجاس با او لا ایش بشناسد چنانچه در چشم آن نمیکند و در چشمها مطهر تر که ملائکه اند با یک سفره در بدستها نویسند کان
 یعنی فرشتگان که از نوشته اند و فضیل نیز نیستا نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که راه خانقاه فرارند و غافلان آن و نیز بنیعی مراد اهل بیت
 و مولود هر کدام از خدا یا مؤمنان با مستغنی برای یقین است و اندر نغای فریاد در حقیقت ایشان از حضرت خداوند شایسته تر است و بنوکا کان و مشتقاً از
 مقابل مرد نیست که فران در شب از در لوج محفوظ با شما در میان من باشد بدست فرشتگان که کالیبا او بودند بعد از وصف فران بیجا حال مکد با
 نمیکند بفرموده قیل الایسان ما الکفر کفره با او از در حشر و در بود ادی بیخه کافران معاند چه چیز کافرناختا و با او چه کفران
 شواله بر نوعی از اویات و غیرت برسد بیتا سلم تحقیق که او کونید بر ایمن امیر بن خلفت که هر بیاید عشا بود و کفر او غایت اشک با
 و بعد از نظر عین که در این که هر آنچه شیخ حلقه از چیز از این است و او از این قطعه حلقه از مقداد اندک از این معنی بسیار فریاد و اولی که
 پس نامه ساختن چه موجب صلاح اوست و اعضا و اشکال و هیا بر طرف مناسب است **السبیل** کثیر است پس راه پرفت مک از شکر فادان ساز کران
 او را با این که در هفتاد و دو اساع سواد از این سماع نامعکس می شود و تمام آن در پس بر میز آیند و از او خوانده های عمر فاقیر و پس بر
 فرمودند که در او دن او را با او ساختن بر کرانید و تمام آن در آشوب که از این که خواهد نمک اندک که فاند او را چه وقت نشود باز هفتاد و
 بیشینا و کل آناید که کافر منترج شود از این کارکنا بقض ما امره هنوز نکند از این که فرمود خدا او را یعنی بعد از هفتاد و دو ایات
 و طلعه کردن دل نهارد و کونید مراد هم او میماند یعنی هنوز ادی از عهد ادی حقوق الهی که پستی نیست نباید چنانکه در عشا او سبحا
 است نیام تقویت از آن ذکر نمی میکند که در زمان حیوة مخارج آینه است و میفرماید که **فلینظر الایسان** الی اطعامه پس باید که نظر
 کند ادی بدین معنی جو زینه خود در بیند که بچه در هر حد کربه بنشیند باید که بنکند **انا صدمنا الماء صمنا** باینکه مار بخیر است
 و از این بجمله **تم شققنا الارض شقنا** پس شکافه زمین را شکافید بنیان یا بکباب که نشاندنها احتیاج است معنی این که در
 دانه را که قوه توان کرد جو جو و کندم و امثال آن **و صمنا و قضبا و ذنونا** و در حد کور و رطب و در حد پسون و محار و
حد آه علیا و غیر مابیان و با غنا مشتمل بر درختان اورد و وسط زمین آبنوه و غا که و آبا و میوه ها در هر گاه یا بیوه ها خشک
 که برای مستان مقدر است مانند معظم مفسران بمعنی هر گاه است و این مؤمن کورد را ایجاد که در **متاعا لک و لا تغامک** یعنی هر چه
 مرشاد او بجهت جمع پنجاه ایات شامچه اشیا مذکور که بعضی طعام است و بعضی علف است **الایسان** در پیوسته در احوال قیامت میفرماید که با
جآته الصامخه پس چون بنیاد او کند یعنی صیحه که بجهت فرشتگان شود که در در لوج نقش تالیته است **و هم در غیر از این حد**
 روزی که بگریزد مراد از این اند خود با وجود همزایی و انش و آه و از مادر خود ناکره حقوق که مراد از این بوده در حمت شفقت از او صادر شد
 و عا طفیل که او در بدنه و صما جبهه و از دن خود با آنکه مؤمنش روزگار او بوده و بدینچه و از فرزندانش خود با او چو استنظها ایشان با او فرود
 او از اثر یا بجهت اشتغال او باشد بکار خود و وضطر او احوال خود و کونید مراد مؤمن باشد که اگر برای خود بگریزید **المرهم** نم
 تعیین مراد از این افضل میانه در لوج فکا باینکه مستطاد در بیان سبب که نزاری می بان به شغل ایشان نیز در و غطای دنیا از سوره
 در جحشر سالفهم و فایه کرده **المرهم** فرمود که روز قیامت خلق را حشر کنند بر همه و سخن ناکره **مرهم** بر طریقی که در او دهن ایشان در آن
 و بگوش ایشان و سینه باشد سوره کشف یا چه سوائی باشد که در لوج مراد عو که بگریزید **اندر مرهم** معنی دیستانی که نزاری بکار یاد
 خود با این بگریزید **و جوه** بفرموده **فوقیله** صما حکا **مستبشیر** در اینجا باشد در اثر زرد و درخشان درخشان فرندان
 و نشان بجهت نخاک و نیز آن و بوسول روضه وضوان و نگرین در لوج جهان و حور و غلمان مراد اصحاب جوه اند و جوه **بومشکل علیها**
عجرب در و نه باشد در آن روز این غلبه بر کسی نشسته تر هم ها **اقره** مراد از آن یکی و سیما نیز معنی آنست و در لوج مراد اصحاب آن
اللائات هم الکفر الخیر آن گفته که در دیگاسیا که دالود داشته باشند ایشانند که بگردگان نابکاران یعنی جمع کنندگان مجرمان
 و خدا سواد بجا نشان با عزت باشد مانند جوه و زکیان و جوه نشان اهل ایمان و جوه داشته باشند که **سومرا** کو مرتب نشسته
فحش بر مرتب از این در حشر است **سومرا** مراد باینکه فرموده **اذا الشمس کورت** بخواند هم او را و در پناه خود نیز از سوائی تپه و تپه که نشسته
 حلقه او نمایند و فایه است از حضرت امیر المؤمنین **هم** که گفت از حضرت سالت پرسیدم که باز سوائی تپه میری در دوری بیتا آورد فرمود که سوره **سومرا**
 در بیدان و هم و اذ الشمس کورت مراد باینکه چون حق تم ختم شود و عیسایان گریه نامه و احوال آن نامتاح این سوره که بیدان علامتا
 عا اموال و احوال آن و فرمود که **هم الله الخیر الخیر الخیر** اذا الشمس کورت چون منجاب و هم پیچیده شود و آنگاه از ایشان با
 زایل کرد و اذ الخیر **هم انکد مرتب** و نگاه که ستارگان نیز شوند عیسایان نامه نو در مانند یا آنکه منتشر و منتشر اقل کردند و دست که در آن روز
 افتات ستارگان و در چشم اندازند تا عید ایشانند که ایشان استحقاق الوهیت ندانند و تصور **ان الله بوداد** و **والله الحیا المبرک**
 و نگاه که گویم با سواد انفراد اما ک خود لان کرد ایند شونده در کربن یاد و هوامانند بر دران شوند و اذ الخیر **عظمت**
 و نگاه که ناتیاده ماه اصل ایشانند باشد و از این تر بیک شدل فرود گشته شوند چیزی کس بر روی فرغانا انها انها یاد با نگاه
 نفیس از عین تپه ماها است در عرب و اذ الخیر **خیر** و نگاه که هر جانودان و خیر جگ کرده شوند در یکجا و هر سیکدیگر حفظ

این سوره در روز قیامت خوانده میشود و هر کس آنرا بخواند از دوزخ نجات میابد
 و این سوره در روز قیامت خوانده میشود و هر کس آنرا بخواند از دوزخ نجات میابد

میدید بعد که آنکس و سایر اولین این مومنین را از آنکه در دنیا با اینست عمل که شرف حاصل علم و این مومنین
 شاه مکرر میفرمودند که خواهند از شما آن کیفیت را که میبینید خود را در خدا پیروی حق کند و صاحبان و خواستار
 و عدالت و با اختیار الا ان نشاء الله مکرر خواهند از شما و رب العالمین که هر دو کا در عالمی است یعنی شما همیشه و اختیار
 نیاید مگر گاهی که مشیت خدا تعلق گیرد بر اجزای شما چون این مخالف تکلیف است از او ان نفرماید سو مگر انقطعت سبع عشر
 حکایتی که در کتب معتبره روایت کرده که هرگز این سوگند بخورد بعد در طریقه با آن و در دستان بزرگی وی حسنه نبویست و جان کند بر وی
 کرد و بر وی ابو عبد الله که فرمود این سوگند یا سوگند از التماس انشقق در غدا فریضه و طمانه بخواند هیچ غمناکی او را از رحمت خدا منع نکند و همیشه
 نظر رحمت ما کند بدانکه حقیقتا ذکر افتتاح این سوگند نیز مثل سوگند است که فرمودیم الله الخیر الخیر ان شاء الله انقطعت انکاه
 که امانت شایسته و انکاه که نشاء کان فرد و نیز از این عباس مرد نیست که اول بود از کوا که ذایل کنند بعد از آن
 اجرام مظلله را مندرستانند و انکاه که در باها و فان که در اینده شوند یعنی بعضی باره و در بعضی دیگر یکشاید تا همه دنیا
 شود و شهرت با لب دنیا شود و انکاه که در میان و در ذکر که پیغمبر که خاکهای از منقلب ستاند با من از ظاهر سازند پس همه
 مره مان دیده شوند چون این مومنین که در آن حادث شد عینت ما قد مت بدانند هر نفسی از پیش فرستاده از طاعت و مسیبت و خیرت
 و آنچه از این گذشته از یوبه با نر از فریضه که صاحب کرده است که بعد از او فرمود ما با و علی عموه باشند و او را مثل ثواب خاندان باشد و انکاه
 جوابین چیزی که کند با و دهند از سنت است که بندگان پس از او را اقدام کرده باشند و از منکام او را عذاب مانند آنها باشد و انکاه
 ایشان واقع شود که خطاب بکنان رسد که یا ایها الانسان ای ای صاعرت چه چیز بفرست نو از ربک که در هر دو کار نیز که از تو
 که کافر است و جرات نموی بر عصیان او حاصل که حقیقتا در روز عشر با انسان گوید چه چیز با تو ساخت بخداوند بر کوار خود الذي خلقک
 انکاه که بیافرید نو را در خلق که هیچ نبودی قسویک بر دست کرد و تمام که بایند از او اعضا و او اجزا همه باید فصلک پس بگردانند از عقل
 و منتهی در خلق است تفاوت و اختلاف چنانچه احد بدین را طول اندکی که در اینده از حد عینین را وسیع از دیگری بعضی را وسیع
 موی و بعضی را کوسرخ یا نور استعد القامه که در اینده من مانند بهام یا فرزند نو را و مختلفه حسنه که مغایر سایر مخلوقات دیگر است که ای صواب
 در ره سوره که خوانست که ما شاء و کما کریم که نو را و پیوست یعنی ترکیب نو را در هر صورتی که مشیت حکم او اقتضا ان مینماید در صورت
 و مغایر در حسن و قبح و طول و قصر و کور و انان و شبه او با و ام یا خال با و غیر آن از سایر اوزان و اذام جعفر صادق علیه السلام فرمود که مراد انکاه
 هر صورتی از صورت حیوانات که خواهد نو را با من صورتی را بخیر یا غل غل غل است و لیکن بفضل عین خود نو را با حسن تقوی خلق فرمود که ان
 و انسانیست که از اینست از من و رشد بگرد خدا و نسل بفضل کرم او چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعت است نه کرم نه مصیبت بل نه
 است که با از اینست از کفر و غضب است که چون بالدرین بکنند بر ذممه از وی عناد و نصیحت میکنند و او با عتاب نکند بیست نماید
 سه و ان عتاب که او بدستی که بر شما یعنی هر که داد و گفتار شما که اما بر کان تر خدا کار نبیند و اینست کان شب زود نامه افعال و توان شما
 چگون ما نفعمون میدانند آنچه میکنند ازینک دیدن یعنی از وی حاضر مینویسند و در خرائط که چون بنده طاعت کند فرشته و منشا است
 شاد شود و بیجمل تمام یکی باشد نویسد چون معصیه کند مرد در نشتک شوند و فرشته در نشتک چو خواهد که نویسد ان فرشته دیگر گوید که
 کن تا هفت ساعت بوقف نماید تا شاید که بنده ایشان کرد که در این ملک نایب نکرده فرشته و نشتک گوید انرا بنویسد که جاهل بنده انسان
 الا بر و اینست که بنویسد و فرمان برادان لقی یعنی در جنت با نماند و ان العجا و ریدن سق که بد کاران که منکر عبادت لقی چمن در روز عتاب
 در صفت بیاد مینه فراید و یصلونتها و نایبند و رخ یوم الدین در روز حساب که گفته است و ما هم و نیستند فحاشا عنها از در رخ بغاوت
 که شد کان بجه خلد را بشادان یعنی همیشه در آن باشند و بیرون نیایند و ما اوزیک و چه در ناخست نو را یعنی چه دان تو که ما یوم الدین
 چیست روز حساب و انرا اوزیک پس چه داناکر و چه دانسته ما یوم الدین چیست روز حساب که او و بجه هر تر بجه چه شان از روز است یعنی
 کند او را هیچ کس نداند یوم لا تملک نفس در روز که مالک نشود یعنی نفس را می هر نفسی شمشیر از منفعت دفع ضرر یعنی هیچ کس نتواند که
 بقوه و قدرت خود دفع بکند و از روز عذاب و الا یوم شین یله و حکم و فرمان در روز مردان است و در جوارح و عفو و انعام و
 دادن شفاعت و جابر از ابو جعفر فرمود که هر که در راه او در دفعه خدایا باشد فریضه بخورد چون روزی باشد باشد هر که کند کان هلاک شده باشند
 و مع هر که کند نیاید مگر خدایم هر خلاف این روز که بجه دعوی حکومت و فرمان دواتی میکند مثل انیست که میزدن الملك ایوم الله او احد انهم
 سوره المطففین میت فاشو من ایزیک ای بر کسان رسول م و ولایه که که هر که این سوگند فرست کند حقیقتا در روز زیاده او را از رحمت
 اب دهد و از بعد الله بمل است که مر آنکه این سوگند در فریضه کف حقیقتا او را در روز زیاده از تشر و در خنایم کرد اند و انش او را ببیند و او انش را نه
 ببیند و در روز قیامت حقا او را نکند چون حقیقتا هم سوگند مذکور نمودند بدین زیاده و انچه معذرت بدان از این سوگند و انچه از این سوگند نیز مثل
 ان که فرمود که نسیم الله الخیر الخیر او دره اند که اهل مدینه در کمال و در آن خنایه عظیم داشتند چون حضرت رسالت شاه تمام که هر دو
 شوم و بیست شد و انشای هر حق بی سوره نازل شد و در آنکه در مدینه پیروی بود ابو حنیفه نام و فصلی داشت یکی نیز که با و جریک و یکی خود کرد
 هر چه خردستان لو این سوگند که قبل از این فریضه قبل کله ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب عتاب و عتاب و عتاب که افند

اینست که با از اینست از کفر و غضب است که چون بالدرین بکنند بر ذممه از وی عناد و نصیحت میکنند و او با عتاب نکند بیست نماید

انقراط

داستد و کله وزن الودین گمانند که اذا کالو ایچو مینسانند بخل علی الناس بهر زمان بیند از ایشان برای خود چسبند و چون تمام مینسانند
 قایدا کالو هم و چون میباید برای همان او و ز تو هم یا میبندد ای ایسا حقو را میخسرت زبان میبندد بد ایشان و میبندد هاتند
 را و در آثار آمده که اهل مدینه منجاس بودند هیچ کدام این صفت نداشتند و نمیدانند چو این شود و از نشد بفریب عیبها با آرد و بد ایشان خواند
 از آن فریو حقش بخشند و بهر آنکه عقافت بیج معیبه بر لبه است گفتند با و سوائه انکار اند فرمودند که هیچ قوم نباشند که نفس عمود
 مکر که شکا تم دشمنی بر ایشان مسلط کردند و هیچ کس نباشند که حکم غیر از خدا ناکردند مگر که در پیش درویش ایشان اشکار کرد و هیچ کس
 نباشند که فاخته درویشا ایشان پیدا شود مگر که در درویشا ایشان اشکار کرد و هیچ قره نباشد که سخیست و که بیخون شاک کنند مگر که ایشان را
 میاخذ کرد اند هیچ کس نباشند که منع زکوة کنند مگر که بازان از ایشان بردارند و در خیر است که چون خیر المومنین صلوات الله علیه بر حکومت
 فایع شکس بسیار کند پس در فرمود که امیر ما بریند انخداد و کیل و در نزد دست بپایانند چیزها بریم که در میند و از حضرت رسول مر فیه که فرکه
 در کله وزن خبانه کند فرما او داد و ضرر و فرخ در اندازند و در میند و کوه ایشان جای دهند با و کوبند که کیل و وزن این دو کوه کی را و همیست بخیل
 مشغول باشد ما لک دنیا فرمود که مرا همشایا تو بیا و شد دردم مزج بستان او درم بان یک کوه که در کوه انشین فصل من میبندد که تمام امیر دایر حضرت جواد و در
 دست نه خیل است بلکه حق خواهد بود زیرا که ما بود و میباید یکی ناخوش بکویاید بناقض و برادیم و برادیم مگر که از این کعبه در دست که طلب حاجت حق
 میکنند و کسبند روزی فسترم میباید و ز با تمام از وی او باشد از مشغول و بایه است که نماز میباید تمام نماید با از او تمام بپایانند که یکا نماید
 در زایه قبل اللطیفین داخل خواهد بود که لا یظن فی الحاکم بالکفر غیره باین کوه پیش نماند و کفر نشند آنها که ایشان همعوثون بر انکشتند
 لیوم عظیم مرد و زن یک را چهره که کمان و فرخ این روز داشته باشد از هر جهت میکند چنانکه عین دانسته باشد که مسموم خواهد شد بر مقدار
 دن حساب خواهد شد قوم و قوم الناس در روزیکه بیایانستند بر کسیر با لعل این برای حکم فرمود کار عالمیایین از پانچستند تا فرمان
 نرسد و مقام هیتت باشد که اهل عیسا بصدق ال ایستاده باشند کس با ذمه معنی گفتن نباشد و در خیر است که مقدار ایشان از مؤمنان مقدار
 که نماز بر زمین کند که شود و عینا فرمود که کسیر پیغمبر رفتم و گفتیم یا رسول الله سمسله از تو میخوام که پیغمبر فرمود پس هر کس با رسول الله مقام مؤمنان
 در نزد پروردگارا عالمیای چند مده باشد میباید بهشت و در فرخ مضر باشد یا نه وجه مشقته در این مقام بر زمان رسد فرمود که کار و بخار بصدق است
 در این مقام برای ایستند چهره هول و در هشت باشند اما مؤمنان در فرخ باشند که هر کسی سابقان و کردی خطاب عین و مقدار ایشان از
 سابقان همیشرا باشد و زمانی باشد که میباید کس را از کوبند چون از ایشان داد کشد از یک یک جدا شوند و بهر هشت چشم ندانند و در محاکم
 عین مده فغان مرفی باشد و در اول و قشند و کسند که بعد از غروب در زه بکشا میدانند که بهشت را بیند و میان بهشت و روز خوض باشد
 طول آن یک ماه و غرض از یک ماه تا آن سفید از پیشرو پیشرو از غسل در کاران قدما از فضل و نور این باشد که هر کس یک فرخ از آن باز خورده
 یک فرخ از آن باز خورده نشود و سلیمان بن عامر از مقدار بن استون نقل کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم که گفت در غصوات ثبات است
 را بر بالای مریدان بدانند مقدار یک کیل یا دو کیل پس ثواب تحلیل و طوفا ایشان کند و بطریق عز از یک ایشان بپردن لید بجهت باشند و فرخ
 تا باشند با ایشان سید باشد و بکسی تمام بدمن ایشان در فرخ حضرت اشاره بدمن خود کرده فرمود که عجمه خاطر فریست که خدا الله هر فریست و از او هر کس
 چون بایه یوم بیوم الناس بید که بر فرخ غالب شد و بیفتاد و از فرانه منع شد و در ده که اعجازی بعد الملک بن مروان گفت و شنیدم آنچه خودم
 در مطیفین فرمود که گفتیم اغریه گفت پس چیست فلن یوم نفس خود که ما لها مسلمانان کیل و وزن سیکری و خاندن بجهت عبادان تصرف نمیکند
 کلا درع است از لطف غیبی که در پیشا و از روز بیک و بر اغافل مشا و بعد از آن در ذکر و عید بخار سیفر مایدان کتاب العجا و بجهت که نوشتن تمام
 نماز لقی سبب در سبب است و ان دیوانیست جامع جمیع شیاهین از کفر و فخر و حق و دانش و ما او ذیک و چه ناخاسته بود که ما سبب است
 سبب کتاب مرقوم کتابی است نوشته شده با غل کتابیست که در وفان دوشن و نما یا نشد یا نشانه کرده شده بعد از آن که فریدند اند که اختلاف در آن چهر
 نیست و کتبها جدا و اینست که چو را از و کاب فاجران با شما بر نهادل استا قبول کند پس زمین با او از نند اهل زمین نیز قبول کنند نیز هفت زمین
 و در همین که موضع المانیست لشکر او بنهاند و قیل یومئذ لکم دین مکنین مکنین کنند که انراست ان بن مکن یوم انکه لکن بپا کنند یوم انرا
 بر و جن او با و در آن ترا و ما یکن بیهم و نکند بی نکند با ندر را لکل معتدل مگر فرستم کار از حد و کدرند مد تقلید که بقدره الهی
 علم او استغنا کند و اعاده او را مستحیل و انرا هم نزه کا و به باک و متوخل شهوات و منافق که مشغول ساختند و از او و از ای انرا شلی
 علم او چون خوانده شود بر او با ثباتهای کلام ما قال کونید از فرجه و عباد عرض از حق اینکه ساطر الاولین انما هم با شیند است که آنه
 چنین است که مکن بان بنکونید بل وان بلکه غلبه کرده و ذنک نهاده علی قلوبهم برده ها ایشان ما کانا نواکیسوا ایچو بودند که میگردند از انام و ما
 چینه قلوب ایشان بسبب خست و اعتقاد کفر و معاصی تنک گرفته و نادیدک شده و بجهت این معرفت حق و باقل بر ایشان پوشیده کشند عیاشی در آن عالم
 کرده اند که ابو جعفر فرمود که هیچ بنده مؤمن نباشد مگر که در دل او نقطه سفید هست چو گاه کند نغصه سیاه در میان پیدا شود چون لویه کند
 قابل کرد کار باید که با او باشند کفر و فخر از کفر فرود که برده ملای ایشان غالب میشود و بسبب ذنک عفتان بدان نشاندن هم ترحم برده و بسبب کثرت
 از مشورت و در همین در کار خود بومئذ ندانند که چون در بر شدگان بینه از آن مجبور و منوع شدند هم هم پس بدو سپید مکنید کند کان
 فصلا و ایچهم در آید کان بدو فرخ و همیشه سوزند کان دران باشند هم و قال پس گفته شو یعنی ان سینه ایشان را کوبیدند و روی بوی دهند

این حدیث را در کتابی که در بیان عبادت است که نوشته اند که هر کس بی نیکی و کینه از بندگان بود که کند بی نیکی و کینه از آنها کند
تا آنکه بی نیکی نباشد و بگوید و بگوید که هر کس بی نیکی و کینه از بندگان بود که کند بی نیکی و کینه از آنها کند
یا بگوید که ای کاش این عالم را بر من می گذاشتند که هر کس بی نیکی و کینه از بندگان بود که کند بی نیکی و کینه از آنها کند
شده که با تو فرمودند که ای ایست سلطه دنیا مکان کما بیست که بینی و دوشش است و هر کس بی نیکی و کینه از بندگان بود که کند بی نیکی و کینه از آنها کند
خبرند که شیخ الحدیث فرمودند که حاضر شوند بدان کتاب بدانند که مقرران در کتاب که با آنند و حفظ آن بکنند و نیز از این حدیث علی مرتبه باشد و سنانند
ان کتاب مرفوع است در ایشان معنی در زیر پایه عرش که مسکن گرفتار است بر پایه عرش که علی مرتبه است و این حدیث است در آنکه این حدیث است و این حدیث است
از هر چه در معلق و در زیر عرش که اعمال این را در آن مرفوع است و از کسب آن نجاب و نجاهد و فتاوی نقل است که حلیتین در آنجا معنی است و این حدیث
مؤمنان را است پس معنی این حدیث است که تا هر چه این حدیث است که این حدیث است که ملائکه منتظرند چون عمل بند را در آن باشد
تمام انرا با سایر بندگان بدانند که نشان که با آنان بویند و اعمال بندان و هر چه در آن بود و او را با خالص کرده او را در این حدیث
جای دهد که من انرا از این حدیث چون عمل بندان و دیگر بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز با سایر بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
او بود که هر چه در آن و او را با خالص کرده او را در این حدیث که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
در حدیث است که هر چه در آن و او را با خالص کرده او را در این حدیث که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
یا از عرش یا از انبیا و اولیایان یا از کس که بگذارد در آن با انواع عذاب معذب باشند عقیقت بدانند که نشان که در آن عذاب است
تضرع التوبه تا آنکه توبه گشته باشند و باقی مانده باشند از آن عذاب که باقی مانده است از آن عذاب که باقی مانده است
بویا شد مخصوص به بندگان که اول آن از بندگان است که هر چه در آن و او را با خالص کرده او را در این حدیث که او کند و نیز بندگان را
خوشه که در آن است و سینه و موجب از آن نشان شود پس از خود این مهران بر آنند و این حدیث است که در آن حدیث است و این حدیث است
و در این حدیث با اینهمه قیامتنا فیس المثنی فیسون باید که رجعت کنند عذاب کنندگان یعنی علی بجا بی از آن که سبب است عذاب شریفان کردند و در حدیث
اه که هر چه در آن و او را با خالص کرده او را در این حدیث که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
است که با علی مرتضی که در حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
و تیسار آورده که از این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
در آن حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
و در حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
باشد شراب ایشان مزه ج باشد آورده اند که صنایع و قریش چون ابوجعل و ولید که مغیره و عاص بن یزید و النبیع ایشان چون نظری مطایر است
هر دو صهیون جناب بلال و اشال ایشان سخنیه و اسهله امین کردند از این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
من الین من امنوا هسنوا انانکه کردید انداخته کون مهندند و از آن حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
یعنی اشادتها میکنند چنانچه ستمن و او در کشتن و جبر فیسعد کور است که در حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
بچندین حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
و چون یازنی که نداری اهلهم بگوگان خود را از بندگان در حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
در کتاب شواهد انبیل آورده با نشان خود از آن حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
اسیبا است و صحاب و این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
اجر و اجتماع برقی است و بویند که چون علی بن ابی طالب با جوی از مؤمنان برایشان بکنند شدیم این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
اسیبا است و صحاب و این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
باشد که شما در ایشان بکنید و ایشان در و آتش روزه معذب باشند و مغالیر نیز که از اعظم سنیاست و در حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
از حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
قد دانستگان و این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
مؤمنان را و این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
فشا انداخته که و بنفاق علی مرتضی این حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را
با مؤمنان با بنظر سلوک نمودند و پیوسته است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
انکه از آن حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را
در روزه با انواع عذاب معذب است که اهل ایمان در روزه چنان نظر در مشرکان و منافقان کنند بعد از آنکه شهر و روزه ایشان
ملاحظه کرده باشند و در حدیث است که این حدیث است که او کند و نیز بندگان را از آن حدیث که او کند و نیز بندگان را

انقش

بهشت در آید بجهیل تمام طرف بهشت روان شوند چون دو دست در نهی کمال در بر وی ایشان در بندند ایشان بدو رخ باز کردند و سزا
 این حال خندان شوند و گویند هسل **ثوب الکفار** و این جزا داده شدند کافران ما کافران و این معلوم آن عاها که بودند در دنیا که
 منکر دنیا در سخرت به واسطه هر استقامت بر سپیل بفرستند ایشان با او شد اندیشا آنچه با مؤمنان منکر دنیا از استقامت و سخا
 و بجهت آن بعباد بران و عقابها و زان گرفتار کشند **سورۃ انقش** **ثمن و حشر** **فرز این میگرد** **بزرگبنا** **فلسوف** **و ریاض**
کرده که هر که سوا انقش بخواند خدا بیجا او را در دنیا و آخرت خود بگرداند و نامه بدین که احوال همه افشاح این سوره کرده فرمود که پسیم الله الرحمن
و الرحیم اذا السماء انقش نگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آسمان بر زمین نازل شوند و از امیر المؤمنین علی هم فرزند که آسمان شکافته
نماید و حقیقت سزاوار گردانید شد آسمان با سماع واقعه ادم حق چه او سبب آن خالق است و الا کرض منک و نگاه که
زمین کشید شود باین وجه که کوهها و جنج ببلندها را از میان بردارند و او را پس باز کشند که هیچ موضوعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنان
که اگر تخم مرغی در مشرق باشد از مغرب نیز توان دید و آفتها و فیها و بیرون افکند آنچه در آن در درون او از کتور و امواتش و محلات
و تکلیف کند و خالی بشکند چنانچه هر چند چنانکه که در این باب از ما میسر باشد بجای اندیا هیچ بدین احوال و نمائند و آن نشانی میباشند و در زمین
مرکز خدای خود را و بیرون نکند و خالی شد از همه و حقیقت سزاوار گردید مرجم و باقی را چه مخلوقی و از هر چه او است و عنان و اختیار
در فضا و از سید کانیان هم منقولست که چون نشانیها قیامت ظاهر کرد در زمین آنچه در وی نماند از آن یادها که خود با آنها
آیا انسان ای در حین است و خطاب راجع بر زبان مکتفا است از اول و ادم اولت کالوج بدینست که بود کار کشید بر هیچ و سوره تمام ای
تا وقتیکه بر منی بخیرای برود کار خود کند کار کون بجد و جهل دنیا که اثران در نفس تو ظاهر کرد و قضا فیله پس تو دست را بکار خود
یا با فرید کار خود را ملاقات بخیرای کرد از هر چه در کار دین پیادش خود رسو و از آن چاره اندازی متوالست که ای در میاید در جل جبر شریفست
بیک کشید تا آنکه بخیرای آن میسید قاصد من او را پس ما تا آنکه داده شود که بایه نوشت احوال او را همیشه بدینست راست و کسوف و کسوف
پس درود باشد که حسا کرده شود حسیبا یا قیتم احسا است که اصلا نماند و مضایقه در آن نماند از حضرت و سوره مر و بیت کسب است
انست که در خوب بندد با او نمائند بعد از آن بقدر عقوبان را بخونند و قیلم با او که در طنگه حسا و است که در آن اهل به کسب و خیر
بیشتر از اهل ایمان بگردانند مؤمنان یا بران خود از خود العین مسرور است و اما خوشحال شد بسیار غمناک باشد از خیر و کسب و
رفت و در حیات خود در حدیث نماند که هر که اسه خصلت باشد حق حسا از زبان آسان گرداند و در پیشش در آورد یکی انست که غنا کنی
کنوز مردم کرده باشد و غیر آنکه بیوی بکنی که از تو برید باشد بستم آنکه عفو کنی و در کتبی از کسب که بر تو ستم کرده باشد و اما من او را و اما آنکه
دانشور کبابه نام کردار او را و ظاهر از این پشاید سبب و اینان بود که در دنیا سزاوار کردن او بنهند و عفت چید و از این پیش
و برین او را و گویند که اگر کمال او کردی من نام را چون از این پیش کردی او را از این شکند تا نام خود را ببیند با اینک و سبب خارج
متجر شود و نماند که او را بخواند فسوف بد خویش زود باشد که بخواند یعنی متنا کند ثور و اهل آنکند او و صلی سغرا و عدل با تش
افروخته و همیشه ملازم او باشد که بیاموید از عذاب منکر آنکه آن بد نیست که اینک بود نیل اهل در دنیا خود مشرودا شادان و ناز
بمال فانی و بیادنا با با آنکه کفن بد سو که او کان بر آن فن کجور آنکه باز نکردند چنانچه او را است و نشود بود بی از او باز کش خواهد
بود آن و کردید سیه که بر فرد کار او کان به حسا احوال او حسیب اینها پس او را در و متواضع کند بلکه محشر خواهد او در دنیا او خواهد
دسایند فلا اھیم پس نو کند پیروم با شوق خبر خود بعد از آن نام او منفر شیدا شود و اللیل و ما و سق و بیخ جمع کند فراهم او در عیوشد
بچه طریقیان کی شب از جمع کند هر چه پوشد بعد از آنکه در روز منفر شیدا باشد و آله و سوز کند از السق نگاه که جمع و مشرود و تمام و کل
که در دین و قیامت که هر چه بدیدم شبید باشد در شب چهارم چنانکه اینک که گین فرزند بر نشیند و در کسب شود یعنی اندام کیند و ملاقات
نماید طبعاً عن طریق خالی پس از خالی که مطابق یکدیگر بشد در شدا و مولد مرگست و شد ایان و احوال قیامت و مولد های ایدان که بگویند
از دیگری دیدا شود بعد از آن بر سپیل بکنیت و اگر با غیر نماید تا هم پس چیست که او فرزند که با او بود این احوال و بغایت مرگ است و چون که
منکر و نماند او در آخرت و بران جمیع منکر است و صلیق نماید با وجود و شرح در آن و ظهور و از آفری محلهم القرآن در
خواند شور ایشان قرآن لا یجملون فرغی نمیکند و منقادان یا عتق نمیکند و عتق نمیکند تراوند و با لغاتی علی این سخن است
جهان مند و نیست و سجد تا کردن کمان جهت قصود لیل و نطاع جهت است بل اللین که فر و بلکه نماند که نماند بکنیون نماند
نمیکند مفران را در دنیا نمایند و اینان در ایمان خود در عتق نمیکند و قیامت با بای خود در نماند و الله اعلم الخ و خدا را است با
پوشون با آنچه نگاه میدارند در دعای خود از کفر با آنچه پیوستند نمیکند و عتق مؤمنان قیامت هم پس در آن کسب است بعد از آن
جذاب در دنیا که ایرادشان در مقام اندازی بلکه استر لا الکنین منو اینک آنکه در نماند و عملوا الصالحات و در دنیا است
کلمه پس را ایشان است فری غیر ممنون که است و با نماند است انما سوره البروج عشق الی غیر میگردانند و کسب است
کرده که هر که سوا البروج را لاون فرماید خدا تیمم بعد از هر روز و هر که در نماز نماند و در نماز نماند و هر که در نماز نماند

حرفا انبیا علیهم السلام در دنیا باشد چنانچه در این حدیث آمده است که چون احتیاج بود که در دنیا بمانندند و در آخرت بمانندند
گفته است **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مِثْلًا** و آنست که خداوند برای هر چیزی در دنیا و آخرت ملاحظه کرده است
سرطان و اسد و سینه و غیر آن و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام و انواع و اقسام و انواع و اقسام
میباشد و مانند در هر یکی یکایه و یا از او باقی میماند که بوازل از آن منازل میشود و گویند که گوشه‌ها اینها از زمین و در هر یک
سپید و کوه و دریا و در آن مواضع عجاایه است که چنانکه زمین مساجد میماند **وَالْبُيُوتُ الْمُرُومُ** و سوکند بر خود خدای دادند
مردود و زیاده است که مخلوق بدان نماز آن خواهند یافت و شایسته سوکند بر که حاضر شود در این روز و مکلفان و غیر آن و مشهور و با چنان
کرده شد بر آن از عجاایه غریب و جویب است که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
چنانکه خرافات و عجاایه است که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
شخصه و با سفسف و جریب و فریب و از او صاحب لایحه سوال کرده و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است
خبر و در آنکه حق و غیر جسته را بر ماله حبشه فرستاد ایشان با کردند و بعضی صاحب و در آنکه ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
بنا کنند بر این از آنکه در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
چنانکه خود را در این اقل اندازد پس اهل ایمان دست بیک بگردانند خود را در اقل انداختند و حق مؤمنان را کوفه یکا کنند و در این اقل انداختند
خود را در اقل اندازد پس بر کوفه بسوخت و خواند که بر کرد کوفه گفت عیاذ من الله و در این اقل انداختند و در انواع و اقسام
اند کنند خود را با کوفه در اقل انداختند و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
الْمَاءُ وَالنَّارُ و در اقل انداختند و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
نشکان برای لغای اهل ایمان و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
بودند بر یک ملک و بعضی کوفه میزدند که ایشان بقبضه نکردند و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است
مؤمنان میکردند و همانطور که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
الَّذِينَ كَفَرُوا که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
و کافر صغیر شهید کوفه خالیان و کینه متصفان این صفات باشد مستحق است که بوی ایمان از دنیا نماند و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است
که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
کردند **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
مرا ایشان است عذاب در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
یافت بعد از جهل که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
شاید هر مؤمنانی که ایشان را در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
بدست که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
هر که باشد بخواند و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
ایشان از عذاب بر **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
باشند **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
عزیز عظیم و خالق انبیا ملک ملک و عاود وقت بنیامه **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است
بیرید مرز و خواهد خدا میفرماید **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
البتة و وحده **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
دنیا و عقبا که در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
ایشان **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
مدا و در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
باید **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
نشانی لوح محفوظ در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
استاد و سبقت طول از ایشان تا در **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام
باید و لوح نظر میکند **أَيُّهَا أَهْلَ الْأَرْضِ** و در هر یک از اینها ملاحظه شده است و در انواع و اقسام

ساخت با نوح از آن منافع می بود بطریق اولی و الا ان من حیث انکه طفل زایه پستان داده شود و آنکه بیرون آید
از زمین بر کاه فرایند می یابند چیزی که چنانچه پادان بخورد چنانچه پس گردانیدن کلاه و بعد از سحران عشاء کلاه خشک و خورد و در وقت
آخر میسایند و در هر دو حال قوی بهانه است سحر وقت زود باشد که بر نوحانیم بر از این چیزها بر ما نوح خوانند یا نوح فارسی که در این
با حمام فرستند فلان قفسه دین بود فراموش بکنی از اینجه قوه حقیقه بود از این داشته ایم الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا که فراموش کنی از این
نکاه می باشد که نذاره آن مشکو که در آیه **يَعْلَمُ الْغَيْبُ بَدَنُكُمْ** او است که می داند شما را از احوال و افعال شما از و ما می بینی و آن چیز که در پستان
و نفس که آن خورد تپانند پس اندیشه بخورد راه مد که من حافظ تو ام از نشیانی و نسیرت و اسنان گردانیم و نوح بود چه تر **اللهم** سحر
سلوک طرفت که ان اسنان بر سهل تر است قطره که بر بندد بران مردمان ان **نَقَعَتِ الذُّكُورُ** اگر سوودند بندد ذائق سیدان
و زود باشد که بندد بر مرد من پیشه کسب که بر بندد از عتقا و بجهت ما و پهلوی کند از دو غنچه که شوق بدین من پیشه کافی که اشوق از غنچه
الذی یصلی الشارک که در آنکه شکیست در دایه با نش بر یک بیغ از افسرد که جهنم هم لا موت بران بد بختر برین مردمان برین
مدان نادر که ما اسایش ناید که لا یخیر و نه زندا باشد زندگ که از ان و لغت یابد بلکه ان جوده و مال باشد قد اقم دستکاری یافت من تر که
انکه ناله شد که در معصیت و ذکر اسم و بر یاد کرد نام پروردگار خود را بید و زبان **فصل** در غاذا که در یاد دستکار شد کسب که در
کرد و یکبار ام گفت بر این تکبیر نماز پنج گانه را بگرد و از این امر او منین علی هم رویت که در کتب بعضی تصدق است بصد خطره قوله هم قدر از این
ترک یعنی علم کرده و کوه نظر از این موعده شد **عقله** و نماز عید را گذارد پس خطاب باشی اینکند که غله مستعد آخرت نمیشود و بل او شریک
الحیوة الدنیا بلکه میگردیدند کانی دنیا را و بجهت این عمل نمیکند که موجب سعادت شما باشد **والاخر** آخرین و سزای این بیدار است
پایند **مراق** هذا بند سینه که این سخن یعنی مضمون اولی تا آخر یا آنچه در این سوره است **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** اولی مراد از صحیفها
پیشین است که صحیفه بر همین صحیفها از هم جلیل است که است و موسی موسی بنی اواح نوح بود و در غفاری در آیه که در
پنجم **وَاذْکُرْ** که اینها چند اند فرمودند بیت چهارم که در پیش چند بودند فرمودند **سُورَةُ** که در اینم پنجم فرمودند **وَمِنْ**
باقی که فرمود **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
سرخسایند و بر وی گردانند و بجهت از ابو عبد الله نقل کرده که هر که این سوره در فرایض و نوافل بخواند حق او را بخواهد بود و در آخر
در این کردیم **اللهم** الرحمن الرحیم **هل** آیتک البید اند و آنچه **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
و چون تو مشق تو بجا کناد در اندر در **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
عمل در غنچه در ان عمل مشق باشند که در پنج وقت نشان بسیار شد مثل کشید سلسله ایشان که بر دست و گردنهای ایشان نهاده باشند
و خوش نمون در ان سوره بنسبها هم حسن عسکری هم من کور است که ایشان جوی که غافلند کردند برین خدا بر اینا انکه در ناله داشته اند و نما
گزارده اند و کتافند که نصب **عَلَمًا** از این امر او منین هم کردند پس حق تمام افعال و احوال ایشان را بخواهد **فصل** در او عده شوند چنان
معلوم خوانند یعنی در این نادر **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
شوند یعنی بعد از ان که عطش ایشان نهاده سینه باشد بسیار مانند ایشان **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
چنانچه طعام خوردن **الاحسن** خیر و ان نوح بجا نیست خداوند که امر آنک نباشد چون خشک کردیم **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
درد خیار و صد **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
همه کدام ایجاد است خواهد بود **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
در او پیدا **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
برسد **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
هشت عالی **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
چشمه روان بود و در غنچه عطر و کوزه که هر که منقطع نکرد در بعضی از ان تکبیر و بعضی از ان و انهار و فیهما سر و در انجا غنچهها
از **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
و مکمل بر هر چه در دنیا و آوای و در دشت کوهها میدهند و لوله باشد موعده نهاده شد پیش هشتادان و مهتبا و امانه تر
ایشان ما احتیاج نداشته باشند بطایفه ان و نماز و موقوفه و با لشها بر شاه هم دیگر که نام که خواهند بنشینند و زواجی
میشود و فرشتگان فرستند که کسره شده باشد در هر جا که از او پیشه باشد خاصم این جز از امیر المؤمنین علی هم روانه کرده که بنشیند
در هشت **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
شکر بقد ما کینت خلاق یکدیگر نافرین شد است **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
و از اینکند با اسنان که نهاده عالیست که **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه
نیکند که مها که بفرده عالیست که **سُورَةُ** الفاشیه **مِنْ** فحش **مِنْ** کینه **لَقَدْ اَلصَّحُفِ** که در این کینه

الفجر

چگونه هم شده است تا جای تمام مخلوقات باشد و کس بگوید که اینها از کجاست که از روی عتنا نظر در دل کند و نکند تا او برزید و بعد نما
 آنجا است مدتی که بزرگتر است که بگوید خداوند است عیانیم بنیسان بمصیط مسلطنا الجبار کینه ایشان بایمان الا من یولی الذی بینه
 وی بگریاند بعد از نماز و کفر و نکند و سخن را بپوشد قیعتن بیه الله پس عذاب کند خدا او را العذاب لا کبر عذابی یزدک لیه یسعد
 اخری که اعظم از عذاب دنیا که آن خط و نعل و اسر ایشان است این آیتنا بیده سید که بسوی ما است نیز بگر ما یا بهم باز کشن ایشان ثم ان
 عایشنا پس یحییق که بر ما است حبیب بهم شمار اعمال ایشان در محشر نیز این جامع و حد پیوسته و منید کفاد و خلاصه معنی است که اینجند
 اند و مملک بز خاطر عاظر خود راه ندان که کتاب او کجه را او معانده میکند و از او طغیانی بفرستند باز کشن ایشان بگر ما است و عترت نیز از
 وضد نه ایشان فانغ شوی سوره الفجر تلتون ایه تمکین ان بن کسب از پیغمبر صلی الله علیه و آله در ذلک کرده که هر که این سوره در نیای عشره یا عجز
 بخواند مرد بزرگ بد و اگر در نوزدهها بجزیه بختا بجهت خود از ان بن عبد الله عم و ایة که سوره الفجر بخوانید در در فیض که سواد حسین علیه السلام
 هیثم الله الفجر و الفجر و سوگند با دل صبح اول که مانند چو از اوقظ ظاهر میشود و راست می آید در این پیش از صبح و وقت است بانند در نما
 و این وقت مناجات و مجال دعا و دعا مستانست یا سید کسب که هنگام نماز و زمان اجتماع بندگانش بر این یا بان از صبح که فرشتگان در آن
 شامند و نوزدها نیز چهارم و روز است و کونین در اول محرم است که سال اذان منفر میشود یا اول ذیحجه که ابتدا ای ایاتی عشر است یا ابتدا
 صبح جمعه که مسکینان شبها و روزی که و غایب دعا و نیاز حاجه و واقف یا سفید یا دم روز چید یا اول روز دنیا مر و انجی و خلقان از
 بود و در توبیان کونید که اشارت است با انجی و اراضاع مباله حضرت رسالت و یامر از انجی در عیون است یا انجی ز فاته صنایع از کوه و یا انجی از
 از صفر و نو یا انجی در مطاب یا انجی در معرفت از سر حاقان و با صبح غریبان از تلووب عاذغان یا انجی از اشد ز دیه خاصیا و ایالات عشر در کونید
 بد شب بیوز که در آنجا است یا محرم که در روز عا شوی و دانست یا دهنه اخر رمضان که شب نوزده است یا دهنه شعبان که شهرت دارد
 و شهرت از عشر ذیحجه است از انس مالک حر و نیست که حوریم سوگند این ده روز خورد که ایای اذان دوسر نوزده و هر روز از اذان دو نوبت برزید
 بکشانت و هر که صدقه بدهد چنان باشد که از هر چیز صدقه کرده و هر که بیاد او بیازی و در چنان باشد که رسول خدا بر اعضا ان غون و
 و الشیخ و اولوتر سوگند بجهت و طاق مراد جمع اشیا الله که از رزق و فربحانی نیستند یا شفع نیای مد کور است و وتر و اذان و یازده و نوزده
 عاشتر نام عشر است و عرفه که ناسع است و باقی احوال در این باب حواله به منبع التصانید است و الکیل از اسیب سوگند شبها نگاه که بکن دود
 شود در شتر در نماز عکرمه و کلبه مراد لیل از روفه است که اجتماع مردمان در آنست بجهت طاعه من و بعد حاج و دانست از عرفه مر و لیل و کداردن نما
 صبح در آن و از انجا بجهت رغبون نیز صبح شب غدا است و صبح است که نوزده است که بجهت تعظیم انعام مذکور که بجهت میاید که کس در ملک یا نفس
 در آنچه قسم یاد کرده قسم مقسم بر پسندید که این عجز می خردان اذن عقلان یعنی بصیرت که این انعام من کون و بجهت عظم آن کافیت مر خداوند
 عقول را که عقل کنند در آن تقدیر که یعنی سوگند باین امور که عذاب کرده شوند کافران معاند و دال بر حزن جواب قسم است قوله که
 ق خطا حضرت است و تهدید که نوزده یعنی یا نیک و ندانست بجهت مراد بقر بزم یعنی البته معلوم شد که کیف فعل ربک که چه کرد بزنگار و نو
 بیاید با و لا عادم عوس بن ادم بن سام بن نوح که نوم هو بودند ادم سبط ارم بودند و اینها عباد اولی اند که با اسم خود لقب یافته اند
 و کونید ارم نام بلده ایشانست و بر این تقدیر مر اهل ادم باشند انما العباد و خذایان قانیها بزرگ و کونید استخوان همان مر این عجز
 ستون بود و در ازی ای ای مر یک کراز مر از مر با صمد چهار صمد که بنود آل نوح میباشند همان قبیله که از مریدانند
 ایشان در روزی تقدیر یک جنگ البیاد در شهرها و اشرار است که ارم بلده عادیان است و اذن العباد صفت است که مثل ان در هیچ بلاد
 نبود و بنیت و ان شهر نیست که شد و عباد از اینا که کرد و قشد و اشرار است در شهرها بودند هر دینا شاه و در عباد شدند چون شدند و در کونید
 جمیع ممالک بر شد و قرار گرفت و هر مملکت سطر طایفه پیش از بر این نهادند و دعوی خدای کرد و باقی بنا کرد و ارم نام نهاد یعنی حشت و شوق و ای
 نذیک و خبر نور سید که چه کرد از نوزده کار و نهم و که قوم صنایع بودند این جابوا الصنیع انانکه میبایند سنگها و کوهها را برای مادی خود
 بلوا بود ای فری کونید اول کینه که مر اشد کوهها و سنگها خام شوند و ایشان مر از مراد مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر از مر
 سنگ بریدند حق بصر صالح بر ایشان فریند و متابعت او نکند عذاب ایشان نازند و فرعون و ایا نذ انینی و یون جزیایند که چه کرد بزرگ کار و نهم
 فرعون ذی الا و تا که خداوند خود بیا و اتوال وحش منید بود و استیقام و دوط ملک دی بان بود و یا خداوند خیمه ایشان که در وقت نزول
 میزند چو اذن الشکر فرغان بود چو کافر در غنچه در غنچه کشیدند و چون استقام خیمه بودند استان این چهار یک الا و تا و مواش بود یا او را
 دی لا و تا میکند با عباد و آنکه بجهت صبح عذاب فرسان منکر و نفسیان در منبع التصانید این با سطر و بنوی تر قوم شد الین تن اند کرده اند
 که بجهت عزایت طغی از حد بندگی در کون شدند بر اینا که در جبر نمودند فی البیاد و دوشمرها که خاک بودند قاکر و پسر بیباک کردند فیما
 الفساده در ان شهرها کابیر که ان مثل فرغان و نوزده و غنچه و ال وغیر آن موجب عذاب شدند قصص علامم پس بر حجت ایشان ذلک
 برسد کاد توسط عذاب از نانه خدا بر معنی که فرود کرفت ایشان از انواع علوی و در دنیا و آخرت آن ذلک بد نیست که از نوزده کاد و نو لبیا مر صحاح
 هر نوزده و دکن دکاست و در موضع مرتبه میماند که در مرصا است من فرزند کند و دکن کانت هیچ چیز از او فرود میشود از حق تو نیز چیزی
 مومن میگردان از انحال و اتوال بندگان همند از نوزده که خاتم عالم است با انحال بندگان و مرید طاعتش و کاد و مسیبت

کونید در این روزها از هر چیزی صدقه بدهد چنان باشد که از هر چیزی صدقه کرده و هر که بیاد او بیازی و در چنان باشد که رسول خدا بر اعضا ان غون و

الفصل

هر چند پیش از شکر و عجبها که در این ممالک انبیا که سید مدنا خود را زینجی انوار و مژگان رخسار بیندند نیز کن مجبور بدندانها که برآوردند
 باطل من میبندند از و ما که حدیث عمده و نیت هیچ کس از انوار و عطی من تفریح مجری از خورشید شو که مکافات کرده شود یعنی ناخند کند با عظام آن مجازا
 نه از بلکه عطای آن میکنند چنانکه بسیار است **و جود و جود و جود** مگر برای طلب صفا پروردگار خود که برورد بزرگداشت برای مکافات آن
 و کسوف بر خورشید و زود باشد که خوش و شو با آنچه سخاوتی دهد از مشربان عطی در جبرائیل که مکره و شوخ برآید اشتا ابو سعید بکن شیخ فرمودی که ابو سعید
 در پیش طراز این خواهد بود **سورة القصص** اخلاک عشره این مکتوباتی بر کتابت حضرت پسر صلی الله علیه و آله در زایه کرده که هر که این سوره را
 با خود حق و از از جمله گسبان کرداند که در شب شعله حضرت مشرب شوند و بان خوش شو و نرسند باشد بهر طشت و زاید و بعد هر یکی در سالی او از دست
 باشد بدانکه چون سوره **سورة الليل** تو باینکه انوار و چندان شامه که از او خورشید و انشراح این سوره را فرمود این که حقیقتا حضرت رسالت است چنان
 که آمد مکه بوی با فرمود **سورة الليل** **والقصص** سو کند پچاشتگاه که انشراح در انوش انشراح با او و حسابان بود طراز آن کشته و نوازد
 که **واللین** اذا سمی و سو کند بشبا تکا که بیامد از یکی آن و ساکن شود نظر از او و دانه که چون در دنیا حال سید ظالم صلی الله علیه و آله نماز او در صورت
 اصل مکه را او در شکر مجرب باشد از آنکه شخصی در دنیا میاید اما نام وی محمد بر عبد الله و ذوالعقل مخطا است و بحسب نسبت زهر پیش رو و خلق و انشراح
 و حسن بنما از هر چه که بکن و عود بی میبندد که ای ما بان زمین بنویسند در مردمانان بان میبندد شا کما ایها اهل انوار ایها اهل انوار ایها اهل انوار و نشان این
 خوانند ایها اهل انوار در جوار هر سوادند که در هیچ کتابها نام خود بر نی مکر و در راه و پفران سابق بود او و خبر داده اند در این مسئله خبر بکنید یکی حضرت ائمه
 گفته ویم حکایتی از فرزند سیم حکایت بود که اگر هر سه را جواب میدی هیچ کدام جواب ندهد سو نیست و اگر در جواب دهنده یکی را جواب ندهد بعد
 که او سو خدایت شریف پشانه خواستند و تره پنهان شد و افشاشه و از او سوال کردند حضرت فرمود من نیز از او ام مثل شما دو کسی من بیاید علم مجری
 پیدا میبندد که فرایباید تا جواب شما بگویم و بچهار آنکه حضرت کله انشاء الله در عقب ن بکنند تا بازنده و ذوق فریادی تا بهیست و ذوق شکر خیل و ذوقی و
 بنام حضرت جبار و لکن بود و کماندبان شروع داد کرد و کفند خلعی را داد که نشد تا و از من کشته حضرت از طرس مشایخ کوه حرا بدو سر فرزند این همان
 گفت خداوند تو خالی که دشمنان چه میگویند و شو سزا میزند بر اندیشه تو که جبرئیل آمد حضرت پرسید که چرا از این مدد که من بنامه مشایخ بودم بنام
 او این یار خواند که و ما مثل آنرا که با مر بک سید از این هر دیگر که **ولا تقولن لشیء ائی فاعلم انک خدا الا ان یشاء الله** در قهته اصحاب
 و در ای فرزند را بیلم حضرت داد و در جواب سوال حقیقت روح این اینه از آنکه در کتب معلوم از روح فدا از روح من از روحی و بیجهت و ذوق کلان این سوره
 بهماند از لشکر و بعضی دلیل مسموم یاد نموده که ما و دعوات و دلک و گذاشت و ناپدید نگردد و از تو بترید و ما طلی در دشمن بگردد تا بلکه موجب
 بر کفیده خدای و نوازنده باشی مرکز و خود از او منقطع نشاد و **ولا تخضع و هربیه انشراح** هر که خیر است که هر تر امری اولی از این سوره پنهان کرد
 خدای بود از سخن جبار است که او بود در دنیا و کسوف **يعطيكم و ذود و** باشد که بد هدای ملک از بد کار و نیم تا بر خود را قدر خود هر خوشبو
 بان و این و صد هشت سال جمع هم در اعطای فرماید در دنیا از هر حضرت فرمود که در دنیا راه مرا چنانها شفاعت دهد که کوم حسی حسی یعنی بر است و خدای
 شد و مقرر است که حضرت را فرمودند که یکی از انور وی در دوزخ ن باشد و نیز از انام جعفر شایان هم در زایه است که حد من از زمان را خود خواهد
 که یکی از انور وی در دوزخ هیچ موحا از انور و دوزخ نماند از انور بنام هر روز ایها است که حضرت در سویم نهو که از برود کاد خود پدیدم و در سدا شیخ کفر
 هر سید که نام لیان پسر فلان ملک و ظلم دادی در دوزخ و ملا انور و ان عطا نموده که در دوزخ که ایها است که از انور بنام هر روز ایها است که حضرت در سویم نهو که از برود کاد خود پدیدم و در سدا شیخ کفر
 خالی بود و قوی بیجا و در ترز کف کفانه جرم نو از انام جعفر شایان هم پدیدند که از انور بنام هر روز ایها است که حضرت در سویم نهو که از برود کاد خود پدیدم و در سدا شیخ کفر
 بولین کار او خدای کند و همانند گفت عریه بر ا که نفسی در زبانی است بیهم خوانند بنام حضرت که خدایچه ترا در دنیا کانیان بی بند و بکاره یافان بشود
 و فضل و کمال و نابلید و تفریح مطلق علامه نسبت بهاسکو درجه نیز بود از دست بنوع مجازاد و وجد است شما اگر دانیان را از آنکه کرده برود در از آن
 مکو و نیکه جمله مایه نو تر او در دوزخ و نا بحدت بسیار که یک پس راه نمود از این که حد ترا بر و شایند که قیاس بر این سوال بود که چون مانند انحضرت انظر
 نماید و بقا خلت فرمودید عبد المطلب جمله بخت زو بلی بنی اقصاع او نام و ذکر و چهر از انور بنام هر روز ایها است که حضرت در سویم نهو که از برود کاد خود پدیدم و در سدا شیخ کفر
 و بجهان که فرزند سوره سوره انیاف جمله کونیلوانه بر آشتی که با عید المطلب هم در روز و او را برود در دوزخ و بی سوره جرج مراد بکنند از این است
 مگر بودم او را که کر که پس در مکه در آمد و فریاد بکنم که او ای محمد امیر نیکه تر شما خود که چون جرج مراد بکنند از این است من مقدر خود را با ان کفندی
 گفت بیانا از هر عین و هم که برود انشام است و شفاعت کنیم تا انوار هدایه کند پس برین خانه که کند آمد بسیر و نشد هبل میداد وی گفتش پس بر این رو
 در کما و از فرزند وی همان نام کرده و بیع بیست کتک چون نام محمد بنان بکن زایند هبل و دیگر بنای روی در انشامند و ضامنی او انفراد که ای بیچاره که
 بنان در دست خود خواهد بود بهر بلربند و عماما اندن نشتر بیفاند پس روی بجا بکر کرد گفت دل مشو مدار این محمد را خدای هند و نیک و از این سو است
 چون جرج شکر محمد عبد المطلب سید جان بر که فرزند او را هلاک کرده اند شمشیر برکشید و او از فاد کمال غالت تریش هر جمع آمد علی و کفند یاسید
 ترا چه انشامه است و صورت حال باز گفت و با فریش سوار شده در شعا مکه بکش از انانها فاصله یعنی اخلاک و روی بر پیش الله الحرام نهاد و طو
 بجای آورد و کفند یاد و ذود و لکن محمد آئی و آنحضرت کتک یاد یار بن محمد ان بوجد بیعی تریش کلام مبتدای یعنی از هر یک کارس با انک زبان بن فرزندان
 در آنکری من منتهی و ضامنی از هر یک کارس اگر محمد بافتن شو هم بر فریش مشرق شوند فلان از انانها بوی سید که انجوم جرج میبندد که محمد خدای هند که
 حافظ و ناطق است عبد المطلب گفت که است و از آنکه بواری انها برین فلان درخت عبد المطلب با اشراف قوم بان داری نشد و سوز از برید که

سوره

